

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»
ارتالیفات
حضرت علامه آیه الله حاج سید محمد کین حنی ثمرانی قدس الله فضله الزکیه

مشهد مقدس، صندوق پستی: ۹۱۳۷۷ - ۳۵۵۹

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (فارسی): www.maarefislam.ir

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (عربی): www.maarefislam.org

پایگاه اینترنتی دوره علوم و معارف اسلام (انگلیسی): www.islamknowledge.org

پایگاه اینترنتی مکتوبات خطی مؤلف: www.maarefislam.net

پست الکترونیکی: info@maarefislam.com

هُوَ الْعَلِيمُ

مَوَاعِظُ
اخْلَاقِيَّةٌ
عَرَفَانِيَّةٌ
(۱)

گلشنِ احباب

جلد پنجم



در کیفیت سیر و سلوک اُولی الألباب

حضرت آیه الله

حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی

گُشنِ اُحباب در کیفیتِ سیروس و سلوکِ اُولی‌الآلباب / سید محمد صادق حسینی طهرانی. - مشهد: علامه طباطبائی، ۱۴۴۵ ه‍.ق.

کتابنامه.

۱. عرفان. ۲. اخلاق عرفانی. ۳. آداب طریقت. ۴. خودسازی (اسلام).
۵. خدا و انسان (اسلام). ۶. تصوّف. الف. حسینی طهرانی، سید محمّد صادق،
۱۳۷۳ - ه.ق. ب. عنوان. ج. فروست: مواعظ اخلاقی، عرفانی.

BP 20.

شابک با جلد سلفون (جلد ۱) ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۸-۴۲-۱ ISBN 978 - 600 - 5738 - 42 - 1

شابک با جلد سلفون (دوره) ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۸-۳۴-۶ ISBN 978 - 600 - 5738 - 34 - 6

گلشن أحباب در کیفیت سیروسلوک اُولی الألباب
جلد نهم

حضرت آیۃ اللہ حاج سید محمد صادق حسینی طهرانی

طبع اوّل: ربیع المولود ۱۴۴۵ ھجری قمری

تعداد: ۱۳۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ: دقت

ناشر: انتشارات علامه طباطبائي، مشهد مقدس، تلفن ۰۵۱-۳۵۵۹۲۱۲۵

این کتاب تحت إشراف «مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام» از تألیفات حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی به طبع رسیده و کلیه حقوق آن محفوظ و مخصوص این مؤسسه می باشد.

Email: info@maarefislam.com

فهرست

فهرست اجمالی مطالب و موضوعات
گلشن اُحباب (۹)

صفحه	عنوان
۵۳	مقدمه
۵۷	مجلس صدونوزدهم: مراقبات آخر ماه شعبان
۷۷	مجلس صدویستم: واقعیت نداشتن غیرخدا
۹۵	مجلس صدویست و یکم: وصال پروردگار، با فناء هستی سالک
۱۱۱	مجلس صدویست و دوم: حسن خلق، دحوالأرض
۱۲۷	مجلس صدویست و سوم: فضیلت و أعمال دهة اوّل ذوالحجّة
۱۴۹	مجلس صدویست و چهارم: طریق بودن أعمال، برای عبودیت و عشق
۱۶۵	مجلس صدویست و پنجم: أسرار ابتلاء مؤمن
۱۸۹	مجلس صدویست و ششم: استفاده از عمر و توجّه به خداوند
۲۰۱	مجلس صدویست و هفتم: خشوع در برابر پروردگار
	مجلس صدویست و هشتم: تثبیت محبّت امیرالمؤمنین با حفظ قصیده
۲۱۵	سید حمیری
۲۳۱	مجلس صدویست و نهم: اهمیت تولی و تبری
۲۴۵	مجلس صدوسی ام: غنا و بی نیازی حقیقی (۱)
۲۶۱	مجلس صدوسی و یکم: غنا و بی نیازی حقیقی (۲)
۲۷۳	مجلس صدوسی و دوم: یقظه و بیداری کامل و دید توحیدی داشتن

فهرست تفصیلی مطالب و موضوعات گلشن اُحباب (۹)

عنوان	صفحه
-------	------

مقدمه

صفحه ۵۳ و صفحه ۵۴

شامل مطالب:

- | | |
|---|---|
| <p>لزوم توجّه دائمی و پرهیز از غفلت در حرکت به سوی پروردگار</p> <p>بیان نکات عرفانی، اخلاقی و برخی مباحث اعتقادی، فقهی و تاریخی،</p> <p>در جلسات انس و ذکر</p> <p>إجمالی از محتوای مطرح شده در کتاب</p> <p>قطع تعلّقات عالم کثرت، با مطالعه مواعظ و اندرزهای الهی</p> | <p>۵۳</p> <p>۵۳</p> <p>۵۳</p> <p>۵۴</p> |
|---|---|

مجلس صد و نوزدهم: مراقبات آخر ماه شعبان

از صفحه ۵۷ تا صفحه ۷۳

شامل مطالب:

- | | |
|---|---|
| <p>روایتی در فضیلت روزه سه روز آخر شعبان</p> <p>سفارش به روزه ماه شعبان</p> <p>سفارشهای امام رضا علیه السّلام در آخر ماه شعبان</p> <p>فرمایشات امام رضا علیه السّلام به أباصلت، در آخرین جمعه ماه شعبان</p> <p>«فَتَدَارِكُ فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ تَقْصِيرَكَ فِيمَا مَضَى مِنْهُ»</p> <p>شخصیت أباصلت</p> | <p>۵۷</p> <p>۵۷</p> <p>۵۷</p> <p>۵۸</p> <p>۵۸</p> <p>۵۸</p> |
|---|---|

- ۵۸ أباصلت، از شیعیان مخلص و خادم امام رضا علیه السّلام بود
- ۵۹ معرفت، ایمان و اخلاص أباصلت
- ۵۹ مقامات قنبر خادم أمير المؤمنين علیه السّلام
- ۵۹ فضّه خادمه حضرت زهرا سلام الله علیها مقام والا ئی داشته است
- ۵۹ انواع تقصیرات و کوتاهی ها
- ۶۰ لزوم تدارک تقصیرات ماه شعبان، در باقی مانده آن
- ۶۰ صرف غفلت از خدا، تقصیر است
- ۶۰ ضعف در طلب پروردگار، تقصیر است
- ۶۰ طلب، موتور وجودی انسان برای حرکت به سوی خداست
- ۶۱ عزم و شوق طالب دیدار کعبه
- ۶۱ باید به امور نافع إقبال نمود
- ۶۱ سفارش به دعا و استغفار در ماه شعبان
- ۶۱ توصیه مرحوم قاضی به قرائت روزی یک جزء قرآن، متّخذ از روایات است
- ۶۲ سفره إلهی و غذاهای آن
- ۶۲ لزوم استفاده از سفره گسترده سه ماه رجب، شعبان و رمضان
- ۶۲ سفره ماه رجب برای اهل توحید و ولایت گسترده است
- ۶۲ ماه رمضان سفره همه امت است
- ۶۲ احتیاج بدن به ویتامین های مختلف
- ۶۲ روح انسان نیز به غذا و ویتامین نیاز دارد
- ۶۳ قلّت طعام از بهترین ویتامین های روح است
- ۶۳ احتیاج روح، به کم سخن گفتن و کم خوابیدن
- ۶۳ زیادی برخی از ویتامین ها مخرب بدن است
- ۶۳ کراهت گوشت خوردن زیاد
- ۶۴ باید مجاهده نمود و به قدر ضرورت صحبت کرد

- ۶۴ توبه، اداء امانات و پرهیز از گناه
- ۶۴ «و تُبِّإِلَى اللّٰهِ مِنْ ذُنُوبِكْ»
- ۶۴ باید با غسل و طهارت معنوی وارد ماه رمضان شد
- ۶۵ لزوم پرداخت امانات و حقوق مردم و حقوق شرعیّه، در ماه شعبان
- ۶۵ خارج نمودن کینه مؤمنین از دل
- ۶۵ کندن و جدانمودن گناهان از خود
- ۶۵ توکل بر خداوند، در تمام امور
- ۶۵ «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ فَهُوَ حَسْبُهُ»
- ۶۶ انسان باید واقعاً تمام کارهای خود را به خدا واگذار نماید
- ۶۶ «اللّٰهُمَّ إِن لَّمْ تَكُنْ قَدْ غَفَرْتَ لَنَا فِيمَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ...»
- ۶۶ عمل به دستورات و تلاوت قرآن
- لزوم قدرشناسی مقام ولایت امام رضا علیه السّلام و عمل به دستورات
- ۶۷ حضرت
- ۶۷ کسی نمی تواند ادّعا کند که من تقصیر ندارم!
- ۶۷ برای تلاوت قرآن نهایی وجود ندارد
- ۶۷ حدّ اقل تلاوت روزانه قرآن، پنجاه آیه است
- ۶۷ لزوم استفاده از عمر، در وقت توانائی
- ۶۸ «بدان اکنون که کردن می توانی، چو نتوانی چه سود آنکه که دانی»
- ۶۸ بیان مرحوم لاهیجی در شرح گلشن راز
- ۶۹ باید عمل کرد و نباید کسالت و خستگی به خود راه داد!
- وقتی انسان نیرو و توان خود را از دست داد، حسرت می خورد که کاش
- ۶۹ عبادت می کردم!
- ۶۹ برخی افراد آرزوی خواندن دو رکعت نماز مستحبی دارند!
- ۶۹ باید کار کرد و زحمت کشید

- ۶۹ التذاذ نفس، از خوابیدن و استراحت کردن
- ۶۹ اگر لقاء خدا آسان بود همه مردم از اولیاء خدا می شدند
- ۶۹ اگر انسان دنبال التذاذ نفس باشد از خدا غافل می شود
- ۷۰ جای دادن خدا و محبت او، در دل
- ۷۰ خدا را باید محکم گرفت و در قلب آورد!
- ۷۰ «إِنَّمَا يَسَعُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ»
- ۷۰ دستیابی به سعادت دنیا و آخرت، با جادادن محبت خدا در دل
- ۷۱ باید از مرحله علم بالاتر رفته و به مرحله عمل برسیم
- ۷۱ اهمیت و لزوم تحصیل مقدمات بیداری شب
- ۷۱ کلام مرحوم علامه درباره دعا برای توفیق خواندن نماز شب
- ۷۱ انسان باید مقدمات بیدارشدن برای نماز شب را انجام دهد
- ۷۲ بول نمودن شیطان در گوش کسی که برای نماز شب بر نمی خیزد
- ۷۲ زودخوابیدن و کم غذا خوردن، مقدمه تهجد بانشاط است
- ۷۲ اساس مقدمه وصول إلى الله، بیداری شب و تهجد است
- ۷۳ اهمیت شدید بیداری شب
- ۷۳ میهمانی خدا آخر شب است

مجلس صد و بیستم: واقعیت نداشتن غیر خدا

از صفحه ۷۷ تا صفحه ۹۲

شامل مطالب:

- ۷۷ «مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ»
- ۷۷ تشبیه عالم ماده به خواب و خیال
- ۷۷ آنچه در عالم می بینیم حکم آیه و عکس را دارد
- ۷۷ وجود مقدس پروردگار ذوالآیه و صاحب عکس است

- شباهت انسان در دنیا، به شخص خواب که به صورتهای خیالی مشغول است ۷۸
- نفس طیب و طاهر خوابهای الهی می بیند ۷۸
- خوابهای شیطانی نفس سیئ ۷۸
- روایت: «رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است» ۷۸
- درجات رؤیای صادقه ۷۸
- این عالم نسبت به عالم غیب، تخیل وجود است ۷۹
- بیداری انسان، در آخرت** ۷۹
- «النَّاسُ نِيَامٌ فَإِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا» ۷۹
- روایت سیدالشهداء علیه السلام: «بیداری در آخرت است» ۸۰
- موعظه امام باقر علیه السلام و بیان حال دنیا ۸۰
- عالم ماده، اصالت ندارد ۸۰
- انسانها در این عالم با خیال عشق بازی می کنند ۸۱
- «فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» ۸۱
- سست و بی پایه بودن دنیا و غیر خدا** ۸۱
- تمثیل کسانی که غیر خدا را ولی خود قرار داده اند، به «عنکبوت» ۸۱
- کسانی که به دنبال خدا می گردند، جان دار و قوی هستند ۸۲
- سستی خانه عنکبوت ۸۲
- دنیا پایه و اساسی ندارد ۸۲
- حق، منحصر در خداوند است ۸۲
- «هست نما» بودن غیر خدا** ۸۳
- فرمایش مرحوم حداد (قده): «اینجا نیست هست نماست» ۸۳
- در این عالم، غیر از خدا همه خواب است ۸۳
- «به صبح حشر چون گردی تو بیدار، بدانی کآن همه وهم است و پندار» ۸۳

- ۸۴ کسانی که در حجابند، هستی خدا را نیست می‌پندارند
- ۸۴ گرفته شدن هستی انسان، با شمشیر جلال
- ۸۴ کسی که وارد عالم لاهوت شود هستی او را می‌گیرند
- ۸۴ «چو پرده دار به شمشیر می‌زند همه را، کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند»
- ۸۴ شمشیر جلال خدا، همه شیرینی است
- ۸۵ با شمشیر خدا می‌توان به طهارت مطلقه رسید
- ۸۵ با جمال تنها کار تمام نمی‌شود
- ۸۵ مرحوم حدّاد (قده): سلوک بدون گوشمالی نمی‌شود
- ۸۵ جلال الهی، هستی انسان را می‌برد
- ۸۶ تسلیم شدن با اختیار
- ۸۶ «دلا نقاب برافکن ز روی او و مترس»
- ۸۶ تا نفس انسان از بین نرود انسان به مقام طهارت نمی‌رسد
- ۸۶ ما برای عالم حقیقت و معنی خلق شده‌ایم
- ۸۷ سرور حقیقی عارفان
- ۸۷ سرور و لذت حقیقی از آن کسانی است که خدا را شناخته‌اند
- ۸۷ سرور خالص و حقیقی با فنای مطلق حاصل می‌شود
- ۸۸ مرحوم حدّاد (قده) در اواخر، حرارت قبل را نداشتند
- ۸۸ بهجت زائد الوصف مرحوم حدّاد (قده)، وقتی صحبت از عشق خدا می‌شد
- ۸۸ مدد از عنایت پروردگار
- ۸۸ تا دست عنایت خدا نباشد، محال است از عالم نفس عبور نمود
- ۸۸ ما از خدا طلبی نداریم؛ خواست می‌دهد نخواست نمی‌دهد!
- ۸۹ سیّد بحر العلوم (ره): سالک باید با مدد از عنایت پروردگار حرکت کند
- ۸۹ اگر عنایت پروردگار نباشد ممکن است انسان سر از کفر اعظم درآورد!
- ۸۹ عباراتی از کتاب سیروسلوک منسوب به بحر العلوم

- ۹۰ «به سعی خود نتوان بُرد ره به گوهر مقصود»
- ۹۰ لزوم انابه و اظهار عجز و نیاز
- ۹۰ «لَوْ أَنَّ بَاكِيًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرُحِمُوا»
- ۹۰ کبریائی و بزرگی اختصاص به خداوند دارد
- ۹۱ باید خودمان را کالعدم حساب کنیم
- انسان باید خود را از همه پست‌تر ببیند تا عنایت پروردگار شامل حالش شود
- ۹۱ درخواست صبر و استقامت در طریق، از خداوند
- ۹۱ باید کارکرد و زحمت کشید
- ۹۲ «قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا»

مجلس صدویست و یکم: وصال پروردگار، با فناء هستی سالک

از صفحه ۹۵ تا صفحه ۱۰۸

شامل مطالب:

- ۹۵ عباراتی از کتاب مفاتیح‌الاعجاز لاهیجی، در باب فنا
- ۹۵ «تو را تا کوه هستی پیش باقی است»
- ۹۶ موهوم و مجازی بودن هستی سالک
- ۹۶ وجود انسان کوهی است که حجاب بین بنده و خداست
- ۹۶ غیرخدا پندار وجود است
- ۹۶ در مقابل هستی پروردگار، تمام موجودات عدم محض هستند
- ۹۷ اشعاری از گلشن‌راز
- ۹۷ لقاء خدا، با ازبین رفتن هستی سالک
- ۹۷ تا زمانی که وجود سالک از بین نرفته، جواب «أَرِنِي»، «لَن تَرَانِي» است
- ۹۸ تا کوه هستی سالک هست، فقط اسماء و صفات را می‌بیند

- ۹۸ فنای ذاتی وقتی است که از وجود موهوم سالک چیزی باقی نماند
- ۹۸ «لَا يَرَى اللَّهَ إِلَّا اللَّه»
- ۹۹ جریان مرحوم حدّاد (قده) که خود را حساب نمی‌کردند
- مرحوم حدّاد در این جریان، بقاء مشوب به فنا داشته، دیگران را می‌دیدند
- ۹۹ و خود را نمی‌دیدند
- ۹۹ اشتیاق حضرت موسی به تجلّی ذاتی
- در مقامی که حضرت موسی «کلیم الله» بودند، هنوز به فنای ذاتی نرسیده
- ۱۰۰ بودند
- ۱۰۰ حضرت موسی به تجلیات اسمائی قانع نبودند
- ۱۰۰ «از هستی خود چو نیست گشتی، از جمله حجابها گذشتی»
- ۱۰۰ راه شکستن بت نفس
- ۱۰۰ بزرگترین بت، نفس است
- ۱۰۱ با مجاهده و مراقبه و ذلّت محض، منیت و أنانیّت شکسته می‌شود
- ۱۰۱ سفارش بزرگان، به سجده یونسیّه
- مرحوم قاضی (قده): برای سالک لازم است که در شبانه‌روز یک سجده
- ۱۰۱ طویله داشته باشد
- تأثیر سجده یونسیّه و قرائت صد مرتبه سوره قدر در شب و عصر جمعه،
- ۱۰۱ در نورانیّت سالک
- ۱۰۱ لزوم مجاهده، مراقبه، تواضع و بکاء
- ۱۰۱ طریق بودن عمل برای وصول به پروردگار
- ۱۰۱ أعمال سالک، مقدّمه جذبه است
- ۱۰۱ عمل موضوعیّت ندارد، بلکه طریق به جذب و قرب حضرت حقّ است
- ۱۰۲ مستحبات ذکر رکوع و سجده
- ۱۰۳ علّت اینکه مرحوم انصاری فقط به ذکر واجب رکوع و سجده اکتفا می‌کردند

- ۱۰۳ شدّت تجلیاتِ الهیه، گاهی باعث انجام‌ندادن مستحبات می‌شود
- ۱۰۳ بعد از وصول و کمال نیز عمل و عبادت لازم است
- عبادت بعد از کمال، از باب شکر و إظهار عبودیت و عشق به پروردگار
- ۱۰۳ است
- ۱۰۴ تأثیر عمل در جذبۀ سالک و فناء در اسماء و صفات و ذات
- ۱۰۴ ارزش محبت و وصال خداوند
- ۱۰۴ أشعار ابن فارض در ارزشمندبودن مقام وصل و محبت خداوند
- ۱۰۴ «و جانبِ جنابِ الوصلِ هیئاتَ لم یکنْ»
- ۱۰۵ تا زنده هستی وصل محقق نمی‌شود
- ۱۰۵ کسی که محبت با صدق و اخلاص دارد، باید هستی خود را زمین بگذارد
- ۱۰۵ نزدیک‌بودن خداوند به انسان
- ۱۰۵ «حقیقت کهربا، ذاتِ تو کاه است، اگر کوه توئی نبود چه راه است؟»
- ۱۰۶ کلام مرحوم علامه (قدّه): «خدا پیش ماست، عجله معنی ندارد!»
- ۱۰۶ این کلام بر حسب درجات روحی ایشان بوده است
- ۱۰۶ در امر سلوک و مجاهدت و گفتن اذکار، عجله کنید!
- ۱۰۶ معنای عجله غیر مطلوب و عجله مطلوب
- ۱۰۶ عجله در گفتن ذکر، به شرط توجه تام و حفظ آرامش
- ۱۰۷ عبور از خود و از بین بردن آنانیت
- ۱۰۷ کوه «توئی» مسافت بین ما و خدا را طولانی کرده است
- ۱۰۷ مرحوم علامه (قدّه): «بین ما و خدا یک قدم است!»
- ۱۰۷ این قدم، آنانیت و خودی انسان است که باید از بین برود
- ۱۰۸ تعیین تو، سدّ راه وصول تو شده است
- ۱۰۸ راه‌کنده‌شدن آنانیت، مراقبه و مجاهده و تضرّع است
- ۱۰۸ تذلل، تیشه به ریشه هستی سالک می‌زند

مجلس صد و بیست و دوم: حُسن خلق، دحوالأرض

از صفحه ۱۱۱ تا صفحه ۱۲۴

شامل مطالب:

- ۱۱۱ روایاتی درباره ارزش حُسن خُلق
- ۱۱۱ نفع حسن خلق برای دنیا و آخرت
- ۱۱۱ «ما مِنْ شَیْءٍ أَثْقَلُ فِی الْمِیزَانِ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ»
- ۱۱۱ وزن حسن خلق، از عبادات و دیگر اعمال حسنه بیشتر است
- ۱۱۲ خیر دنیا و آخرت، در حسن خلق
- ۱۱۲ تواضع و خوب سخن گفتن و برخورد با روی باز
- ۱۱۲ تعریف «حسن خلق» در روایت امام صادق علیه السلام
- ۱۱۲ استحباب «تبسم» و کراهت «ضحک»
- ۱۱۲ کراهت عبوس و گرفته بودن
- ۱۱۲ مؤمن باید بشاش باشد
- ۱۱۳ مزاح‌های امیرالمؤمنین علیه السلام
- بهانه غصب خلافت از امیرالمؤمنین علیه السلام، اهل شوخی بودن
- ۱۱۳ حضرت بود
- ۱۱۳ نمونه‌هایی از مزاح‌های امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۱۳ مزاح رسول اکرم با امیرالمؤمنین علیهما السلام هنگام تناول خرما
- ۱۱۳ برخورد امیرالمؤمنین علیه السلام با شخصی که به حضرت بی ادبی کرد
- ۱۱۴ مزاح‌های امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی لطیف و وزین بود
- ۱۱۴ حرمت مزاح همراه با حرف زشت و اهانت
- ۱۱۴ پیاده نمودن حُسن خلق در تمام شؤون زندگی
- ۱۱۴ انسان نباید با اخلاق تُند با اهل بیت خود در منزل مواجه شود
- ۱۱۵ استحباب سلام کردن به اهل بیت خود هنگام ورود به منزل

- ۱۱۵ نحوه سلام کردن هنگامی که کسی در منزل نبود
- ۱۱۵ آثار خواندن سوره «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» هنگام ورود به منزل
- ۱۱۵ لزوم خوش رفتاری با همکار، رفیق و حتی رفتگر کوچه
- ۱۱۵ انسان نباید خود را از رفتگر برتر ببیند
- ۱۱۵ کلام مرحوم علامه (قدّه) در معلوم نبودن اخلاص افراد
- ۱۱۵ عبادت زیاد، دلیل بر اخلاص نیست
- ۱۱۶ دستیابی به سعادت دنیا و آخرت با خوش رفتاری با عیال و بیچه‌ها
- ۱۱۶ خوش رفتاری، به معنای قبول حرف خلاف آنها نیست
- ۱۱۶ اداره زندگی و تدبیر منزل با مرد است
- ۱۱۶ تا وقتی از این دنیا برویم، باید حسن خلق همراه ما باشد
- ۱۱۶ **فضیلت شب و روز دحوالأرض**
- ۱۱۶ روز دحوالأرض روز رحمت إلهی و برکت و نزول خیرات است
- ۱۱۶ ثواب روزه دحوالأرض برابر با هفتاد سال روزه است
- ۱۱۷ روایت أميرالمؤمنین در فضیلت این روز
- ۱۱۷ نزول اولین رحمت در بیست و پنجم ذوالقعدة الحرام
- برآورده شدن حوائج کسانی که در این روز به یاد خدا دور هم جمع می‌شوند
- ۱۱۷ درخواست معرفت و لقاء پروردگار، در این روز برای خود و إخوان دینی
- ۱۱۸ «اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک»
- ۱۱۸ نزول یک میلیون رحمت در روز دحوالأرض
- ۱۱۸ **نعمت‌های ظاهری و باطنی دحوالأرض**
- عبارت مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی (قدّه) درباره نعمت
- ۱۱۸ دحوالأرض
- ۱۱۸ بنانهادن زمین برای سکناى بنی آدم، در این روز

- ۱۱۹ نزول و انتشار تمامی نعمتها، در این روز
- ۱۱۹ لزوم تفکر در نعمت‌های عظیم و فاخرِ الهی
- ۱۱۹ بزرگترین نعمت، امکان لقاء خداوند است
- ۱۲۰ نعمت اعضاء و جوارح انسان
- ۱۲۰ نعمت انگشتان دست
- ۱۲۰ بهترین محل برای قرارگرفتن چشم در سر
- ۱۲۱ حکمت خلقت ابرو
- ۱۲۱ محکم و دقیق بودن صنع خداوند
- ۱۲۱ «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ»
- ۱۲۱ فکرکردن در منشأ نعمت‌های الهی
- ۱۲۱ ظهور خداوند در عالم
- ۱۲۱ مطلبی از خاطرات انیشتین
- ۱۲۲ وجود علم در تمام موجودات عالم
- ۱۲۲ اگر انیشتین با کتاب الهی آشنا بود بهره بیشتری می‌برد
- ۱۱۲ پیدا بودن خداوند در عالم
- ۱۲۲ «يَا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِقَرَطِ نُورِهِ»
- ۱۲۲ فرمایش مرحوم حاج ملاهادی، مأخوذ از روایات است
- ۱۲۳ إحاطة نوریة و وجودیة خداوند بر همه موجودات
- ۱۲۳ «چشم دل باز کن که جان بینی»
- ۱۲۳ لزوم مجاهده و عمل
- ۱۲۳ اولیاء خدا حالت بکاء داشتند
- گریه‌های مرحوم حدّاد و مرحوم قاضی و حاج هادی ابهری و حاج
- ۱۲۳ اللهیاری رحمة الله علیهم
- ۱۲۳ اشک‌ها هرکدام یک لؤلؤ است

- ۱۲۴ قیمت اشک برای محبت و لقاء خدا
- ۱۲۴ خواندن کتب عرفا خوب است ولی کافی نیست
- ۱۲۴ با خواندن فصوص، تنها عرفان علمی انسان کامل می شود
- ۱۲۴ حقیقت عرفان به عمل است
- ۱۲۴ با عمل و مراقبه می توان توحید حقیقی را چشید

مجلس صدویست و سوم: فضیلت و اعمال دهه اول ذوالحجه

از صفحه ۱۲۷ تا صفحه ۱۴۵

شامل مطالب:

- ۱۲۷ «أَلَا إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ ذَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ»
- ۱۲۷ باید دل و جان را در معرض نفحات الهیه قرار داد
- ۱۲۷ فضائل دهه اول ذوالحجه، در بیان مرحوم ملکی (ره)
- ۱۲۷ دهه اول ذی الحجه: مصداق بارز نفحات است
- عبارت مرحوم ملکی تبریزی (قده) درباره اهمیت و اعمال دهه اول ذی الحجه
- ۱۲۸
- ۱۲۸ مراد از «ایام معلومات» و «ایام معدودات» (ت)*
- ۱۲۹ ذکر، با غفلت جمع نمی شود
- ۱۲۹ پرهیز از چرکین نمودن قلب به امور غیرحقیقی و معصیت، در این ماه
- ۱۲۹ ذکر عقلی و قلبی
- ۱۳۰ لزوم ذکر عقلی، روحی، قلبی و قالبی
- ۱۳۰ وقتی زبان ذاکر است قلب نیز باید به یاد خدا باشد
- ۱۳۰ توجه به توحید، هنگام ذکر

*. حرف «ت» علامت تعلیقه است.

- ۱۳۰ توصیه اولیاء الهی به نفی خواطر در حال ذکر
- ۱۳۱ نمازی که انسان با توجّه قلب بخواند، هزار برابر فضیلت دارد
- ۱۳۱ تشبیه ذکر لفظی و قلبی، به پوست گردو و مغز آن
- ۱۳۱ باید مستغرق در ذکر شده و متوجّه بیرون خود نباشد
- ۱۳۲ **اهمّیت مطالعه و عمل به کتاب/المراقبات**
- ۱۳۲ معصیت پروردگار، از قاذورات و کثافات بدتر است
- ۱۳۲ کسی که مرتکب معصیت شود به مقام طهارت نرسیده است
- ۱۳۲ «و کَيْفَ تَرَى لَيْلَى بَعِيْنٍ تَرَى بِهَا، سِوَاهَا وَ مَا طَهَّرَتْهَا بِالْمَدَامِ»
- ۱۳۲ کسی که غیر خدا را ببیند به مقام طهارت واصل نشده است
- ۱۳۳ **غنیمت شمردن اذن خدا در یادکردن از او**
- ۱۳۳ اوج مهربانی خداوند، در اجازه به افراد آلوده است که یاد او باشند
- ۱۳۳ خداوند از همه طاهرها طاهرتر بوده و مُطَهَّر است
- ۱۳۳ کسی که به حَمَام رفته و تمیز شده، تحمّل شخص کثیف و آلوده را ندارد
- ۱۳۳ «اللّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ يَا طَهْرُ يَا طَاهِرُ يَا طَهُورُ»
- ۱۳۴ **نعمت بزرگ ذکر الهی**
- ۱۳۴ جاری شدن ذکر خدا بر زبان، از بزرگترین نعمت‌های الهی است
- ۱۳۴ اگر اجازه یاد خدا را نداشتیم نمی توانستیم به سوی او قدم برداریم
- ۱۳۵ حضور روح در مقام شهود پروردگار
- ۱۳۵ اقبال به عبودیت با قلب و مشغول شدن به عبادت با جوارح
- ۱۳۵ کسانی که خدا را یاد می کنند، خداوند دو بار از آنها یاد می نماید
- ۱۳۵ ابتدا از طرف خداوند به بنده اقبال می شود که بنده می تواند خدا را یاد کند
- ۱۳۶ «وَ مَنْ أَتَانِي مَشِيًّا أَتَيْتُهُ هَرَوَلَةً»
- ۱۳۶ تفضّل و انعام خداوند به بندگان و جزاء خیر دادن به کارهای نیک
- ۱۳۶ فضائل دهه اوّل ذوالحجّه، در بیان پیامبر اکرم

- تفکّر در آنچه از پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وسلم درباره فضائل این ایام
بیان شده است ۱۳۶
- فضیلت عمل در دهه ذی الحجّه از جهاد هم بیشتر است ۱۳۷
- محبوبیت عمل صالح در ایام دهه ذی الحجّه ۱۳۷
- أفضل بودن جهاد، در صورتی که شخص نه خودش برگردد نه مالش ۱۳۷
- لزوم عظیم شمردن این ایام ۱۳۷
- اجتناب از صحبت کردن های بی جهت و مشغولیت های بی فایده ۱۳۷
- توسّل به ائمه علیهم السلام** ۱۳۷
- ورود در میدان عمل، با کمال نشاط و شوق ۱۳۸
- دعا و توسّل و تضرّع در درگاه ائمه طاهرين علیهم السلام ۱۳۸
- اهمیت داخل شدن انسان در حزب امام علیه السلام ۱۳۸
- ارزش دعای امام علیه السلام برای تأیید و توفیق شیعه خود ۱۳۸
- برخی از اعمال دهه ذوالحجّه** ۱۳۹
- فضیلت بسیار روزه این ایام ۱۳۹
- ثواب روزه های دهر، برای روزه نه روز این دهه ۱۳۹
- استحباب قرائت دو رکعت نماز بین مغرب و عشاء ۱۴۰
- شریک بودن با حاجیان در ثواب حج ۱۴۰
- تفکّر در مواعده حضرت موسی با خداوند** ۱۴۰
- «وَوَاعَدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً» ۱۴۰
- حسرت و شوق خود به لقاء پروردگار را زیاد کن! ۱۴۱
- غذانخوردن و نخوابیدن حضرت موسی در چهل روز، به شوق لقاء الهی ۱۴۱
- گفتار مرحوم حدّاد درباره دوام آوردن انسان اگر چهل روز هم غذا نخورد ۱۴۱
- مادامی که نفس در حال توجّه است، نفس بر بدن غلبه دارد و آن را نگه
می دارد ۱۴۱

- ۱۴۲ کلام حضرت موسی بعد از چهل روز، با هارون
- ۱۴۲ صلابت حضرت موسی در توحید
- ۱۴۲ کثرت فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۴۲ صلابت و قوّت و شدّت عمل امیرالمؤمنین علیه السلام
- «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عَادَمَ فِي عِلْمِهِ.... فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ»
- ۱۴۲ وجود خصائص همه پیغمبران در امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۴۳ فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام قابل شمارش نیست
- آنچه همه خوبان دارند، به نحو اکمل در وجود امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۱۴۳ جمع است
- ۱۴۳ دعای حضرت عیسی و تهلیل های ده گانه
- دستور قرائت دعاهائی که جبرائیل به حضرت عیسی علیه السلام اهدا
- ۱۴۳ نمود
- ۱۴۴ استحباب خواندن تهلیل های ده گانه
- ۱۴۵ لزوم استفاده حدّ اکثری از بهره های این دهه

مجلس صدویست و چهارم: طریق بودن اعمال، برای عبودیت و عشق

از صفحه ۱۴۹ تا صفحه ۱۶۲

شامل مطالب:

- ۱۴۹ عبودیت، هدف از اعمال
- ۱۴۹ تمام دستورات شرع مقدّس برای تحقّق عبودیت است
- ۱۴۹ با عبودیت پروردگار، جوهر نفس پاک شده و ظهور پیدا می کند
- ۱۴۹ اعمال موضوعیت ندارد، بلکه طریق برای عبودیت است
- ۱۵۰ بی ارزش بودن عباداتی که روی عادت انجام می شود

- ۱۵۰ لزوم نظر به «بندگی خدا کردن» هنگام خواندن نماز
- ۱۵۰ اطاعت محض از اوامر معصوم
- فرمایش مرحوم علامه (قدّه) درباره اطاعت و تسلیم در مقابل همه اوامر معصوم علیه السلام
- ۱۵۰ اگر بر فرض امام معصوم بفرماید امروز نماز نخوان، مؤمن باید اطاعت کند
- ۱۵۱ امام علیه السلام هیچگاه امر به معصیت و گناه نمی فرماید
- ۱۵۱ لزوم اطاعت از امر امام، ولو به حسب ظاهر خلاف شرع باشد
- ۱۵۲ امر امام علیه السلام به هارون مکی نسبت به رفتن در تنور!
- ۱۵۲ اعتراض مرد خراسانی نسبت به امر امام علیه السلام
- ۱۵۲ امام علیه السلام ناظر و حاکم بر تشریع است
- ۱۵۲ حقیقت شرع را باید از امام علیه السلام أخذ کرد
- ۱۵۲ امام واجب الإطاعة و معصوم از خطاست
- اگر انسان عبادت را از روی عادت انجام دهد نمی تواند اطاعت محض از امام داشته باشد
- ۱۵۲
- ۱۵۳ طریقتِ اعمال برای جذب
- ۱۵۳ مناط عبادت باید اطاعت و بندگی باشد
- ۱۵۳ طریق بودن عبادات و ترک محرّمات، برای رسیدن به حقیقت
- ۱۵۳ اگر سالک به مرحله «جذب» رسید کارش تمام است
- ۱۵۳ اگر حالت جذب پیش نیاید، اعمال انسان را به فناء فی الله نمی رساند
- ۱۵۳ عمل، طریق رسیدن به عشق و جذب است
- ۱۵۳ تکیه بر اعمال، خطای محض است
- ۱۵۴ «اللّٰهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفُهُ لِي»
- ۱۵۴ فقط باید به خدا تکیه نمود و از او کمک گرفت
- ۱۵۴ لزوم طلب حالت جذب و عشق، از خداوند

- ۱۵۴ پرهیز از کسالت و لزوم کارکردن
- ۱۵۴ باید کار کرد و تنبلی را کنار گذاشت
- ۱۵۴ «إِيَّاكَ وَ الْكَسَلَ وَ الضَّجَرَ»
- ۱۵۵ «دَعِ التَّكَاثُلَ تَغْنَمْ، فَقَدْ جَرَى مَثَلٌ»
- ۱۵۵ لزوم چابکی در راه خدا
- ۱۵۵ «وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا»
- ۱۵۵ بندگان خداوند شب را در حال سجده و قیام بیتوته می کنند
- ۱۵۶ معنای «بیتوته» در لغت عرب
- ۱۵۶ انسان نباید به اُعمال خود دلخوش باشد
- ۱۵۶ دلخوشی مؤمن باید فقط و فقط به خداوند باشد
- ۱۵۶ رسیدن به لقاء خدا، با تحصیل محبّت
- تا انسان محبّت خدا را در دل نداشته باشد، نمی تواند راه به سوی خدا را
- ۱۵۶ طی کند
- ۱۵۶ محبّت، فرار است
- ۱۵۷ باید هر طور شده محبّت را به قلب وارد نمود
- اگر انسان از محبّت خدا استفاده نکند، خدا به گروهی می دهد که قدر
- ۱۵۷ محبّت را بدانند
- ۱۵۷ محبّت خدا خواستار زیاد دارد
- ۱۵۷ باید نفس را سرکوب کرد و مردانه وارد گود شد
- ۱۵۸ بازکردن درِ رحمت خدا، با اختیار
- مرحوم علامه (قدّه): نور خورشید همه جا تابیده، اگر بهره نداری، تقصیر
- ۱۵۸ خودت است!
- ۱۵۸ بازکردن درهای رحمتِ الهی به دست خودمان است
- ۱۵۸ اولیاء خدا با اختیار خود به مقامات رسیدند

- ۱۵۹ «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ»
- ۱۵۹ اولیاءِ الهی موجوداتی مثل ما بودند ولی به آسایش خود پشت پا زدند
- ۱۵۹ توفیق نماز شب به دست خود انسان است
- ۱۵۹ بیدار شدن برای نماز شب، بازودخواهیدن و کم غذا خوردن و گناه نکردن
- ۱۶۰ **همیشگی بودن فیوضات الهی**
- ۱۶۰ انسان باید از نفس خود خارج شود
- همان طور که خورشید همیشه نورافشانی می کند، فیوضات خدا همیشه
- ۱۶۰ جاری است
- ۱۶۰ انسان باید خود را در معرض نور الهی قرار دهد
- ۱۶۰ مرحوم حدّاد (قدّه): خدا یک پارچه نور و رحمت است
- ۱۶۰ **یاد دائمی پروردگار**
- ۱۶۰ لزوم به یاد خدا بودن، برای رسیدن به مقام عبودیت
- ۱۶۱ در تمام احوال باید به یاد خدا بود
- ۱۶۱ «رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ»
- ۱۶۱ شکایت یکی از آقایان نسبت به خسته شدن از بازار
- ۱۶۱ مرحوم حدّاد (قدّه): با خدا معامله کن و غیر خدا را نبین!
- ۱۶۱ خدا باید قدرت و عشق و عمل خالص عنایت فرماید
- ۱۶۲ ما از خود هیچ نداریم، هرچه هست از خداوند است
- ۱۶۲ هستی فقط برای خداوند است و ما «تهمت هستی» داریم
- ۱۶۲ «خدا را به جان خراباتیان، کزین تهمت هستی ام وارهان»
- ۱۶۲ باید تکانی بخوریم و بیشتر به یاد او باشیم
- ۱۶۲ «اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا»
- ۱۶۲ نباید به ذکر یونسیه و تهلیل بعد از نماز صبح اکتفا نمود
- ۱۶۲ مؤمن باید به عشق خدا زنده باشد

مجلس صدویست و پنجم: أسرار ابتلاء مؤمن

از صفحه ۱۶۵ تا صفحه ۱۸۵

شامل مطالب:

- ۱۶۵ روایاتی درباره شدت ابتلاء مؤمن
- ۱۶۵ شدت بلا، به قدر قوت ایمان است
- ۱۶۶ گرفتاری‌های مؤمن ضعیف‌الایمان زیاد نیست
- ۱۶۶ «إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ»
- ۱۶۶ بحث سندی روایت
- ۱۶۶ ابراهیم بن هاشم فقیهی جلیل‌القدر بوده و احتیاج به توثیق ندارد
- ۱۶۷ شدت ابتلائات انبیاء و اوصیاء و مؤمنین شبیه به آنان
- سؤال از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره کسانی که بلایشان از همه بیشتر است
- ۱۶۷ همه بیشتر است
- ۱۶۸ مؤمن به قدر ایمان و عمل صالح، مبتلا می‌شود
- ۱۶۸ کم‌بودن بلای کسی که ایمان و عمل او سست است
- ۱۶۸ جواب یک سؤال و شبهه
- سؤال: چرا افرادی که دین و ایمان ندارند در ناز و نعمت زندگی می‌کنند؟
- ۱۶۸ افراد غیر مؤمن هم بدون مشکل نیستند
- هرکسی در راستای دنیای خود زحمت بکشد، خداوند او را در آن زمینه امداد می‌کند
- ۱۶۹ امداد می‌کند
- ۱۶۹ بخشی از مشکلات بلاد اسلامی به خاطر ابتلاء مؤمن است
- ۱۶۹ عالم دنیا عالم امتحان است
- ۱۶۹ رشد و تربیت، در پرتو ابتلائات
- ۱۶۹ گلهای گلخانه تحمل برف و سرما را ندارند

- اشکال برخی به امیرالمؤمنین علیه السلام: تو که نان خشک می خوری،
 ۱۶۹ چگونه چنین قدرتی داری؟!
 ۱۷۰ مثال زدن حضرت به استحکام گیاهانی که در بیابان روئیده می شوند
 ۱۷۰ ابتلائات مؤمن موجب تطهیر نفس او می شود
 ۱۷۰ ابتلائات انبیاء و اولیاء برای رشد و وسعت یافتن قلب آنهاست
 ۱۷۱ نمونه هائی از ابتلائات مرحوم علامه (قده)
 ۱۷۱ جریان چپ کردن ماشینی که مرحوم علامه (قده) در آن بودند
 ۱۷۱ اولیاء خدا در اثر ابتلائات تکان نمی خورند
 مضطرب نشدن مرحوم علامه (قده) در اثر فوت فرزندشان سید
 ۱۷۱ محمدجواد
 ۱۷۲ جریان فوت آقا سید محمدجواد از کتاب روح مجرد (ت)
 ۱۷۲ لقب «مسیح زمان» و «نور خالص» برای ایشان (ت)
 ۱۷۲ مریضی مرحوم علامه (قده) قبل از فوت آقا سید محمدجواد (ت)
 ۱۷۲ رؤیای قطعه نوری که به کمک مسلمین آمد تا بر کفار فائق شدند (ت)
 ۱۷۳ افتادن ایشان در حوض منزل (ت)
 ۱۷۳ غسل و دفن آقا سید محمدجواد، به کمک رفقا با تشریفات خاص (ت)
 ۱۷۳ سعه صدر مؤمن در تحمل بلا
 ۱۷۴ «إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمِ الْبَلَاءِ»
 ۱۷۴ طلب عافیت، و عدم درخواست بلاء و امتحان
 ۱۷۴ انسان باید همیشه از خدا طلب عافیت کند
 ۱۷۴ نباید از خداوند درخواست بلا نمود
 ۱۷۴ اگر بلا سنگین باشد انسان را می شکند
 ۱۷۴ تحمل بلا، کشش و قدرت می خواهد
 ۱۷۴ مرحوم علامه (قده): نباید از خدا بخواهیم که ما را امتحان کند

- ۱۷۵ لازمه تکامل امتحان است
- ۱۷۵ مرحوم انصاری (قدّه): انسان باید از جائی که ابتلا هست فرار کند
- ۱۷۵ اگر قضاء الهی به امتحان انسان تعلّق گیرد، دیگر مفزعی نیست
- ۱۷۵ **ابتلاء مؤمن در دنیا و تفقّد خداوند از او**
- ۱۷۵ تجدید عهد و تفقّد خداوند با مؤمن، به واسطه بلا
- ۱۷۶ مؤمن باید بلا را به جان بخرد
- روایت امام صادق علیه السلام درباره ایمنی مؤمن از کوری باطن و
- ۱۷۶ شقاوت در آخرت
- ۱۷۶ جریان بیناشدن أبوبصیر و دیدن حاجیان به صورت حیوانات
- ۱۷۶ «ما أَقَلَّ الْحَجَّيَجَ وَ أَكْثَرَ الضَّجَّيَجِ»
- ۱۷۷ بیشتر کسانی که حجّ انجام می دهند اهل تسنّن هستند
- ۱۷۷ شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام در اقلیت اند
- ۱۷۷ أبوبصیر با اختیار برگشتن به کوری، بهشت و آخرت را انتخاب کرد
- ۱۷۷ مذموم نبودن نایبائی ظاهری برای مؤمن
- روایت امام باقر علیه السلام درباره سه تحفه خدا به مؤمن، سردرد و تب
- ۱۷۷ و درد چشم
- ۱۷۸ **ابتلاء مرحوم قوچانی (قدّه) به نایبائی**
- ۱۷۸ ضعف چشمان آیه الله حاج شیخ عباس قوچانی (ره) در اواخر عمر
- ۱۷۸ دعا برای ترفیع درجه اولیاء الهی
- ۱۷۸ ورود دعای ترفیع درجه درباره محمّد و آل محمّد علیهم السلام
- ۱۷۹ وعده فتح باب به مرحوم قوچانی (قدّه)
- نامه مرحوم قوچانی به مرحوم علامه (قدّهما) و اخبار از تحقّق طلّیعه فتح
- ۱۷۹ باب برای ایشان
- ۱۷۹ صحیح العمل و صادق اللسان بودن مرحوم قوچانی (قدّه)

- ۱۷۹ مؤمن در آخرت سعید است
- روایت امام صادق علیه السلام درباره آرزوی مؤمن نسبت به تکه تکه شدن
- ۱۷۹ او در دار دنیا
- ۱۸۰ ابتلائات برخی از انبیاء علیهم السلام
- ۱۸۰ بنی اسرائیل در یک روز هفتاد پیغمبر را کشتند
- ۱۸۰ ابتلائات عظیم امام حسین علیه السلام
- ۱۸۰ اسارت اهل بیت علیهم السلام کمتر از ابتلائات روز عاشورا نبود
- ۱۸۰ سعه عظیم نفس شریف امام حسین علیه السلام
- ۱۸۱ گریه شدید امام حسین و قاسم بن الحسن
- ۱۸۱ سختی اذن دادن امام علیه السلام به حضرت قاسم
- ۱۸۱ سختی شهادت حضرت علی اصغر در دستان حضرت سید الشهداء علیهما السلام
- ۱۸۱ «دَعَهُ فَإِنَّ لَهُ مُرَضِعًا فِي الْجَنَّةِ»
- ۱۸۲ تکان نخوردن آن حضرت در برابر این مصائب
- ۱۸۲ فرمایش امام حسین علیه السلام در وقت میدان رفتن حضرت علی اکبر
- ۱۸۲ «يَا بَنَ سَعْدٍ! قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعَتْ رَحِمِي»
- ۱۸۲ طلب آب نمودن حضرت علی اکبر از پدر و ناگواری آن بر حضرت
- ۱۸۳ عنایت خاص خداوند به سید الشهداء علیه السلام
- امام صادق علیه السلام به یکی از اصحاب وجهی دادند تا در زیارت امام
- ۱۸۳ حسین علیه السلام برای ایشان دعا کند
- ۱۸۳ استجابت دعا تحت قبه الحسین علیه السلام
- امام حسین علیه السلام هر چه داشت در راه خدا داد و خدا هم آنچه داشت
- ۱۸۳ به ایشان داد
- فرمایش امیرالمؤمنین در زمین کربلا در مسیر جنگ صفین: «مُنَاخُ رِكَابٍ
- ۱۸۳ وَ مَصَارِعُ عُشَّاقٍ شُهَدَاءَ»

مجلس صدویست و ششم: استفاده از عمر و توجه به خداوند

از صفحه ۱۸۹ تا صفحه ۱۹۸

شامل مطالب:

- ۱۸۹ غنیمت شمردن اوقات عمر
- ۱۸۹ انسان وقتی در تنگنا قرار گرفت قدر سعه و رخاء را می داند
- ۱۹۰ لزوم قدر دانستن عمر و اوقات
- ۱۹۰ فرق مؤمن با اهل دنیا، اگر متوجه شود پایان عمر او نزدیک است
- ۱۹۰ مؤمن همیشه باید برای رفتن به سفر آخرت آماده باشد
- ۱۹۰ کسی ضمانت نداده که تا سنّ پیری زنده باشیم
- ۱۹۰ «إِنَّ عُمْرَكَ وَقْتُكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ»
- ۱۹۱ مؤمن باید فرصت را غنیمت بداند
- ۱۹۱ ذکر و توجه قلبی
- ۱۹۱ لزوم توجه قلبی به پروردگار
- ۱۹۱ بی فائده بودن ذکر لسانی، بدون توجه قلبی
- ۱۹۱ باید حالت مسکنت و خشوع در قلب حاصل شود
- ۱۹۱ «الْمُيَانُ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ»
- ۱۹۲ خشوع جوارح و قلب در نماز
- ۱۹۳ نماز با خشوع امیرالمؤمنین و امام حسن و امام زین العابدین علیهم السلام
- ۱۹۳ تا قلب خاشع نشود جوارح خاشع نخواهد شد
- ۱۹۳ «إِذَا ضَرَعَ الْقَلْبُ خَشَعَتِ الْجَوَارِحُ»
- ۱۹۳ ارتقاء عبادات، در صورت ذلیل شدن قلب
- ۱۹۴ به دست آوردن حکمت، با جوع و سکوت
- ۱۹۴ استفاده مؤمن از حکمت و نورانیت قلب خود
- ۱۹۵ حیات نفس بودن توحید

۱۹۵	«التَّوْحِيدُ حَيَوَةُ النَّفْسِ»
۱۹۵	معنای توحید
۱۹۵	هر که توحید دارد زنده است
۱۹۵	موَحَّد واقعی، با نگاه به موجودات خدا را می بیند
۱۹۵	«به صحرا بنگرم صحرا ته وینم»
۱۹۶	تأثیر شک قلبی بر بدن
۱۹۶	فرار به سوی خدا
۱۹۶	باید سراغ خدا رفت و به سوی او فرار نمود
۱۹۷	«يَا مَنْ لَا مَفْرَإَ إِلَّا إِلَيْهِ»
۱۹۷	خدا هستی مطلق است و به همه حیات طیبه می دهد
۱۹۷	وقتی انسان به توحید رسید از موجودات فرار می کند
۱۹۷	کسانی که فکرشان دنیا است، آلوده به نجاسات اند
۱۹۷	اهل معنی بوی تعفن اهل دنیا را درک می کنند
۱۹۷	لزوم شدت مراقبه
۱۹۷	راه خدا راه جمع کردن و جمعیت خاطر است
۱۹۸	«ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع»
۱۹۸	بدون حالت جمعیت، نمی توان پرواز نمود
۱۹۸	اعمال باید براساس مسکنّت و عبودیت در برابر حضرت حق باشد

مجلس صدویست و هفتم: خشوع در برابر پروردگار

از صفحه ۲۰۱ تا صفحه ۲۱۲

شامل مطالب:

۲۰۱	خشوع در نماز، صفت بارز مؤمنین
۲۰۱	اهمیت خشوع

- ۲۰۲ قلب مؤمن باید در مقابل عظمت پروردگار ذلیل باشد
- ۲۰۲ ندیدن هستی برای خود
- ۲۰۲ **خشوع در برابر عظمت و هیبت الهی**
- ۲۰۲ علت خشوع افراد در برابر سلاطین جور
- ۲۰۲ هیبت امام علیه السلام هیبت الهی است
- ۲۰۲ کلام معاویه به ضرار: «صِفْ لِي عَلِيًّا»
- ۲۰۳ امیرالمؤمنین علیه السلام مانع نزدیک شدن کسی به خود نمی شد
- ۲۰۳ هیبت و عظمت امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۰۳ نهی روایات از نزدیک شدن به سلطان
- ۲۰۴ آفات نزدیک شدن به سلطان
- ۲۰۴ معاشرت با سلطان جور، موجب دوری از خدا می شود
- ۲۰۴ **ذلت در مقابل عظمت پروردگار**
- ۲۰۴ کسی که عظمت خدا را ببیند وحس کند، خودبه خود خاشع می شود
- ۲۰۵ «وَهُمْ مِنْ هَيْبَتِكَ مُشْفِقُونَ»
- ۲۰۵ منشأ خشوع در بدن، خشوع قلبی است
- ۲۰۵ **خشوع نفاق**
- ۲۰۵ ابتدا باید خشوع قلب را به دست آورد تا اینکه جوارح خاشع شود
- ۲۰۵ روایاتی درباره «خشوع نفاق»
- ۲۰۵ «إِيَّاكُمْ وَتَخَشُّعُ النَّفَاقِ»
- ۲۰۶ **اهمیت تذلل در مقابل خداوند**
- ۲۰۶ انسان باید روی نفسش پا بگذارد
- ۲۰۷ تأکید اولیاء خدا بر حالت ذلت در برابر پروردگار
- روایت امام صادق علیه السلام درباره وحی الهی به عیسی بن مریم
- ۲۰۷ علیه السلام

- ۲۰۷ «هَبْ لِي مِنْ عَيْنَيْكَ الدُّمُوعَ»
- ۲۰۷ ارزش چشم گریان در پیشگاه خداوند
- ۲۰۸ روایت گریان بودن چشم‌ها در روز قیامت، مگر سه چشم:
- ۲۰۸ اوّل: چشم گریان از خوف پروردگار
- ۲۰۸ دوم: چشمی که به محرّماتِ الهی نگاه نمی‌کند
- ۲۰۸ سوم: چشم بیدار در طاعت پروردگار
- ۲۰۸ موعظهٔ الهی به حضرت عیسی علیه‌السلام
- ۲۰۹ قلب باید مرکز خشوع و تذلل باشد
- ۲۰۹ امر به صدازدن مردگان، در روایت حضرت عیسی علیه‌السلام
- ۲۰۹ پندگرفتن از اموات
- ۲۰۹ علّت استحباب رفتن به قبرستان
- ۲۰۹ مستحبّ است انسان زیاد به یاد مرگ باشد
- ۲۰۹ یاد مرگ باعث بیدارباش انسان می‌شود
- ۲۱۰ بیان مطالبی به حضرت موسی و هارون از جانب خداوند
- ۲۱۰ «إِنَّمَا يَتَزَيَّنُّ لِي أَوْلِيَايَ بِالذُّلِّ وَالْخُشُوعِ وَالْخَوْفِ»
- ۲۱۰ عزّت نفس مؤمن در برابر غیرخدا
- ۲۱۰ حرمت ذلّت در مقابل غیر خداوند
- ۲۱۰ شرکت مؤمن در مجلسی که موجب ذلّتش گردد حرام است
- ۲۱۰ «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ»
- ۲۱۱ ذلّت نفس در برابر خداوند
- ۲۱۱ انسان در مقابل پروردگار باید ذلّت داشته باشد
- ۲۱۱ علّت برگزیده‌شدن حضرت موسی در بین خلایق
- ۲۱۲ خوف و خشوع از قلب می‌روید
- ۲۱۲ درخواست خوف و خشیت الهی

مجلس صدویست و هشتم: تثبیت محبت امیرالمؤمنین با حفظ قصیده سید حمیری

از صفحه ۲۱۵ تا صفحه ۲۲۸

شامل مطالب:

- ۲۱۵ سفارش نسبت به حفظ نمودن اشعار حمیری
- ۲۱۵ نقل اشعار سید حمیری در کتاب معادشناسی
- امر رسول خدا به امام رضا علیهما الصلوة والسلام، نسبت به حفظ قصیده حمیری
- ۲۱۵ جریان خواب دیدن امام رضا علیه السلام درباره اشعار حمیری
- ۲۱۶ عبارت مرحوم علامه (قدّه) و نقل روایت امام رضا علیه السلام
- ۲۱۶ بیان خواب امام رضا علیه السلام برای سهل بن ذبیان
- ۲۱۷ در خواب دیدن رسول خدا و امیرالمؤمنین و فاطمه زهرا و حسنین علیهم السلام
- ۲۱۸ شعر خواندن سید اسمعیل حمیری در مقابل رسول اکرم صلی الله علیه وآله
- ۲۱۸ «لَا تُمَرُّوْا بِاللَّوْی مَرْبُوعٌ طَامِسَةٌ اَعْلَامُهُ بَلَقَعُ»
- اثمه طاهرین از حضرت باقر به بعد، همگی اولاد حسنین علیهم السلام
- ۲۱۸ هستند (ت)
- ۲۱۸ گریه رسول خدا و فاطمه زهرا سلام الله علیهما با شعر خواندن حمیری
- فرمایش رسول اکرم صلی الله علیه وآله بعد از خواندن: «قَالُوا لَهُ: لَوْ شِئْتَ اَعْلَمْتَنَا»
- ۲۱۸ «اَنَّ الْغَايَةَ وَالْمَفْزَعَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ»
- ضمانت بهشت توسط رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم، برای کسی که
- ۲۱۹ قصیده را حفظ کند!
- ۲۱۹ امام رضا علیه السلام در خواب قصیده را تکرار نموده و حفظ شدند
- ۲۲۰ تثبیت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در قلب
- ۲۲۰ یادآوری مصائب اهل بیت علیهم السلام، در این قصیده

- مرحوم قاضی (قدّه): هرکس تائیه ابن‌فارض را حفظ کند عاشق خدا می‌شود ۲۲۰
- تأثیر تائیه ابن‌فارض در سیر إلى الله و لقاء حضرت حق ۲۲۰
- علّت امر به قرائت قرآن در نماز شب ۲۲۱
- بهره روحی و معنوی از مصاحبت با رفیق ۲۲۱
- دیدار شیعیان با یکدیگر، زنده شدن امر ائمه علیهم‌السلام است ۲۲۱
- «رَجِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا» ۲۲۱
- إحیا کردن، با صحبت از توحید و ولایت ۲۲۱
- ثمرات باهم‌نشستن دو یار خدائی، با عشق پروردگار ۲۲۲
- بیان ریزه‌کاری‌های سلوک، در تائیه کبرای ابن‌فارض ۲۲۲
- أشعار ابن‌فارض انسان را به یاد خدا می‌اندازد ۲۲۲
- أشعار سیّد حمیری یاد أمير المؤمنين علیه‌السلام را زنده می‌کند ۲۲۲
- ولایت أمير المؤمنين علیه‌السلام همان ولایت خداست ۲۲۲
- شرب خمر سیّد حمیری ۲۲۲
- نابود شدن گناهان، با محبت أمير المؤمنين علیه‌السلام ۲۲۲
- خواندن أشعار حمیری توسط فضیل برای امام صادق علیه‌السلام ۲۲۲
- طلب رحمت امام صادق علیه‌السلام برای حمیری با اینکه شرب خمر می‌کرده است ۲۲۳
- محبت أمير المؤمنين گناهان را نابود می‌کند ۲۲۳
- حکایت مرد روغن فروشی که عاشق رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله بود ۲۲۳
- ازدنیا رفتن مرد روغن فروش و طلب رحمت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله ۲۲۴
- وآله‌وسلم برای او ۲۲۴
- رسول خدا: «خیلی ما را دوست داشت، اگر برده فروش هم بود خدا او را می‌بخشید» ۲۲۴

- ۲۲۴ کراحت برده فروشی (ت)
- ۲۲۴ بیان ملاصالح مازندرانی (ره) درباره مذمت برده فروشی (ت)
- ۲۲۵ فرمایش مرحوم شعرانی (ره) درباره کار حرام برده فروشان (ت)
- ۲۲۵ محبت رسول خدا کیمیاست
- ۲۲۵ گناه کردن اشکال دارد، ولی اگر محبت باشد پاک می شود
- ۲۲۵ سید حمیری پاک از دنیا رفت
- ۲۲۶ پاک شدن سید حمیری، قبل از مرگ
- ۲۲۶ جریان نقطه سیاه و گسترش آن در صورت سید، قبل از مرگ
- ۲۲۶ پیداشدن نقطه سفید و نورانی شدن صورت او
- ۲۲۶ «كَذَّبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا، لَنْ يُنْجِيَ مُجِبُّهُ مِنْ هَنَاتٍ»
- ۲۲۷ پاک شدن گناهان محب امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۲۷ باید با توحید و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام زنده باشیم
- مداومت بر اشعار حمیری، موجب بهجت و تثبیت مقام توحید و ولایت می شود
- ۲۲۷ لزوم حفظ و خواندن و مرور این اشعار
- ۲۲۸ رسیدن به عبودیت محضه با ذلت و مسکنت در برابر پروردگار

مجلس صدویست و نهم: اهمیت تولی و تبری

از صفحه ۲۳۱ تا صفحه ۲۴۱

شامل مطالب:

- ۲۳۱ مسأله تولی بدون تبری تحقق نمی یابد
- ۲۳۱ وجود داشتن تبری در خمیره و ذات تولی
- ۲۳۱ «كَذَّبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَلَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّنَا» (ت)
- ۲۳۲ آثار سوء غصب خلافت

- ۲۳۲ رسیدن افراد زیادی به عالم توحید، اگر خلافت غصب نمی‌شد
استفاده ظاهری و باطنی از امام زمان عجل الله فرجه الشریف، اگر این پایه
کج گذاشته نمی‌شد
- ۲۳۲ اگر غصب خلافت نبود تمام مسلمین شیعه بودند
- ۲۳۲ منشأ ظلم‌ها و فسادها
- ۲۳۳ تلازم تولی و تبری
- ۲۳۳ «یا عَلِیُّ! کَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِی وَ یُبْغِضُکَ»
- ۲۳۳ نفس پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام یکی است
- ۲۳۳ لازمه حبّ دوستان، بغض دشمنان است
- ۲۳۴ «صَدِیقُ عَدُوِّ اللّٰهِ عَدُوُّ اللّٰهِ»
- اگر انسان دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام را دشمن نداند، نور ایمان در
قلب او وارد نمی‌شود
- ۲۳۴ لزوم تبری برای شیعه حقیقی بودن
- ۲۳۴ نزدیک بودن شافعی‌ها به شیعه، در محبت خاندان رسالت
- ۲۳۴ محبت تنها کفایت نمی‌کند، بغض دشمنان نیز لازم است
- ۲۳۴ «و مَاتَ الشَّافِعِيُّ لَيْسَ يَدْرِي، عَلِيٌّ رَبُّهُ أَمْ رَبُّهُ اللّٰهُ»
- ۲۳۵ کسی که تبری نداشته باشد، شیعه حقیقی نیست
- ۲۳۵ قصائد سبعة ابن ابی الحدید در مدح امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۳۵ بعضی شک کرده‌اند که ابن ابی الحدید شیعه است یا سنی
- ابن ابی الحدید، محاسن امیرالمؤمنین علیه السلام را بیان نموده ولی از
دشمنانش بیزار نیست است
- ۲۳۵ گفتگوی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با حارث أعور، یکی از
خصیصین آن حضرت
- ۲۳۶ فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام درباره مشاهدات خود نسبت به اولی و دومی

- ۲۳۶ اتمام حجّت با غاصبین خلافت
 أمير المؤمنين عليه السلام به أبوبكر: «نَسِيتَ تَسْلِيمَكَ لِعَلِيٍّ بِأَمْرَةٍ
 ۲۳۶ الْمُؤْمِنِينَ؟!»
 رفتن أمير المؤمنين عليه السلام و أبوبكر به مسجد قبا و دیدن رسول اکرم
 ۲۳۷ صَلَّى الله عليه وآله
 رسول خدا صَلَّى الله عليه وآله وسلم: «ای أبابكر! امر خلافت را تسلیم
 ۲۳۷ عليّ بن أبي طالب كن!»
 گفتار أبوبكر در بالای منبر: «چه کسی این خلافت را با تمام لوازمش
 ۲۳۷ می گیرد؟»
 ۲۳۸ فرمایش أمير المؤمنين عليه السلام به أبوبكر در قبول امر خلافت
 ۲۳۸ گفتگوی عمر با أبوبكر و منصرف کردن او از واگذاری خلافت
 ۲۳۸ عمر: «سُبْحَانَ اللَّهِ يَا أَبَا بَكْرٍ! أَمَا تَعْرِفُ سِحْرَ بَنِي هَاشِمٍ؟!»
 ۲۳۸ لزوم تفهيم امر تبرّی به کودکان شیعه
 ۲۳۸ باید دشمنی با دشمنان اهل بیت عليهم السلام در قلبها رسوخ نماید
 ۲۳۹ پرهیز از آزدگی اهل تسنّن
 ۲۳۹ نباید سخنی گفت که اهل تسنّن آزرده شوند
 بسیاری از اهل تسنّن نیز اهل تبرّی از دشمنان اهل بیت عليهم السلام
 ۲۳۹ هستند
 ۲۳۹ برخی از اهل تسنّن از روی جهل دشمنان اهل بیت را دوست دارند
 ۲۳۹ اجتناب از هر امری که باعث اختلاف و آزدگی اهل تسنّن شود
 تذکّر مرحوم علامه (قدّه) به مدّاح، هنگام ورود یکی از اهل تسنّن به
 ۲۳۹ مجلس
 ۲۳۹ توطئه استعمار برای ایجاد اختلاف بين شيعة و سنّی
 ۲۳۹ لعن خلفا در ملاء عام صحيح نیست

- ۲۴۰ سربریدن بچه‌های شیعه در اثر رعایت نکردن این دستور
- ۲۴۰ نباید بهانه به دست دشمن داد
- فرمایش مرحوم علامه (قدّه) درباره برخی که لباس قرمز پوشیده و در بین
- ۲۴۰ عموم شیرینی پخش می‌کردند
- همان قدر که امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای ما عزیز است، عُمر برای اهل
- ۲۴۰ تسنن عزیز است
- لزوم خودداری از اهانت به مقدّسات مسلمانان و کارهای سبک و
- ۲۴۰ حرفهای زشت
- اینکه بعضی می‌گویند: در چند روز قلم تکلیف برداشته شده، اصلاً
- ۲۴۰ صحیح نیست
- ۲۴۱ «حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ، وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ»
- جواز بیان تاریخ و ظلمهائی که بر اهل بیت شده و اشتباهات برخی از
- ۲۴۱ صحابه
- ۲۴۱ لزوم استحکام در تولّی و تبرّی

مجلس صدوسی‌ام: غنا و بی‌نیازی حقیقی (۱)

از صفحه ۲۴۵ تا صفحه ۲۵۸

شامل مطالب:

- ۲۴۵ روایت امام صادق علیه‌السلام درباره غنا و ثروت واقعی
- ۲۴۵ غنای ظاهری و باطنی
- ۲۴۵ معنای غنا و ثروت در عالم کثرت
- ۲۴۶ معنای غنای باطن و غنای اهل توحید
- ۲۴۶ تحصیل فراغت برای عبادت
- ۲۴۶ «يَا بَنَ آدَمَ: تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي»

- ۲۴۶ چگونگی ایجاد فراغت برای عبادت
- ۲۴۶ نفی خواطر، اولین دستور سلوک
- ۲۴۷ دور ریختن زوائد ذهنی و قلبی، برای عبادت
- ۲۴۷ ذکر ی که با خواطر باشد سودی ندارد
- ۲۴۷ کلید فراغت فکر به دست خود انسان است
- ۲۴۷ امر خداوند به عبادت و فراهم نمودن مقدمات آن
- ۲۴۷ باید گره‌های عالم کثرت را با دست خود باز کنیم
- ۲۴۸ توضیح سوره تکاثر
- ۲۴۸ وارد شدن لطمه‌های بسیار به انسان، به خاطر کثرت طلبی
- ۲۴۸ رو به سوی خدا و آخرت، نه دنیا
- ۲۴۸ در دنیا، باید برای آخرت کار کرد
- ۲۴۹ نشانه اصحاب یمین بودن، توجه به خدا و آخرت است
- ۲۴۹ ضرر آمال و آرزوهای دنیوی
- ۲۴۹ آرزو داشتن، رغبت به دنیا و إعراض از آخرت است
- ۲۴۹ کنده شدن از عالم کثرت و دار غرور
- ۲۴۹ «اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِي عَنِ الدَّارِ الْغُرُورِ»
- ۲۴۹ یکی از انواع رزق و روزی، دوری از دار غرور است
- ۲۴۹ دور ریختن عالم کثرت، با خوردن یک جرعه از روزی‌های باطنی
- ۲۵۰ «میی ده که چون ریزیش در سبو، برآرد سبو از دل آواز هو»
- ۲۵۰ علّت «دار غرور» گفتن به این عالم
- ۲۵۰ این عالم و متعلقاتش همه اعتبار و پوچ است
- ۲۵۰ معنای «تجافی»
- ۲۵۰ «تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ»
- ۲۵۱ لزوم انابه به درگاه پروردگار

- ۲۵۱ ملاک درجهٔ انسان
- کسی که از دنیا بدش می‌آید و دوست دارد حرف خدا زده شود، باید خدا
- ۲۵۱ را شکر کند
- رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیهما، مصداق اَتَمَّ تَفَرُّغٍ در
- ۲۵۱ عبادت
- ۲۵۲ بیرون‌کشیدن تیر از پای امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حال نماز
- سؤال مرحوم حدّاد (قدّه) از مؤلف در سفر سوریه: به چه مقاماتی
- ۲۵۲ رسیده‌اید؟
- کلام مؤلف به مرحوم حدّاد (قدّه)؛ ماشینی که پنجر شده و موتورش
- ۲۵۲ از کار افتاده!
- ۲۵۲ باید ماشین خراب را تا مقصد کشید
- ۲۵۲ خدا باید ما را بکشد و به سر منزل مقصود برساند
- ۲۵۳ با تَفَرُّغٍ برای عبادت و توکّل به خدا، باید به مقام طهارت رسید
- برای کشیده‌شدن به سمت خدا، باید دنیا را کنار گذاشته به‌سوی خدا فرار
- ۲۵۳ کنیم
- ۲۵۳ به مقداری درد دنیا باید کار کرد که به آخرت لطمه وارد نشود
- ۲۵۴ مرحوم علامه (قدّه): نوع بنی آدم کال و ناقص از دنیا می‌روند
- ۲۵۴ پُرشدن قلب از بی‌نیازی
- ۲۵۴ معنای غنی نمودن قلب
- ۲۵۴ غنای قلب، با محبّت و معرفت و لقاء خداوند
- ۲۵۴ گذشتن علوم عمیق و کلی از نفس مرحوم حدّاد (قدّه) در هر لحظه
- ۲۵۵ اولیاء خدا به دنیا پشت پا زده و اقبال به آخرت نمودند
- ۲۵۵ «عَبْدِي! أَطِيعْنِي أَجْعَلَكَ مِثْلِي»
- ۲۵۵ برآورده‌شدن احتیاجات انسان، اگر خود را برای عبادت فارغ کند

۲۵۶	تَبَعَاتِ فارغ‌نمودن خود برای عبادت
۲۵۶	مشغول عالم کثرت شدن، اگر برای عبادت فارغ نشود
۲۵۶	شقاوت و بدبختی انسان، اگر خدا او را رها کند
۲۵۶	تبعات سوء رهانمودن پدر و مادر، فرزند خود را
۲۵۶	تقدّم حقّ خداوند، بر حقّ پدر و مادر
۲۵۷	مالک اصلی ما خداوند است
۲۵۷	بدترین مصیبت و بالاترین شقاوت
۲۵۷	غنیمت شمردن فرصت، برای تقرّب به سوی خدا
۲۵۷	در حال نماز و ذکر باید ظاهر و قلب متوجّه خدا باشد
۲۵۷	باید در آیام جوانی بار سفر خود را بست
۲۵۷	«دلا کی به شود حالت، اگر اکنون نخواهد شد»
۲۵۸	هیچ ضمانتی نیست که یک سال یا حتی یک ساعت دیگر زنده باشیم!
۲۵۸	«صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق»
۲۵۸	«فَاعْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ»

مجلس صدوسی و یکم: غنا و بی‌نیازی حقیقی (۲)

از صفحه ۲۶۱ تا صفحه ۲۷۰

شامل مطالب:

۲۶۱	روایتی از امام صادق از رسول اکرم علیهما الصلوة والسلام
۲۶۱	زشتی فقر بعد از غنا
۲۶۲	معنای «مَا أَقْبَحَ الْفَقْرَ بَعْدَ الْغِنَى»
۲۶۲	غنای بعد از فقر، در دید الهی زشت نیست
۲۶۲	أمیر المؤمنین علیه السلام: «الْفَقْرُ بَعْدَ الْغِنَى بِاللَّهِ لَا يَضُرُّ»
۲۶۲	حال مؤمن در فقر و غنا یکی است

- ۲۶۲ صحّت و مرض هر دو به دست خداست
- زشت بودن تبدیل غنای به ولایت و محبت امیرالمؤمنین علیه السلام،
- ۲۶۳ به فقر
- ۲۶۳ حقیقت فقر ضعیف شدن معرفت و محبت به خداوند است
- ۲۶۳ نعمتی بالاتر از نعمت معرفت و ولایت نیست
- ۲۶۳ بدون در نظر گرفتن ذیل روایت، مراد از فقر، فقر معنوی است
- ۲۶۳ اشاره به فقر معنوی در ادامه روایت
- با توجه به ادامه روایت، منظور از قبح فقر، قبح ظاهری و در نزد اهل
- ۲۶۴ دنیا است
- ۲۶۴ قبیح تر بودن ترک عبادت خداوند، بعد از عابد بودن
- ۲۶۴ قبح گناه و ترک عبادت
- ۲۶۴ قبیح بودن گناه بعد از پیری و مسکنت
- ۲۶۴ هر گناه پُتکی است که عمارت وجود را خراب می کند
- ۲۶۴ مسکنت داشتن انسان پیر
- ۲۶۵ گناه برای جوان هم زشت است ولی برای پیر زشت تر است
- ۲۶۵ لزوم عبادت و اطاعت پروردگار، تا آخر عمر
- ۲۶۵ شریف ترین غنا
- ۲۶۵ غنای قلب و نفس، بزرگترین و شریف ترین غنا
- ۲۶۵ بسیاری از اغنیا در جهنم قرار دارند
- ۲۶۶ مؤمن عزیز است و کافر ذلیل
- ۲۶۶ مشهود بودن ذلت کفار در صورت هایشان، برای اولیاء خدا
- ۲۶۶ غنای مطلوب نزد شارع و ائمه علیهم السلام، غنای نفس است
- ۲۶۶ «اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي»
- ۲۶۶ غنای نفس، به لقاء پروردگار است

- «به دام و دانه عالم کجا فرود آرد، دلی که گشت گرفتار زلف و خال
 ۲۶۶ حیب»
 ۲۶۷ خدا، اوّل نفس را بزرگ می‌کند، بعد به او غنا می‌دهد
 ۲۶۷ بی‌ارزشی دنیا، در چشم اولیاء خدا
 ۲۶۷ عدم توجّه و التفات اولیاء خدا به امور ظاهری و دنیوی
 ۲۶۷ توجّه تامّ اهل دنیا به عالم کثرت
 ۲۶۷ فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره‌ی برادر روحی خود
 ۲۶۷ «كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»
 ۲۶۸ عناوین «آیه‌الله» و «دکتر» ارزش معنوی ندارد
 ۲۶۸ کسی که غنای حقیقی دارد، اعتنائی به امور اعتباری ندارد
 ۲۶۸ مؤمن و سالک باید از اعتباریات این عالم بگذرد
 ۲۶۸ تمام ماسوی‌الله دنیاست
 ۲۶۹ لزوم توکل بر خداوندی که حیات محض است
 ۲۶۹ «تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي، أَمْلَأُ قَلْبَكَ غِنًى»
 ۲۶۹ ضمانت خداوند که نیازهای بنده خود را برآورد
 ۲۶۹ خداوند یک‌بار هم به این عالم نظر نکرده است

مجلس صدوسی و دوم: یقظه و بیداری کامل و دید توحیدی داشتن

از صفحه ۲۷۳ تا صفحه ۲۸۴

شامل مطالب:

- ۲۷۳ «هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ»
 ۲۷۳ کوتاه‌بودن عمر و طولانی‌بودن مسیرِ اِلَی‌الله
 ۲۷۳ نرسیدن به مقصد، با حرکت آهسته و لنگان‌لنگان
 ۲۷۳ هر زمان جلوی غفلت گرفته شود، منفعت است

۲۷۴	معنای یقظه کامل
۲۷۴	ذو مراتب بودن یقظه
۲۷۴	یقظه‌ای معتبر است که هیچ غفلتی در آن راه نداشته باشد
۲۷۴	خاموش شدن حرارت عشق بعضی از افراد، پس از مدّتی
۲۷۴	باید یقظه را دائماً تکمیل نمود
۲۷۴	بیداری دل و محبّت پروردگار باید صددرصد شود
۲۷۴	شاخص یقظه و بیداری تام
۲۷۵	مُضربودن غفلت برای سالک
۲۷۵	غفلت‌ها باعث توقّف و چه بسا عقب گرد شود
۲۷۵	اصلاح دید؛ یکی دیدن
۲۷۵	لزوم اصلاح چشم دوبین!
۲۷۶	چشم تیزبین هر موجودی را که ببیند خدا را می بیند
۲۷۶	سریان وحدت وجود در تمام موجودات
۲۷۶	مرحوم علامه (قدّه): خواندن معارف، انسان را راه نمی برد
۲۷۶	چشم‌های ما هزاربین است و موجودات را مستقل می بیند
۲۷۶	«أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»
۲۷۷	اصل وجود همه موجودات خداوند است
۲۷۷	«اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»
۲۷۷	«سایه و آفتاب یک چیزند، دو میندار ای برادر من»
۲۷۷	«درویشی، تصحیح خیال است»
۲۷۷	معنای صحیح وحدت وجود
	کلام مرحوم حدّاد (قدّه): کی گفتم سگ خداست؟ گفتم: غیر از خدا
۲۷۷	چیزی نیست
۲۷۷	خدا «لا اسم لَهُ ولا رَسم لَهُ» است

- ۲۷۸ اگر ماهیت اشیا را کنار بگذارید، غیر از وجود خدا چیزی نیست
- ۲۷۸ «هُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُهُ وَ فِي الْأَرْضِ إِلَهُهُ»
- ۲۷۸ مرحوم علامه (قدّه): اینها همه به خاطر دوبینی و استقلال بینی است
- ۲۷۸ ارزش کتاب روح مجرّد
- ۲۷۸ سفارش به مطالعه چندین باره کتاب روح مجرّد
- روح مجرّد به قلم کسی است که عوالم خود را طی کرده و از عالم توحید
- ۲۷۸ مدد می‌گیرد
- ۲۷۹ هرچه بخوانید نورتان بیشتر می‌شود
- ۲۷۹ بسیاری از افراد می‌گویند: زندگی ما شده این کتاب روح مجرّد!
- ۲۷۹ طهارت قلم مؤلف کتابهای «دوره علوم و معارف اسلام»
- ۲۷۹ انقطاع إلى الله
- ۲۷۹ لزوم تحصیل یقظه کامل
- ۲۸۰ راه به دست آوردن جذبه، إعراض از دنیا است
- ۲۸۰ دنیا یعنی غیر خدا
- ۲۸۰ آمال و آرزوها سمّ است
- ۲۸۰ سالک باید منقطع به سوی خدا باشد
- ۲۸۰ آثار یقظه و بیداری کامل
- ۲۸۰ ذکر و توجه محض
- ۲۸۰ هنگام ذکر باید انسان از خود خارج شود
- ۲۸۱ کسی که غیر خدا در وجودش نیست، همه وجودش ذکر است
- ۲۸۱ ذکر محض بودن مرحوم حدّاد (قدّه)
- ۲۸۱ در عمر کوتاه، با غفلت نمی‌توان راه طولانی را طی نمود
- ۲۸۱ لزوم بیداری شب و تهجد
- ۲۸۱ خدای خیالی و خدای حقیقی

۲۸۱	لزوم تصحیح خیال
۲۸۱	«دلی کز معرفت نور و صفا دید، ز هر چیزی که دید اوّل خدا دید»
۲۸۲	نباید در عالم خیال، دنبال خدا بگردیم!
۲۸۲	فرق خدای خیالی و خدای حقیقی
۲۸۲	در نظرگرفتن خدای حقیقی، هنگام نیت نماز
۲۸۲	باید به موجودات دید تبعی داشته باشیم
۲۸۳	«چون ز یک جز یکی نشد صادر، پس یکی بیش نیست آنچه صد است»
۲۸۳	لزوم خارج شدن از اعتباریات و انقطاع به سوی خدا
۲۸۳	دستورات اولیاء الهی، مُمدّ سیر انسان است
۲۸۴	«رَبَّنَا لَا تَكِلْنَا إِلَى أَنْفُسِنَا طَرَفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا»

۲۸۷	فهرست منابع و مصادِر
۲۹۳	فهرست تألیفات و منشورات

مقدم

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

حرکت به سوی پروردگار، علاوه بر توفیق و عنایت الهی و اطلاع بر نحوه سیر و لوازم مورد نیاز سفر إلى الله، نیازمند تذکار و توجه دائمی و پرهیز از غفلت است. مراقبت از نفس و جلوگیری از ایجاد نقصان در محبت به خداوند، با استفاده از موعظه و یادآوری امکان پذیر است. مجموعه ای که اینک جلد نهم آن، تقدیم خوانندگان محترم و جویندگان حقیقت می گردد، حاصل مطالبی است که حقیر در جلسات انس و ذکر خداوند، برای دوستان و سالکان إلى الله عرض نمودم. این جلسات بیشتر حاوی نکات عرفانی، اخلاقی و برخی مباحث اعتقادی، فقهی و تاریخی است که با استفاده از آیات نورانی کتاب الله، روایات مأثوره از معصومین علیهم السّلام و کلمات اولیاء الهی، ایراد گردیده است.

مراقبات آخر ماه شعبان، واقعیت نداشتن غیرخدا، وصال پروردگار با فناء هستی سالک، حسن خلق، فضیلت و اعمال

دحوالأرض و دههٔ اوّل ذوالحجّه، طریق‌بودن أعمال برای عبودیت و عشق، اسرار ابتلاء مؤمن، استفادۀ عمر و توجّه به خداوند، خشوع در برابر پروردگار، تثبیت محبّت امیرالمؤمنین علیه‌السلام با حفظ قصیدهٔ سیّد حمیری، اهمّیت تولّی و تبرّی، غنا و بی‌نیازی حقیقی، و یقظه و بیداری کامل و دیدتوحیدی‌داشتن، عمده محتوای این جلد را تشکیل داده است.

این مباحث پس از بررسی مجدد و انجام برخی اصلاحات و اضافات توسط حقیر، در لجنهٔ علمی مؤسسهٔ ترجمه و نشر دورهٔ علوم و معارف اسلام، آمادهٔ طبع شده است.

در ویرایش این جلسات، سعی شده است سبک گفتاری مطالب تغییر زیادی نکند و جلسات به ترتیب زمان برگزاری آورده شود. تکرارهایی نیز در مطالب جلسات به چشم می‌خورد که علت آن، تغییر مخاطبان و لزوم إعادة مطالب بوده است، و چون معمولاً در تکرارها نکات جدید نیز آمده و مقصود اصلی، موعظه و تذکّر بوده، برخی از این تکرارها إبقاء گردیده است.

خداوند به تمامی عاشقان لقاء حضرت معبود و مشتاقان وصال کوی دوست، توفیق عنایت فرماید تا با مطالعة مواعظ و اندرزهای الهی، خود را از تعلّقات عالم کثرت قطع نموده و شاهد وصل را در آغوش گیرند.

و ما تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. وَالْحَمْدُ لِلّهِ أَوَّلًا
وَأَخِرًا وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنْ الْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

و أنا العبدُ الفقيرُ الرَّاجي رَحْمَةً رَبِّهِ الْغَنِيِّ
السَّيِّدُ مُحَمَّدٌ صَادِقُ الْحُسَيْنِيِّ الطَّهْرَانِيِّ

مجلس صد و نوزدهم

مُراقباتِ آخر ماه شعبان

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

امام رضا صلوات الله وسلامه عليه فرمودند: مَنْ صَامَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ
 آخِرِ شَعْبَانَ وَصَلَّاهَا بِشَهْرِ رَمَضَانَ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صَوْمَ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ.^۱
 «اگر کسی سه روز آخر ماه شعبان را روزه بدارد و آن را به ماه
 مبارک رمضان وصل نماید، خداوند برای او ثواب دو ماه روزه پی در پی
 می نویسد.»

روزه ماه شعبان خیلی فضیلت دارد. آقایان به هر مقداری که
 می توانند و مانع روزه ماه رمضان نمی شود حتماً روزه بگیرند و از این
 فیض بزرگ غافل نشوند.

سفارشهای امام رضا علیه السلام در آخر ماه شعبان
 أباصلت هروی خادم امام رضا علیه السلام در آخرین جمعه

۱. الأملی شیخ صدوق، ص ۶۷۰.

ماه شعبان خدمت حضرت می رسد و حضرت به او می فرمایند: یا أَبَا الصَّلْتِ! إِنَّ شَعْبَانَ قَدَمْضَى أَكْثَرُهُ وَ هَذَا آخِرُ جُمُعَةٍ مِنْهُ، فَتَدَارَكَ فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ تَقْصِيرَكَ فِيمَا مَضَى مِنْهُ، وَ عَلَيْكَ بِالْإِقْبَالِ عَلَى مَا يَعْنيكَ وَ تَرْكَ مَا لَا يَعْنيكَ وَ أَكْثَرُ مِنَ الدُّعَاءِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ وَ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَ تُبْ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكَ لِيقْبَلَ شَهْرُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَ أَنْتَ مُخْلِصٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ. وَ لَا تَدَعَنَّ أَمَانَةً فِي عُنُقِكَ إِلَّا أَدَيْتَهَا وَ لَا فِي قَلْبِكَ حَقْدًا عَلَى مُؤْمِنٍ إِلَّا نَزَعْتَهُ وَ لَا ذَنْبًا أَنْتَ مُرْتَكِبُهُ إِلَّا قَلَعْتَ عَنْهُ وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي سِرِّ أَمْرِكَ وَ عَلَانِيَتِكَ؛ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ. إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا.^۱

وَ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تَقُولَ فِيمَا بَقِيَ مِنْ هَذَا الشَّهْرِ: اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ تَكُنْ قَدْ غَفَرْتَ لَنَا فِي مَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ فَاعْفِرْ لَنَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يُعْتِقُ فِي هَذَا الشَّهْرِ رِقَابًا مِنَ النَّارِ لِحُرْمَةِ شَهْرِ رَمَضَانَ.^۲
«ای أباصلت! بیشتر ماه شعبان سپری شد و این آخرین جمعه ماه شعبان است، تقصیراتی که در گذشته این ماه داشته ای را در باقی مانده این ماه تدارک کن.»

شخصیت أباصلت

أباصلت خادم امام رضا علیه السلام و یکی از شیعیان مخلص ایشان بوده و مزار شریفش در چند کیلومتری مشهد واقع شده است

۱. قسمتی از آیه ۳، از سورة ۶۵: الطلاق.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۵۱.

که إن شاء الله برادران و سروران گاه و بیگاه برای زیارت خواجه أباصلت به این مکان سر بزنند.

بسیار بزرگوار بوده و این طور نبوده که خصوصیت ایشان فقط صرف تشرّف خدمت امام رضا باشد، بلکه شخصی با معرفت و مؤمن و مخلص بوده است؛ مثل قنبر که غلام امیرالمؤمنین علیه السلام بود. قنبر یک شخص عادی و یک غلام عادی نبود؛ هرکسی نمی تواند خادم امیرالمؤمنین علیه السلام باشد. قنبر خیلی مقام داشته است.

البته ما نمی توانیم درجات ایشان را مشخص کنیم و بگوئیم: خواجه أباصلت همان درجه قنبر را در پیش خدا داشته است، ولی این مقدار شرافت داشته که به امام رضا علیه السلام خدمت نموده و هرکسی چنین توفیقی پیدا نمی کند.

یا مثلاً فضّه خادمه حضرت زهرا سلام الله علیها خیلی مقام داشته است و آیه: **إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكُورًا**^۱ در سوره «هل أتى»، فضّه را هم در بر می گیرد.

به مقدار إخلاصی که ایشان داشته اند خداوند درجاتشان را بالا برده و معرفتشان را زیاد و عملشان را خالص تر می کند.

انواع تقصیرات و کوتاهی ها

امام رضا علیه السلام به خواجه أباصلت می فرمایند: **فَتَدَارَكُ**

۱. آیه ۹، از سوره ۷۶: الإنسان؛ «ما فقط برای رضای خدا به شما غذا و طعام

می دهیم و از شما هیچ پاداش و سپاسی نمی طلبیم.»

فِي مَا بَقِيَ مِنْهُ تَقْصِيرُكَ فِيمَا مَضَى مِنْهُ. «تقصیراتی که در این ماه داشته‌ای را در باقی مانده این ماه تدارک کن!»

یعنی خواجه اباصلت با این مقامی که داشته بالأخره تقصیر هم دارد و مراد از تقصیر فقط گناه نیست، چون چه بسا مثل اباصلت خادم امام رضا علیه السلام یا قنبر غلام امیرالمؤمنین علیه السلام اصلاً گناه به معنای ارتکاب حرام انجام ندهند ولی تقصیر دارند، همه ما تقصیر داریم؛ تقصیر یعنی کوتاهی کردن.

اگر کسی از خدا غافل شود، صرف همین غفلت تقصیر است ولو هیچ گناهی انجام نداده باشد. انسان در خانه نشسته یا سرکارش هست ولی غافل بوده و متوجه پروردگار نیست؛ اینها همه کوتاهی است؛ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ.^۱

اگر انسان همت نکند و اعمالی که برای وصول به پروردگار لازم است را انجام ندهد تقصیر کرده است. اگر انسان طلب نکند و طلبش نسبت به پروردگار ضعیف باشد این تقصیر است.

طلب یک امر قلبی است و همیشه باید قوی باشد، چون طلب همان موتور روشن وجودی انسان است که انسان را به سوی خدا حرکت می‌دهد و همان طور که ماشین اگر موتورش روشن نباشد یا خوب کار نکند ماشین حرکت نمی‌کند یا سرعتش کم شده و نمی‌تواند خوب حرکت کند، طلب هم که موتور وجودی انسان است، باید همیشه

۱. صدر آیه ۷۴، از سورة ۲۲: الحجّ؛ «مردم خدا را چنانکه باید نشناختند و

پاس قدر و قیمتش را نگه نداشتند.»

در قلب انسان روشن باشد و اراده و خواست انسان نسبت به لقاء پروردگار باید قرص و محکم بوده ضعیف نشود؛ اگر این اراده ضعیف شود یعنی ما کوتاهی کردیم.

کسی که مکه مشرف نشده و در تمام عمر طالب دیدار کعبه بوده است، اگر موقعیت سفر به مکه پیش آید چطور عزمش جزم می‌گردد و حتی یک دقیقه یا یک ثانیه نمی‌شود که از این عزم و شوق و اشتیاقی که دارد منصرف شود، نسبت به خدا هم انسان باید چنین طلبی داشته باشد و حتی یک لحظه از خواست و طلب خود منصرف نگردد و اگر یک لحظه منصرف شود به همان مقدار تقصیر و کوتاهی کرده است ولو هیچ عمل خلافی انجام نداده و مرتکب هیچ گناهی نشود.

سپس امام رضا علیه‌السلام به خواجه اباصلت می‌فرمایند: **وَعَلَيْكَ بِالْإِقْبَالِ عَلَى مَا يَعْنيكَ وَتَرْكِ مَا لَا يَعْنيكَ.** «بر تو باد که به آنچه برای تو مهم است و به تو نفع می‌رساند اقبال نمائی و از آنچه برای تو نفعی ندارد اجتناب کنی.» یعنی در باقی مانده از شعبان خود را مشغول اموری کن که به تو نفع رساننده و موجب تقرّب به خدا می‌شود و امور غیرنافع را رها کن.

وَأَكْثَرُ مِنَ الدُّعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ. «همچنین تا می‌توانی دعا کن و خدا را بخوان و زیاد استغفار کن.» در روایات هست که در ماه شعبان باید زیاد استغفار نمود.

و تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ. «و زیاد قرآن تلاوت کن.» اینکه مرحوم قاضی و مرحوم والد رضوان‌الله تعالی علیهما می‌فرمودند: در ماه رجب و شعبان و رمضان روزی یک جزء قرآن بخوانید، متّخذ از همین نوع روایات است.

سفرهٔ الهی و غذاهای آن

این سه ماه، ماه استفاده است؛ تا انسان می‌تواند باید کشکول گدائی خود را پر کند. این ماه‌های شریف و این سفره‌های گسترده می‌آید و سپس برچیده شده می‌رود، بعد انسان یک دفعه بیدار می‌شود و می‌بیند که استفاده‌ای که باید می‌کرد نکرده است.

سفره گسترده است؛ این ماه‌ها سفرهٔ خاص خداست، البته ماه رجب سفرهٔ خود خداست و برای خاصان از اهل توحید و ولایت گسترده شده است. ماه شعبان سفرهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و ماه مبارک رمضان سفرهٔ همه امت است.^۱ و اینها هرکدام خاصیتی دارد، در هرکدام غذائی گذاشته شده و انسان باید از همهٔ این غذاها بخورد.

بدن به ویتامین‌های مختلف نیاز دارد؛ مثلاً اگر ویتامین «ب» نباشد بدن مبتلا به بیماری‌ای به نام «بری‌بری» می‌شود و یا اگر ویتامین «ث» نباشد بدن مبتلا به امراض خاصی می‌شود و یا ویتامین «اف» که در روغن‌هائی مثل روغن زیتون است که اگر این ویتامین نباشد بدن مریضی پوستی می‌گیرد.

تمام این ویتامین‌ها و همچنین پروتئین‌ها برای بدن لازم است و بر فقدان هریک از آنها اثر یا آثار سوء مترتب می‌شود؛ روح هم همین‌طور است؛ این روح یک دستگاه عجیب و غریبی است که خدا

۱. أَلَا إِنَّ رَجَبًا شَهْرُ اللَّهِ وَ شَعْبَانَ شَهْرِي وَ رَمَضَانَ شَهْرُ أُمَّتِي. (ثواب الأعمال،

خلق نموده و باید به آن رسید!

یکی از ویتامین‌هایی که باید به این روح برسد روزه گرفتن و نخوردن غذاست که این قَلت طعام از بهترین ویتامین‌هایی است که روح به آن نیاز دارد.

همچنین قَلت کلام است؛ کم حرف زدن که اگر دهان بسته باشد و کم سخن بگوید خدا می‌داند چه چیزهایی عائد انسان می‌شود. دیگر قَلت منام است؛ کم خوابیدن هم از اموری است که روح به آن محتاج است.

مرحوم علامه والد رضوان‌الله تعالی علیه می‌فرمودند: این آقایان دکترها دائم می‌گویند: فلان غذا را بخورید، فلان ویتامین را بخورید! ولی هیچ وقت نمی‌گویند که نخورید! زیادی برخی از ویتامین‌ها مثل ویتامین «کا» و «ای» و «دی» مخرب بدن است، چون زیادی آن دفع نمی‌گردد، برخلاف برخی دیگر مثل ویتامین «ب» و «ث» که زیادی آن از طریق ادرار دفع می‌شود.

این درست نیست که انسان به مقدار زیاد گوشت یا مرغ بخورد؛ باید هفته‌ای دو مرتبه تناول کند، آن هم نه به مقداری که جبران مافات شود، بلکه به مقدار کم؛ لَا تَجْعَلُوا بُطُونَكُمْ مَقَابِرَ الْحَيَوانِ.^۱ «شکمهای خود را مقبره حیوانات قرار ندهید.» از خوردن گوشت زیاد نهی شده و موجب قساوت قلب می‌شود.^۲

۱. شرح نهج البلاغه ابن‌ابی‌الحدید، ج ۱، ص ۲۶.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۳۴۷.

پس روح انسان به کم خوردن و کم خوابیدن و کم صحبت کردن نیاز دارد و این مجاهده می خواهد. انسان باید مجاهده کند و به مقدار ضرورت صحبت کند، لذا امام رضا علیه السلام فرمودند: عَلَيكَ بِالْإِقْبَالِ عَلَى مَا يَعْنِيكَ وَ تَرْكِ مَا لَا يَعْنِيكَ. «بر تو باد که به آنچه به درد آخرت می خورد و مورد استفاده است اقبال نمائی و از آنچه به دردت نمی خورد اجتناب کنی.»

اینها بخشی از اموری بود که روح به آن نیاز داشت، بخش دیگر آن دعا و استغفار و تلاوت قرآن است که حضرت فرمودند.

توبه، أداء امانات و پرهیز از گناه

و تُبَّ إِلَى اللَّهِ مِنْ ذُنُوبِكَ لِیَقْبَلَ شَهْرُ اللَّهِ إِلَيْكَ وَ أَنْتَ مُخْلِصٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ. «از گناهان خود به سوی خدا توبه کن تا اینکه در حالی وارد ماه رمضان شوی که خود را برای خدا خالص و پاک نموده باشی.»

پس معلوم می شود باید با دست و روی شسته بر سر سفره ماه مبارک رمضان بیایم، باید غسل نموده و خود را تطهیر کنیم. و مراد غسل معنوی است که با توبه و کثرت دعا و استغفار و تلاوت قرآن حاصل می شود. باید طاهر و مخلص بر سر سفره نشسته و غذا بخوریم تا ان شاء الله مخلص شویم که بَيْنَهُمَا بَوْنٌ بَعِيدٌ، بین مخلص و مخلص خیلی فاصله است.

و لَا تَدَعَنَّ أَمَانَةً فِي عُنُقِكَ إِلَّا أَدَّيْتَهَا. «مبادا امانتی بر گردنت باشد مگر اینکه این امانت را ادا کرده باشی.» این عبارت تنها امانات و

حقوق مردم را نمی‌گیرد و شامل امانات و حقوق شرعیّه نیز می‌شود؛ مانند خمس و زکات، چون نفرمود امانت مردم، لذا حقوقی که خداوند بر گردن انسان دارد را هم شامل می‌شود؛ انسان باید تمام این حقوق را در ماه شعبان پرداخت نماید.

و لَا فِي قَلْبِكَ حَقْدًا عَلَىٰ مُؤْمِنٍ إِلَّا نَزَعْتَهُ. «مبادا ماه شعبان بگذرد و در قلب تو کینه‌ای نسبت به شخص مؤمنی باشد و باید این کینه را از قلبت کنده و خارج کنی.»

و لَا ذَنْبًا أَنْتَ مُرْتَكِبُهُ إِلَّا قَلَعْتَ عَنْهُ. «مبادا گناهی باشد که تو مرتکب آن می‌شدی مگر اینکه در باقی‌مانده از شعبان خود را از آن بکنی و جدا سازی.» «قلع» به معنای کنندن است و وقتی دندان را می‌کنند می‌گویند: «قَلَعَ السِّنَّ» یعنی دندان را کند.

در این عبارت حضرت می‌فرمایند: خود را از این گناه بکن؛ گویا که این شخص در گناه گیر کرده و متوقف شده و باید با یک همّت عالی خود را از آن بکند، همان‌طور که دندان را می‌کنند. در برخی از نسخه‌ها هم آمده است: أَقْلَعْتَ عَنْهُ؛ یعنی آن را رها نموده و از آن اجتناب کنی و خود را بازداری.

توکل بر خداوند، در تمام امور

وَ اتَّقِ اللَّهَ وَ تَوَكَّلْ عَلَيْهِ فِي سِرِّ أَمْرِكَ وَ عَلَانِيَتِكَ. «و تقوای خدا پیش بگیر و در امور پنهان و آشکارت بر خدا توکل کن.» یعنی در تمام امورت بر خدا توکل کن. سپس حضرت به این آیه تمسّک می‌کنند که: وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَلِغُ أَمْرِهِ ۖ فَدَجَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ

شَيْءٍ قَدَرًا؛^۱ «هرکس به خدا توکل کند خداوند کفایتش می‌کند. حتماً خداوند امر و تقدیر خود را به انجام می‌رساند و حقیقهً او برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است.»

این مسأله توکل خیلی عجیب است و انسان باید در تمام امور چه دنیوی و چه اخروی، چه کوچک و چه بزرگ، چه ظاهری و چه باطنی به خدا توکل کند که هرکس به خدا توکل کند خداوند کفایتش می‌کند. انسان باید واقعاً توکل کند؛ به این صورت که از حول و قوه خود بیرون آمده و امر را به خدا واگذار کند؛ یعنی کار خود را بر دوش پروردگار بیندازد و به خدا تکیه نموده، خدا را متکفل امر خود قرار دهد. بعد آقا امام رضا علیه‌السلام فرمودند: در باقی‌مانده از ماه شعبان این جمله را زیاد بگو: اللَّهُمَّ إِنْ لَمْ تَكُنْ قَدْ غَفَرْتَ لَنَا فِي مَا مَضَى مِنْ شَعْبَانَ فَاغْفِرْ لَنَا فِيمَا بَقِيَ مِنْهُ. «خدایا! اگر ما را در روزهای گذشته از شعبان مورد غفران خود قرار نداده‌ای پس در باقیمانده از این ماه ما را ببخش.»

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُعْتِقُ فِي هَذَا الشَّهْرِ رِقَابًا مِنَ النَّارِ لِحُرْمَةِ شَهْرِ رَمَضَانَ. «خداوند تبارک و تعالی در این ماه به حرمت ماه رمضان افراد زیادی را از آتش جهنم آزاد می‌کند.»

عمل به دستورات و تلاوت قرآن

الآن ما افتخار تشرّف به حضور امام رضا علیه‌السلام و سکنی

۱. قسمتی از آیه ۳، از سوره ۶۵: الطلاق.

در جوار آن حضرت را داریم، إن شاء الله خداوند توفیق دهد اولاً قدرشناس مقام ولایت این بزرگواران باشیم و ثانیاً به دستوراتی که به خواجه اباصلت مرحمت فرمودند عمل کنیم.

این دستورات برای همه ماست، چون همه ما نسبت به پروردگار تقصیر داریم و آن طور که باید و شاید نبودیم. چه کسی می تواند ادعا کند که من تقصیر ندارم؟! همه تقصیر داریم چون بالأخره بر ما زمانی گذشته که در غفلت بودیم و همین کفایت می کند که ما تقصیر داشته باشیم. إن شاء الله خداوند توفیق دهد در باقی مانده از این ماه حداکثر استفاده را ببریم و به هر مقداری می توانیم روزه بگیریم، به هر مقداری که می توانیم قرآن بخوانیم که برای تلاوت قرآن نهایتی وجود ندارد.

در روایت است که: الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَأَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً.^۱ «قرآن عهد خدا به سوی خلق است، پس برای مؤمنین سزاوار است به آیات قرآن نگاه کرده و روزی پنجاه آیه قرآن بخوانند.» این حدّ اقلّ تلاوت قرآن است، ولی همان طور که در روایات آمده است، انسان باید در این ماه های شریف بیشتر قرآن تلاوت کند.

لزوم استفاده از عمر، در وقت توانائی

خلاصه باید از این عمر استفاده کرد و إلا انسان دست حسرت می گزد و آن وقت دیگر سودی ندارد. شیخ محمود شبستری چقدر زیبا

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۰۹.

فرموده است:

بدان اکنون که کردن می توانی

چو نتوانی چه سود آنگه که دانی^۱

مرحوم علامه والد در اینجا بیان مفصلی را از مرحوم آقا شیخ محمد لاهیجی در شرح گلشن راز نقل کرده اند که از جمله می فرمایند:

«یعنی این زمان که سرمایه عمر عزیز و اسباب این سیر و سلوک مهیا داری، بدان که انسان را از چنین کمالات می تواند که حاصل شود، بلکه انسان فی نفس الامر به جهت همین مخلوق است. پس آن مقدمات که موقوف علیه حصول این کمالات است مرتب گردان و اسباب آن را مهیا ساز و مقصود آفرینش حاصل کن.

چو نتوانی چه سود آنگه که دانی

یعنی آن زمان که قوت بدنی که اسباب تحصیل این مطلوب بود، به ضعف مبدل شود، و از سلوک و ریاضت بازمانی و فرصت فوت شود و نتوانی که به اداء حقوق این مقدمات عمل نمائی، دانستن که تو را تحصیل این کمالات میسر بوده و تو حاصل نکرده ای هیچ فایده ای نخواهد داد، الاّ زیادتی حسرت و ندامت.»^۲

وقتی شما قوت دارید و می توانید روزه بگیرید، چرا روزه نمی گیرید؟! وقتی زبان دارید و می توانید قرآن بخوانید وقت هم دارید،

۱. گلشن راز، جواب سؤال سوم، ص ۲۶؛ و شرح گلشن راز ابن ترکه، ص ۹۲.

۲. الله شناسی، ج ۱، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

چرا قرآن نمی‌خوانید؟! وقتی می‌توانید دو رکعت نماز در نیمه شب بخوانید، چرا کسالت و خستگی به خود راه می‌دهید؟!

الآن قدرت و نشاط و جوانی دارید و می‌توانید، اما آن وقتی که دست و پا از کار افتاد و باید عصا به دست بگیرید و حتی نمی‌توانید دو رکعت نماز ایستاده بخوانید، آرزو می‌کنید که ای کاش آن زمانی که قوت داشتم به جای این طرف و آن طرف رفتن، به جای خوابیدن، به جای چه و چه، شب بلند می‌شدم و دو رکعت نماز می‌خواندم!

بعداً انسان حتی جالساً هم نمی‌تواند نماز بخواند و باید با ایماء و اشاره نماز بخواند. یک بنده خدائی زخم معده و خونریزی معده داشت، می‌گفت: آرزو دارم دو رکعت نماز مستحبی بخوانم اما این دل درد به من اجازه نمی‌دهد.

باید کار کرد، باید زحمت کشید، باید این استعدادهای نهفته را به فعلیت رساند. از خوابیدن و استراحت کردن، فقط نفس التذاذ می‌برد. بله انسانی که خسته است بخواهد در سرمای زمستان از تشک گرم خود بلند شده وضو بگیرد و نماز بخواند مشکل است.

اگر لقاء خدا آسان بود همه این مردمی که فوتبال تماشا می‌کنند از کاملین و از اولیاء خدا می‌شدند. نفس می‌گوید: تا آخر شب بنشین و فوتبال تماشا کن، بعد هم آرام بخواب! در این صورت دیگر انسان نمی‌تواند برای تهجد برخیزد.

این یک مثال بود، هزاران مسأله دیگر هست که موجب التذاذ نفس بوده و اگر انسان به دنبال آن برود از خدا غافل می‌شود.

جای دادن خدا و محبت او، در دل

اصل خداست؛ خدا را باید محکم گرفت، باید با او انس داشت! باید آدم خدا را در قلب کوچک خود بیاورد که اگر خدا را آورد خدا هم این قلب را چنان وسیع می‌کند که: **وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ**^۱، از زمین و زمان و عرش هم بالاتر می‌رود. **لَا يَسْغُنِي أَرْضِي وَلَا سَمَائِي وَإِنَّمَا يَسْغُنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ**^۲. «نه زمین من وسعتی دارد که مرا در خود جای دهد و نه آسمان من، بلکه فقط قلب عبد مؤمن من چنین وسعت و گنجایشی دارد که مرا در خود جای دهد.»

اگر انسان خدا را می‌خواهد باید خدا را و محبت خدا را در دل جای دهد که در این صورت سعادت دنیا و آخرت را خریده و خود را وارد جرگه: **رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ**^۳، نموده است و إلا اسیر نفس و هوای نفس است و خالص نمی‌شود. بدان اکنون که کردن می‌توانی

چو نتوانی چه سود آنکه که دانی
بعداً انسان پی می‌برد که راه تحصیل کمال این بوده که شبها بلند شده و نماز بخواند، ولی الآن حال ندارد که بلند شود و نماز بخواند. راه

۱. قسمتی از آیه ۲۵۵، از سوره ۲: البقرة؛ «کرسی و تخت خداوند تمام آسمانها و زمین را فرا گرفته است.»

۲. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷؛ و بحار الأنوار، ج ۵۵، ص ۳۹.

۳. صدر آیه ۳۷، از سوره ۲۴: التور؛ «مردانی که هیچ خرید و فروش و کسب و کاری آنان را از یاد خدا باز نمی‌دارد.»

کمال این است که چند روزی روزه بگیرد ولی وقتی می‌رسد که دیگر معده‌ای ندارد و نمی‌تواند کار کند؛ پس حالا که وقت کار است باید به کار دل داد و کار کرد.

إن شاء الله خداوند ما را موفق بدارد از مرحله علم بالا رفته به مرحله عمل برسیم. باید حرکت کرد، نه اینکه بنشینیم و بگوئیم: خدایا! به ما توفیق بده که سوار هواپیما شویم و به مکه برویم! نه! باید بلند شوی، حرکت کنی، کار کنی، بلیط تهیه نموده مقدمات سفر را انجام دهی! بعد به خدا توکل کن که خدایا! به ما سلامتی بده تا بتوانیم به مکه برسیم و اعمال را انجام دهیم.

اهمیت و لزوم تحصیل مقدمات بیداری شب

بله، باید مقدمات را خود انسان انجام دهد. آقا رضوان الله تعالی علیه می‌فرمودند: این طور نیست که شما بگوئید: خدایا! به ما توفیق بده نماز شب بخوانیم، چون این توفیق خواستن هم توفیق می‌خواهد و آن توفیق هم مستلزم توفیق دیگری است که خدا باید آن را عنایت کند و همین طور تسلسل لازم می‌آید.

شما خود را از رختخواب بکن، بلند شو! شب کمتر غذا بخور تا بتوانی بلند شوی، نه اینکه طبق تعبیر روایت، انسان جِيفَةً بِاللَّيْلِ^۱ باشد و مثل میّت و مردار شب را در رختخواب بیفتد که این به شدّت مذموم است.

۱. بحار/الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۸۰.

در روایت است که: وقتی انسان شب می خوابد تا صبح چند بار از خواب بیدار می شود، اگر برای نماز شب برنخاست شیطان در گوش او بول می کند. به همین جهت وقتی انسان صبح بلند می شود احساس کسالت می کند و این بول شیطان به خاطر غفلتی است که انسان را گرفته است.^۱

حتماً باید خود را از رختخواب بکند و شب هنگام زودتر استراحت کند تا بتواند با نشاط تمام، تهجد کند و با توجه و تضرع تام و گریه و زاری سر بر آستان معبود گذارد و از خداوند به جهت غفلات در روز طلب مغفرت نماید.

اینکه تأکید بر بیداری شب می شود، به این دلیل است که: اُس و اساس مقدمه وصول إلى الله همین بیداری شب و تهجد است؛ وَ مِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَى أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا.^۲ و پاسی از شب را به تهجد و بیدارخوابی بگذران و به قرائت قرآن در نماز

۱. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: اسْتَعِينُوا بِطَعَامِ السَّحْرِ عَلَى صِيَامِ النَّهَارِ وَ بِالْقِلُولَةِ عَلَى قِيَامِ اللَّيْلِ. وَ مَا نَامَ اللَّيْلُ كُلُّ أَحَدٍ إِلَّا بِأَلِ الشَّيْطَانِ فِي أَذُنَيْهِ وَ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ مُفْلِسًا.

و ما من أحدٍ إلّا و له ملكٌ يوقظه من نومه كل ليلة مرتين؛ يقول: يا عبد الله! اقم لتذكر ربك! ففي الثالثة إن لم يمتبه يبول الشيطان في أذنيه. (إرشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۱)
همچنین امام صادق علیه السلام می فرمایند: ما من عبدٍ إلّا و هو ييقظ مرة أو مرتين في الليل أو مراراً، فإن قام و إلّا فحج الشيطان فبال في أذنيه؛ ألا يرى أحدكم إذا كان منه ذلك قام ثقيلاً و كسلان؟ (المحاسن، ج ۱، ص ۸۶)

۲. آیه ۷۹، از سوره ۱۷: الإسراء (بنی اسرائیل).

مشغول باش که این امر عطائی افزون و زیادتى مخصوص به توست؛ امید است که پروردگارت تو را به مقام محمود (شفاعت کبری) برساند.» بیداری شب خیلی مهم است و نباید آن را از دست داد؛ همان طور که اهل دنیا میهمانی های شبشان را از دست نمی دهند و چهار یا پنج ساعت از شب می گذرد آن وقت ماشین خود را روشن کرده به این طرف و آن طرف می روند، ما هم نباید میهمانی خدا را از دست بدهیم. میهمانی خدا هم آخر شب است؛ انسان باید زود بخوابد تا بتواند این میهمانی خدا و این سفره گسترده را درک نماید.

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ.
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ الْغَلْبَةَ وَ
 النَّصْرَ وَ الْعَافِيَةَ وَ اجْعَلْنَا مِنْ أَحْصَى أَعْوَانِهِ وَ أَنْصَارِهِ. اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لَهُ شَأْنَهُ
 كُلَّهُ. اللَّهُمَّ عَجِّلْ فَرَجَنَا بِفَرَجِهِ. اللَّهُمَّ أَصْلِحْ لَنَا شَأْنَنَا كُلَّهُ.
 اللَّهُمَّ طَيِّبْنَا وَ طَيِّبْ نَسْلَنَا. اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا لِقَاءَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.
 اللَّهُمَّ اجْعَلْ هَمَّنَا هَمًّا وَاحِدًا وَ حَالَنَا فِي خِدْمَتِكَ سَرْمَدًا. اللَّهُمَّ ادْفَعْ الْبَلَايَا
 عَنْ وَلِيِّكَ وَ عَنَّا بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ. اللَّهُمَّ طَوِّلْ عُمرَنَا بِالْخَيْرِ وَ
 الرَّحْمَةِ وَ الْبَرَكَاتِ مَعَ الْعَمَلِ الصَّالِحِ بِجَاهِ مُحَمَّدٍ وَ ءَالِهِ الطَّاهِرِينَ.
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ ءَالِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُم وَ الْعَنِ عَدُوَّهُم

مجلس صدوہیم

واقعیتِ نداشتنِ غیرِ خدا

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ
 اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ.^۱

تشبیه عالم ماده به خواب و خیال

در عالم وجود آنچه مرئی ماست، بالنسبه به عالم ربوبی، حقیقت
 و واقعیته ندارد؛ آنچه ما می بینیم و مشاهده می کنیم وجود ندارد بلکه
 حکم آیه و عکس در آینه را نسبت به ذوالآیه و صاحب عکس که وجود
 مقدس پروردگار جل جلاله است دارد و مانند اشیائی است که ما در
 خواب می بینیم؛ مثل شخصی که در خواب می بیند وارد باغ یا منزلی
 شده یا خواب می بیند که مشغول نماز است.

گاهی انسان اتفاقات و کارهای چند روز یا یک ماه را در خواب

۱. آیه ۴۱، از سوره ۲۹: العنکبوت.

می‌بیند، سپس بلند شده می‌بیند که یک ساعت بیشتر نخوابیده و هیچ‌یک از این کارهائی که انجام داده وجود خارجی ندارد، بلکه وجودی خیالی بوده که از نفس او منبعث شده و در عالم خواب بروز و ظهور پیدا کرده است.

خوابهائی که انسان می‌بیند خیالاتی است که از نفس او منبعث شده و فرقی بین خوابهای خوب و خوش با خوابهای سوء وجود ندارد. اگر نفس طیب و طاهر باشد خوابهای الهی می‌بیند و اگر نفس او نفس سیئی باشد خوابهای شیطانی می‌بیند و اگر نفس او مشوب است، مُدْبِذِیْنَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ^۱ و هنوز درست نشده و طیب نگشته باشد، گاهی خوابهای خوب و نیکو و گاهی خوابهای بد می‌بیند.

آنهائی که به مقام طهارت رسیده‌اند محال است خواب سیئی ببینند، چون از کوزه همان برون تراود که در اوست. لذا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: إِنَّ الرُّؤْيَا الصَّادِقَةَ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جُزْءًا مِنَ النَّبُوءَةِ.^۲ «رؤیای صادقه جزئی از هفتاد جزء نبوت است.»

رؤیای صادقه به حقیقت می‌پیوندد و واقع است، البتّه رؤیاهای صادقه هم درجاتی دارد؛ انسان مؤمن رؤیای صادقه می‌بیند و امام و

۱. قسمتی از آیه ۱۴۳، از سوره ۴: النِّسَاء؛ «منافقین بین ایمان و کفر سرگردان

و مردّد می‌باشند، نه با گروه مؤمنین هستند و نه با کافرین.»

۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۵۸۵.

پیغمبر هم رؤیای صادقه می بینند، ولی بَيْنَهُمَا بَوُّنٌ بَعِيدٌ؛ خیلی با هم تفاوت می کنند.

در هر صورت، شخصی که خواب است وقتی بلند می شود می بیند که آنچه دیده، در خواب بوده و حقیقت نداشته است، حالا شما می توانید بگوئید: وجود داشته، امّا وجود خیالی بوده است. اصل وجود و تحقّقش را انکار نمی کنیم. وقتی خواب می بیند که وارد ساختمانی شده واقعاً آن طور که او می پنداشته ساختمانی وجود نداشته که حیّز و فضائی را در عالم طبع اشغال کند.

این عالم هم نسبت به عالم غیب حکم خواب را دارد؛ یعنی وجود خارجی نداشته فقط تخیّل وجود است. شما خیال می کنید که آن طور که شما می بینید وجود دارد و در همین خیال، شب و روز خود را می گذرانید.

بیداری انسان، در آخرت

زندگی ما در همین خیال است و با خیال زندگی می کنیم؛ نماز می خوانیم با خیال است، روزه می گیریم با خیال است، نکاح می کنیم با خیال است، همه و همه خیال است؛ النَّاسُ نِيَامٌ فَأَذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا.^۱ «مردم در خواب هستند و هر وقت از دنیا بروند انتباه حاصل می کنند.»
حضرت نفرمود: النَّاسُ كَالنِّيامِ؛ مردم مانند انسانهای خواب هستند. نه! مردم واقعاً خواب هستند.

۱. عوالی اللئالی، ج ۴، ص ۷۳.

در روایت دیگری از حضرت سیدالشهداء علیه السلام وارد است که: «و اعلموا أنَّ الدُّنْيَا حُلُوهَا وَ مَرَّهَا حُلْمٌ وَ الْإِنْتِبَاهُ فِي الْآخِرَةِ، وَ الْفَائِزُ مَنْ فَازَ فِيهَا وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَ فِيهَا»^۱

«بدانید که دنیا شیرینی و تلخی اش همگی خواب است و بیداری در آخرت است، و فوز و نجات برای کسی است که در آخرت به فوز برسد و شقی کسی است که در آخرت به شقاوت مبتلا گردد.»

و در مواعظ حضرت امام باقر علیه السلام نیز آمده است:
 أَنْزَلَ نَفْسَكَ مِنَ الدُّنْيَا كَمَثَلِ مَنْزِلٍ نَزَلَتْهُ سَاعَةٌ ثُمَّ ارْتَحَلَتْ عَنْهُ،
 أَوْ كَمَثَلِ مَالٍ اسْتَفْدَتْهُ فِي مَنَامِكَ فَفَرَحْتَ بِهِ وَ سُرِرْتَ ثُمَّ انْتَبَهْتَ مِنْ رَقْدَتِكَ وَ لَيْسَ فِي يَدِكَ شَيْءٌ؛ وَ إِنِّي إِنَّمَا ضَرَبْتُ لَكَ مَثَلًا لِتَعْقِلَ وَ تَعْمَلَ بِهِ.^۲

«مثال دنیا را نسبت به خودت همچون منزلگاهی قرار بده که برای مدتی در آن نزول نمودی و سپس از آن کوچ کردی، یا مانند مالی که در خواب به دست آوردی و بدان خشنود و مسرور گشتی و چون از خواب برخاستی دیدی دستت تهی و خالی است؛ و من برای تو مثالی زدم تا در آن تعقل نموده و آن را دریابی و به آن عمل کنی.»

این عالم ماده، عالم خیال ماست، ولی برای او أصالت قائل می شویم و می گوئیم: این پارچ موجود است، این آب موجود است، این لیوان موجود است، این عمارت موجود است، این زن و بچه موجود

۱. بحار الأنوار، ج ۱۱، ص ۱۵۰.

۲. تحف العقول، ص ۲۸۷.

هستند، این رفیق موجود است.

ولی پای سالک که از این مرحله می‌گذرد، از عالم خیال و عالم نفس که می‌گذرد و به عالم تجرّد می‌رسد، کم‌کم این عالم خیال ضعیف شده چشم انسان باز می‌شود و می‌فهمد که همه‌اش پوچ پوچ بوده و با خیال عشق‌بازی می‌کرده است!

این آیه شریفه عجیب است که می‌فرماید: **فَبَصْرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ**^۱ «چشمانت در روز قیامت تیز و قوی است و خوب می‌بیند.» ولی در این عالم چشمها همه رَمَد داشته ضعیف است و نمی‌تواند حقیقت را از مجاز تشخیص دهد.

سست و بی‌پایه بودن دنیا و غیر خدا

لذا در سوره مبارکه عنکبوت می‌فرماید: **مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ**^۲ «مَثَل افرادی که غیر از خدا را ولی خود قرار داده‌اند مَثَل عنکبوت است.»

در این آیه مثال به عنکبوت زده شده است، چون عنکبوت هم خودش نوعاً حیوان خیلی ضعیفی است و به مختصر اشاره‌ای از بین می‌رود و هم خانه‌اش بسیار سست است؛ **ضَعْفَ الطَّالِبِ وَالْمَطْلُوبِ**^۳ «هم طلب‌کننده ضعیف است و هم طلب‌شده ضعیف است.»

۱. ذیل آیه ۲۲، از سوره ۵۰: ق.

۲. آیه ۴۱، از سوره ۲۹: العنکبوت.

۳. ذیل آیه ۷۳، از سوره ۲۲: الحج.

آنهایی که به دنبال خدا می گردند و موحدند، آنها جاندار و قوی هستند، اما انسانهایی که به دنبال غیر خدا می گردند و موحد نیستند، جاندار نیستند، محکم و استوار نیستند، قوه و بنیه ندارند؛ مثل عنکبوت می مانند که: **اتَّخَذَتْ بَيْتًا**. «برای خود خانه ای می تند که بسیار سست و ضعیف است.»

خداوند متعال در ادامه با دو تأکید می فرماید: **وَإِنَّ أَوْهَنَ الْيَبُوتِ لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ**. «همانا سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است اگر بدانند.»

آنهایی که دنیا را گرفته اند چنین اند و تکیه گاهشان ضعیف ترین تکیه گاه است. ایشان سست ترین بناء را گرفته اند؛ دنیا پایه ای ندارد، اساسی ندارد، هستی برای این عالم نیست، هستی برای آن طرف است. آیه شریفه می فرماید: **ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ**^۱. «این به این جهت است که فقط خداوند تبارک و تعالی حق است و هرچه غیر از او عبادت می شود و خوانده می شود باطل است و فقط خداوند بلندمرتبه و بزرگ است.» نمی فرماید: خدا حق است، بلکه می فرماید: **بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ**. «حق، منحصر به خداوند است.»

و همچنین باطل را منحصر به غیر خداوند دانسته می فرماید: **هُوَ الْبَاطِلُ**؛ یعنی ما یک حق داریم و یک باطل. یک حقیقت داریم و یک مجاز. یک اصل داریم و یک فرع. یک هست داریم و مابقی نیست!

۱. آیه ۶۲، از سوره ۲۲: الحجّ.

«هست نما» بودن غیر خدا

سایه، هستی می‌نماید، لیک اندر اصل نیست

نیست را از هست ار بشناختی یابی نجات^۱

در سفر آخری که در شام خدمت مرحوم آقای حدّاد مشرّف شدیم به ایشان عرض کردم: موجودات عالم به چه صورتی هستند؟ فرمودند: خواب! سپس فرمودند: اینجا نیستِ هست‌نماست، و آن طرف هستِ نیست‌نماست.

وقتی شما خواب ببینید که اینجا یا آنجا رفتید، وقتی بیدار می‌شوید آنچه در خواب دیده‌اید چگونه است؟ همه‌اش تمام شده و می‌بینید اصالت نداشته و توهم و پندار بوده است. آنچه در خواب می‌بینید از دید کسی که خواب است، هست و واقعیت دارد، ولی واقعاً نیست و اصالت ندارد.

در عالم واقع هم غیر از خدا همه خوابی است که انسان می‌بیند و وقتی که از خواب غفلت بیدار شود می‌فهمد که استقلال و اصالت موجودات توهم بوده است.

به صبح حشر چون گردی تو بیدار

بدانی کان همه وهم است و پندار^۲

در مقابل، آن طرف که جنبه خدا و عالم لاهوت باشد، هست و هستی آن همه جا را پر کرده است، ولی از دید کسانی که در حجابند

۱. دیوان کامل شمس مغربی، ص ۷۶.

۲. گلشن راز، جواب سؤال سوم، ص ۲۶.

نیست دیده می‌شود و از آن ادراکی ندارند؛ تا وقتی در اینجا و در حجاب هستند آن را نیست می‌پندارند.

گرفته‌شدن هستی انسان، با شمشیر جلال

وقتی هم که انسان حجابها را کنار می‌زند و وارد آن عالم می‌خواهد بشود، می‌بیند در حقیقت آن عالم اصلاً نما ندارد تا شما آن را پیدا کرده و بگیرید؛ هرکس آنجا می‌رود او را می‌زنند و هستی او را می‌گیرند. وقتی هستی او را گرفتند چگونه می‌تواند چیزی را پیدا کند؟! شما باید هستی داشته باشید تا بتوانید رفیق‌تان را پیدا کنید، زید و عمرو را پیدا کنید.

چو پرده‌دار به شمشیر می‌زند همه را

کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند^۱

هرکس به آنجا برود با شمشیر او را می‌زنند. آیا این شمشیر خوب است یا خیر؟ شمشیر درد دارد، شمشیر هیچ‌گاه جمال نمی‌شود، همه شمشیرها جلال است! آیا باید رفت و شمشیر خورد یا همین‌جا توقف نمود؟

زیر شمشیر غمش رقص‌کنان باید رفت

کان که شد کشته او نیک سرانجام افتاد^۲

این شمشیر، جلال است ولی جلالی است که همه آن شیرینی

۱. دیوان حافظ، ص ۶۰، غزل ۱۳۲.

۲. دیوان حافظ، ص ۷۹ و ۸۰، غزل ۱۷۷.

است. تا سر این گوسفند را نزنند هیچ گاه تزکیه نمی شود. اگر ده میلیون گوسفند همین طور در بیابان موت حتف آنف شده و از دنیا رفته باشند، آیا شما یک سیر از گوشت آنها را میل می کنید؟ میل نمی کنید! میته و حرام است و حتماً باید ذبح شرعی شود؛ باید بسم الله گفته شود تا طیب و طاهر گردد.

انسان هم اگر بخواهد به مقام طهارت مطلقه برسد باید شمشیر خدا به او بخورد، و تا زنده است نمی تواند به مقام طهارت برسد. باید جلال را تحمّل کند و گرنه با جمال تنها کار تمام نمی شود.

لذا مرحوم حدّاد می فرمودند: وقتی می خواهیم گوشمالی بدهیم بعضی از شاگردان ما طاقت ندارند و فرار می کنند. می فرمودند: سلوک بدون گوشمالی نمی شود و همیشه در سلوک آب نبات نیست. گوش بچه را باید مالید.

این گوشمالی اولیّه مقدمه آن جلال است؛ آن جلال که بیاید ازهاق روح کرده، هستی انسان را می برد؛ از این کلام تعجب نکنید! در آیه شریفه است که: **قَالُوا رَبَّنَا آمَنَّا أَتَيْنَاكَ أَتَيْنَا فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ إِلَى خُرُوجٍ مِنْ سَبِيلٍ**^۱. «کافران در روز قیامت می گویند: خدایا! دوبار ما را میرانیدی و دوبار هم ما را زنده کردی، پس ما به گناهانمان اعتراف کردیم؛ آیا راهی به سوی خلاصی و خروج از عذاب برای ما وجود دارد؟» پس ازهاق روح می شود که دوبار زنده می شویم.

۱. آیه ۱۱، از سوره غافر: ۴۰.

تسلیم شدن با اختیار

آقای حدّاد می فرمودند: حالا که بناست این برنامه ها اتّفاق بیفتد پس خودتان تسلیم شوید! با خدای خود کنار آمده تسلیم شوید و با اختیار خود حرکت کنید که اگر با اختیار خود این راه را طی کنید خیلی آسان تر است.

دلا نقاب برافکن ز روی او و مترس

از آنکه سوخته گردی در آتش سُبُحات^۱

باید این زغال نفس آتش بگیرد، پس خودتان با دست خود آن را آتش بزنید! تا این زغال نفس آتش نگیرد کار درست نمی شود و انسان به مقام طهارت نمی رسد. تمام اعمالی که سالک انجام می دهد همه برای این است که جذبه الهی آمده نفس انسان را بسوزاند.

دلا نقاب برافکن ز روی او و مترس

از آنکه سوخته گردی در آتش سُبُحات

تمام این عالم، عالم خیال بوده و ما در خیال زندگی می کنیم، پس باید پا را از این عالم بیرون کشیده به عالم معنی و حقیقت بگذاریم و آن عالم را درک کنیم، چون ما برای آن عالم خلق شده ایم! آنچه می بینیم یک ظاهری است، صورتی از دریاست؛ حقیقت دریا نیست، این ظاهر زَبَد است، غبار است.

باطن بحر جملگی آب است

ظاهر بحر سر به سر زَبَد است

۱. دیوان کامل شمس مغربی، غزل ۲۳، ص ۸۳.

ظاهرش را همیشه از باطن

جنبش و حول و قوّه و مدد است^۱

وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ^۲ خدا

می فرماید: «تمام خزینه های اشیاء نزد ماست و ما هم به اندازه معلوم و به

تدریج آن را پائین می فرستیم.» وَ لِلّٰهِ خَزَائِنُ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ^۳

«گنجینه ها و خزینه های آسمان ها و زمین فقط برای خداست.»

سُرور حقیقی عارفان

آن عشق و لذّت و کیف حقیقی را چه کسی می برد؟ آنهایی که به

مقام طهارت رسیده اند. در دعای جوشن کبیر می خوانیم که: یا سُرور

العارفین^۴. «ای خدائی که تو سُرور عارفان هستی.» آنهایی که تو را

شناخته اند سرور و بهجت شان تو هستی.

نمی فرماید: «یا سُرور المؤمنین!» نمی فرماید: «یا سُرور المُجِبِّین!»

بلکه می فرماید: یا سُرور العارفین! چون مُحب درجاتی دارد؛ ممکن

است به حدّ عارف برسد و ممکن است نرسد. همه ما خدا را دوست

داریم أمّا چقدر عشق و علاقه به خدا داریم؟ به هر مقداری که خدا را

شناخته باشیم، به همان مقدار از سرور بهره داریم! اگر به فنای مطلق

رسیده باشیم آن سرور حقیقی و خالص نصیب انسان می شود.

۱. همان مصدر، ص ۸۱.

۲. آیه ۲۱، از سوره ۱۵: الحجر.

۳. قسمتی از آیه ۷، از سوره ۶۳: المنافقون.

۴. المصباح کفعمی، ص ۲۵۳.

مرحوم حدّاد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه تمام أسفار أربعه را طی کرده بودند و در این سفر آخری که خدمتشان رسیدیم دیگر آن حرارت‌های قبلی را نداشتند. بنده خدمت مرحوم علامه والد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه عرض کردم: آقا جان! در سفرهای قبلی که خدمت مرحوم حدّاد بودیم ایشان یک پارچه آتش بودند ولی الآن حالت برودت دارند. فرمودند: این از کمال ایشان است، این از کمال ایشان است! قبلاً شرابه‌ایشان شراب زنجبیل بوده، الآن شرابه‌شان شراب کافور است.

ولی مع ذلك در همین سفر وقتی صحبت عشق خدا به میان می‌آمد از خود بی‌خود می‌شدند و چنان بهجتی به ایشان دست می‌داد که لایوصف بود. این عشق خداست! با عشق خدا زندگی می‌کنند که واقعاً لایوصف است.

مدد از عنایت پروردگار

خدایا! به برکت محمّد و آل محمّد همه ما را با عنایت خودت از عالم نفس عبور بده! تا دست عنایت خدا نباشد نمی‌شود، محال است! باید کار کرد، باید زحمت کشید، باید إنابه کرد.

أما خدا که به ما بدهکار نیست، ما هم از خدا طلب نداریم و نمی‌توانیم طلبی داشته باشیم؛ دلش خواست می‌دهد، دلش نخواست نمی‌دهد. اراده‌اش تعلّق بگیرد می‌دهد، تعلّق نگیرد نمی‌دهد؛ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَ هُمْ يُسْأَلُونَ.^۱ «خداوند متعال نسبت به کارهایش

۱. آیه ۲۳، از سوره ۲۱، الأنبياء.

بازخواست نمی‌شود، ولی معبودهای دیگر بازخواست می‌گردند.»
 مرحوم سید بحر العلوم می‌فرماید: سالک باید از آغاز از عنایت
 پروردگار مدد بگیرد و با عنایت او حرکت کند.^۱ در برخی از مراحل
 سلوک آن‌قدر کار دشوار می‌شود که اگر عنایت پروردگار نباشد ممکن
 است سر از کفر در آورد، آن هم کفر اعظم!
 ایشان در بیان ورود به عالم اسلام اعظم می‌فرماید:

«و چون به توفیق بی‌چون با جنود وهم و غضب و شهوت
 محاربه و بر ایشان مظفر و منصور گردید، و از چنگ عوائق و علایق او
 مستخلص شد، و عالم طبیعت و مادیّت را بدرود کرد، و قدم از دریای
 وهم و أمل بیرون نهاد، خود را جوهری می‌بیند یکتا و گوهری بی‌همتا بر
 عالم طبیعت محیط، و از موت و فنا مصون و خالی، و از کشاکش
 متضادات فارغ، و از خارخار متناقضات در آرام، و در خود صفائی و
 بهائی و نوری و ضیائی مشاهده می‌نماید که فوق إدراک عالم طبیعت
 است.»

چه در این وقت طالب به مقتضای: *مُتَّ عَنِ الطَّبِيعَةِ*^۲ مرده است
 و زندگانی تازه یافته است و به سبب تجاوز از قیامت *أَنْفُسِيَّة* صغری که
 موت نفس اماره است، از معلومات *صُورِيَّة* مُلْكِيَّة به مشاهدات معنویّه
 ملکوتیّه فائز گشته، و بسی از امور مخفیّه بر او ظاهر و بسیاری از احوال
 عجیبه او را حاصل، و به قیامت *أَنْفُسِيَّة* وُسْطی رسیده.

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۵۹.

۲. «از عالم ماده و طبیعت بمیر و کنده شو!»

در این وقت اگر عنایت ازلّیه او را در نیابد به واسطه آنچه از خود مشاهده می نماید آنانیت و إعجاب او را درمی یابد و دم از آنانیت می زند و راهزن او در مراحل سابقه، أعداء خارجیّه و اذنانب شیطان بود و در این وقت رئیس ابالسه و عدوّ داخل که نفس و ذات باشند...

در این حال چنانچه عنایت الهیه إنقاذ نکند به کفر أعظم مبتلا می شود... و در مقابل همین کفر اسلام أعظم است.»^۱

حافظ رحمة الله علیه می فرماید:

به سعی خود نتوان برد ره به گوهر مقصود

خیال باشد کاین کار بی حواله برآید^۲

لزوم انابه و اظهار عجز و نیاز

انسان باید کار کند، باید انابه داشته باشد، گریه داشته باشد.

روایات عجیبی درباره بکاء داریم! در روایت است که: اگر در قومی یک نفر گریه کند خداوند به آن قوم ترحم می کند؛ **لَوْ أَنَّ بَاكِيًا بَكَى فِي أُمَّةٍ لَرُحِمُوا**.^۳ گریه خیلی مهم است، خیلی مهم است!

خلاصه، از ما فقط باید اظهار عجز و نیاز باشد و اظهار کبريائي و بزرگی و آقائي اختصاص به او دارد. ما نباید خودمان را جزء موجودات به حساب آوریم که اگر به حساب آوریم معلوم نیست عنایت او شامل ما

۱. همان مصدر، ص ۱۱۰ تا ۱۱۵.

۲. دیوان حافظ، ص ۹۵، غزل ۲۱۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۴۸۱.

شود. باید خودمان را کالعدم حساب کنیم، به نحوی که گویا اصلاً خدا این موجود را - یعنی ما را - خلق نکرده است.

تا کم نشوی و کمتر از کم نشوی

اندر صف عاشقان تو محرم نشوی

به سرّ جام جم آنکه نظر توانی کرد

که خاک میکده گُحل بصر توانی کرد^۱

باید خاک شوی؛ اگر انسان نسبت به ساحت ربوبی خاک شد و خود را از همه پست تر دید، شاید عنایت پروردگار آن هم با اِنابه و بکاء و عمل شامل حال او شود؛ عمل لازم است!

خدا اِنْ شاء الله به برکت محمّد و آل محمّد به همه ما توفیق داده، ما را از عالم نفس عبور دهد و هستی ما را با لطف و کرمش، تا جائی که می شود با جمال خودش بر دارد و آنجا که جای جلال است، طاقت آن را نیز بدهد و صبر و استقامت در طریق به ما عطا بفرماید.

خدا اِنْ شاء الله به برکت محمّد و آل محمّد عشق خودش را روز به روز در دل های ما زیاده تر نموده، عنایات الهیه را شامل حال همه ما بفرماید.

اِنْ شاء الله خدا همه ما را اهل عمل قرار دهد که تا عمل نباشد نمی شود. باید کار کرد، باید زحمت کشید، بیداری کشید.

اِنْ شاء الله خدا ما را اهل اِنابه و خضوع و خشوع قرار دهد تا کفّه سعادت بر شقاوت غلبه کند و جزء کسانی نباشیم که شقاوتشان غلبه

۱. دیوان حافظ، ص ۵۱، غزل ۱۱۰.

پیدا کرده است؛ قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا.^۱ «کافران در روز قیامت می‌گویند: پروردگارا! شقاوت ما بر ما غلبه نمود.»

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمُ وَالْعَنِ عَدُوَّهُمُ

۱. قسمتی از آیه ۱۰۶، از سوره ۲۳: المؤمنون.

مجلس صد و بیست و نهم^۹

وصال پروردگار،
باقضاء ہستی سالک

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

عارف عالی قدر شیخ محمد بن یحیی بن علی جیلانی لاهیجی در
 شرحی که به نام: مفاتیح/الاعجاز، بر گلشن راز شیخ محمود شبستری
 نوشته است می فرماید:

«چون با وجود هستی مجازی و تعین سالک مشاهده ذات مطلق
 محال است فرمود که:

متن:

تو را تا کوه هستی پیش باقی است

جواب لفظ ارنی، لن ترانی است

چون حجاب میان سالک و حق، هستی موهوم سالک است،
 می فرماید که: تا کوه هستی تو پیش تو باقی است و توئی تو با توسست
 البتّه حق محتجب پرده اسماء و صفات خواهد بود و با وجود این
 حجب نورانی، او را به حقیقت نتوان دید و در رؤیت البتّه رائی و مرئی
 ملحوظ است و در انکشاف ذاتی اصلاً غیر نمی ماند که: و لا یرى الله

إِلَّا اللَّهُ.^۱

موهوم و مجازی بودن هستی سالک

می فرماید: تا وجود انسان که واقعاً حکم کوه را دارد باقی است، به لقاء إلهی نمی رسی.

چرا می فرماید: «کوه»؟ چون هستی است که حجاب میان ما و خداست. چه حجابی از این حجاب بالاتر که فاصله بین عبد و مولا شود؟ این از بزرگ ترین حجب و موانع است، لذا تعبیر به «کوه هستی» کرده است. گرچه این کوه یک امر موهوم است و وجود خارجی ندارد، وجودش وهمی است و خیال می کنیم که ما هستی داریم و إلا در متن واقع هستی و وجودی برای ما نیست و نمی شود باشد.

ما با این لحاظ استقلالی و بریده از خداوند همه عدم هستیم و اینکه می گوئیم: «من» یا خطاب می کنیم: «شما» همه این «من» ها و «شما» ها موهوم است و وجود خارجی ندارد و تخیل وجود می شود.

ما می پنداریم که اینها خارجیّت دارد و گمان می کنیم بنده خارجیّت و وجود دارم، شما خارجیّت و هستی دارید، ولی در مقابل هستی مطلق که پروردگار باشد تمام موجودات عدم محض هستند و هیچ صبغه ای از وجود عارضشان نشده است.

عدم آئینه هستی ست مطلق

کز و پیدا است عکس تابش حق

عدم چون گشت هستی را مقابل
 درو عکسی شد اندر حال حاصل
 شد آن وحدت ازین کثرت پدیدار
 یکی را چون شمردی گشت بسیار
 عدد گرچه یکی دارد بدایت
 ولیکن نبودش هرگز نهایت
 عدم در ذات خود چون بود صافی
 ازو در ظاهر آمد گنج مخفی
 حدیث «کُنْتُ كَنْزًا» را فروخوان
 که ناپیدا ببینی سرّ پنهان
 عدم آیینه، عالم عکس و انسان
 چو چشم عکس دروی شخص پنهان
 تو چشم عکسی و او نور دیده‌ست
 به دیده دیده‌ای را دیده دیده‌ست؟^۱

لقاء خدا، با ازین رفتن هستی سالک

به هر حال، مرحوم شبستری می‌فرماید: کوه هستی در مقابل
 شماسست و تا این کوه باقی است جواب لفظ «أَرِنِي»، «لَنْ تَرَانِي»
 است. آنگاه که حضرت موسی عرضه داشت: رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ.
 «خدایا! خودت را به من نشان بده که من نگاهت کنم!» خطاب آمد:

۱. گلشن‌راز، جواب سؤال سوم، ص ۲۳.

لَنْ تَرِنِي.^۱ «هیچ‌گاه من را نخواهی دید!»

مرا نمی‌بینی! چرا؟ چون با وجودی که داری جایی برای من باقی نگذاشته‌ای. این وجود، حجاب توسست و تا مادامی که این مانع و حجاب هست، ولو حجاب تخیلی، مرا نخواهی دید، چون حجاب میان سالک و حق، هستی موهوم سالک است، همان هستی که سالک تخیل می‌کند. لذا می‌فرماید:

«تا کوه هستی تو پیش تو باقی است و توئی تو با توسست، البته حق محتجب پرده اسماء و صفات خواهد بود و با وجود این حجب نورانی او را به حقیقت نتوان دید...»

یعنی تا کوه هستی هست، ذات حق را نخواهی دید و هیچ‌وقت توفیق فنای ذات حق را پیدا نخواهی کرد و آنچه را می‌بینی اسماء و صفات است. البته در آغاز آن هم اسماء و صفات جزئیّه است، و سپس همین‌طور سالک ترقی می‌کند تا به اسماء و صفات کلیّه راه می‌یابد، ولی هرچه بالا رود باز هم به لقاء الله نمی‌رسد گرچه به حجب نورانی برسد. و تا این وجود موهوم و این کوه هستی باقی است ولو یک ذره از وجودش توهماً و تخیلاً باقی است، نمی‌تواند به فنای ذاتی نائل شود، چون در انکشاف ذاتی غیر نمی‌ماند؛ چرا؟ زیرا در انکشاف ذاتی فقط ذات حیّ قیوم است و خودش.

در آنجا دیگر غیری نیست؛ لَا يَرَى اللَّهَ إِلَّا اللَّه. «نمی‌بیند خدا را مگر خدا.» چون کسی که فانی در ذات احدیت می‌شود، دیگر از بین

۱. قسمتی از آیه ۱۴۳، از سوره ۷: الأعراف.

می‌رود و او دیگر در آنجا نیست؛ لذا خودش را به حساب نمی‌آورد.
حضرت آقای حدّاد وقتی که با کمک‌راننده اختلاف کردند و او می‌گفت: شش نفر هستید. آقای حدّاد می‌گفتند: پنج نفریم! او گفت: یا سید! أَنْتَ مَاتُحَاسِبُ نَفْسَكَ؟!^۱ خودت را به حساب نمی‌آوری؟! در حال فناء انسان خودش را گم می‌کند، خودش را نمی‌بیند. جز خدا چیز دیگری نمی‌بیند.

البته این در ابتدای رجوع سیدنا الحدّاد از مقام فناء بوده است، لذا بقائی مشوب به فناء است؛ یعنی دیگران را می‌بیند ولی خود را نمی‌بیند، درحالی‌که در فناء مطلق نه خود را می‌بیند و نه دیگران را؛ خُذْ فَأَفْهَمْ وَ اغْتَنِمْ فَإِنَّهُ حَقِيقٌ بِالتَّأْمُلِ وَ الدَّقَّةِ!

اشتیاق حضرت موسی به تجلّی ذاتی

سپس می‌فرماید:

«و چون موسی علیه‌السلام مشاهده حضرت حق در ملابس اسماء و صفات نموده بود لاجرم به اسم کلیمی مخصوص بود و در مکالمه غیریت می‌باید که باشد...»

حضرت موسی مشاهده پروردگار کرده بود امّا در لباس اسماء و صفات نه در لباس ذات، لذا حضرت «کلیم‌الله» بود؛ با خدا صحبت می‌کرد. کسی که کلیم‌الله است صحبت می‌کند و برای صحبت باید دو چیز باشد که این با آن صحبت کند.

من که با شما صحبت می‌کنم من هستم و شما هم هستید؛ دو چیز است: یکی متکلم و دیگری مستمع. لذا می‌توان گفت: حضرت موسی در آن مقام که ملقب به کلیم الله شدند هنوز به فنای ذاتی نرسیده بود. بعد می‌فرماید:

«و شوق موسی علیه السّلام زیاده از آن بود که به تجلیات اسمائی قانع باشد و گفت که: رَبِّ ارْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ؛ یعنی ذات خود را به من نمای تا من در تو نظر کنم. قَالَ لَنْ تَرَانِي. حضرت جواب فرمود که: هرگز تو ما را نبینی؛ یعنی تا توئی تو باقیست، من در حجاب توئی از تو محجوبم.

گفتم به هوای مهر رویت شد جان و دلم چو ذره شیدا
 بردار ز رخ نقاب عزّت بی‌پرده به ما جمال بنما
 گفتند اگر تو مرد عشقی بشنو سخن درست از ما
 هستی تو پرده رخ ماست از پرده خود به کل برون آ
 از هستی خود چو نیست گشتی از جمله حجابها گذشتی»

راه شکستن بت نفس

انسان اگر از هستی خود بگذرد همه حجابها را گذرانده است. بزرگ‌ترین بت، این نفس است که در کلام بزرگان آمده است: النَّفْسُ هِيَ الصَّنَمُ الْأَكْبَرُ.^۱ حقیقه بزرگ‌ترین بت و حجاب همین است و این

۱. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، ص ۱۱۳؛ و تمهیدات عین القضاة،

منیت و خودیت باید شکسته شود. کی این منیت و خودیت شکسته می‌شود؟ وقتی که انسان مجاهده داشته باشد و دائم بر سر نفس بزند و نسبت به حضرت حق در تواضع مطلق و ذلت محض باشد، با مراقبه و ترک مشتهیات و اشتغال به طاعات و عبادات و طول سجود و...

سالک باید این سجده یونسیه را که بزرگان فرموده‌اند انجام دهد. مرحوم قاضی می‌فرمودند: برای سالک لازم است در شبانه‌روز یک سجده طویله داشته باشد. بالأخره اگر کسی خدا را می‌خواهد باید این سجده طولانی را انجام دهد.

مرحوم میرزا جوادآقای ملکی تبریزی نیز می‌فرمودند: استاد ما می‌فرمود: دو چیز در نورانیت سالک مؤثر است: یکی سجده یونسیه و دیگری در شبهای جمعه و عصر جمعه صد مرتبه سوره قدر بخواند. کار باید کرد. مجاهده باید کرد. مراقبه باید داشت. باید نسبت به خدا تواضع داشت. زاری و بکاء داشت تا اینکه این نفس، شیطانی اَسْلَمَ عَلٰی یدِ^۱ شود.

طریق بودن عمل برای وصول به پروردگار

تمام این کارها مقدمه جذبه است؛ یعنی خود عمل فی نفسه مطلوب نیست، نه اینکه اصلاً مطلوب نیست، موضوعیت ندارد؛ نفس عمل برای سالک موضوعیت ندارد، بلکه نتیجه عمل و آنچه از عمل

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۳۰؛ و مجمع الزوائد، ج ۸،

ص ۲۲۵؛ «شیطان من به دست من تسلیم شده است.»

حاصل می‌شود موضوعیت دارد. آن شوق و جذبه‌ای که برای سالک از عمل حاصل می‌شود موضوعیت دارد؛ چرا که: **جَذْبَةٌ مِنْ جَذَبَاتِ الرَّحْمَنِ تُوَازِي عِبَادَةَ الثَّقَلَيْنِ**^۱. «یک جذبه از جذبات خداوند رحمن مساوی و موازی با عمل جنّ و انس است.» آن مطلوب است و موضوعیت دارد؛ پس بنابراین عمل طریقت دارد، عمل راهگشا است، عمل ما را می‌رساند.

این آبی که شما به درخت سیب می‌دهید این آب موضوعیت ندارد، بلکه طریقی است برای اینکه این درخت رشد کند و میوه دهد؛ پس آنچه موضوعیت دارد و هدف از کاشت درخت سیب و آب‌دادن مداوم آن است میوه‌دادن درخت است.

این عمل ما نیز فی حدّ نفسه موضوعیت ندارد؛ اینها طریقت دارد برای آن جذب و انجذاب و قرب به حضرت حق که از آن حاصل می‌شود.

مرحوم حجّة الاسلام والمسلمین حاج آقا معین، جدّ مادری ما به بنده می‌فرمودند: بنده به آقای انصاری رضوان الله تعالی علیه عرض کردم: آقا شما رکوع و سجود که می‌روید به ذکر رکوع و سجده اکتفا می‌کنید، چرا؟ مگر مستحب نیست انسان در رکوع و سجده صلوات بفرستد؟

مستحب است در رکوع سه مرتبه **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ** و یک مرتبه صلوات بفرستد؛ و همچنین در سجده مستحب است سه مرتبه یا بیشتر **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ** و یک مرتبه صلوات

۱. شرح/اصول کافی ملاصدرا، ج ۱، ص ۳۷۴؛ و بحرالمعارف، ج ۱، ص ۳۶۵.

بفرستند؛ اینها مستحب است. اما یک مرتبه **سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى** و **بِحَمْدِهِ** نیز کفایت می‌کند،^۱ بلکه در بعضی روایات مطلق ذکر را کافی می‌داند.^۲

می‌فرمودند: عرض کردم: آقا چرا شما به ذکر رکوع و سجده اکتفا می‌کنید؟ ایشان فرمودند: بنده یک حالی دارم که نمی‌توانم! لفظ ایشان این بود که: اگر بیش از این رکوع را ادامه دهم روح از بدنم مفارقت می‌کند؛ یعنی در حال نماز آن تجلیات **إِلَهِيَّة** به قدری محکم و به قدری پر قدرت است که نمی‌گذارد مستحبات را انجام بدهم.

البته اینکه مرحوم انصاری نمی‌توانستند چنین حالاتی را تحمل کنند، بدین جهت است که ایشان استاد نداشتند. اگر به استادی همچون مرحوم آیه‌الله حاج میرزا علی آقای قاضی می‌رسیدند، چنین حالاتی برایشان اتفاق نمی‌افتاد.

عمل طریق برای وصول و لقاء **إِلَهِي** است و البته این طریقیّت به این معنی نیست که بعد از آنکه انسان واصل شد دیگر نیاز به عبادت نباشد؛ مثل برخی از دراویش که به ایشان می‌گوئی: چرا نماز نمی‌خوانی؟ می‌گوید: من واصل شده‌ام و دیگر نیازی به عبادت ندارم! یا می‌گوید: مولای ما **أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ** برای ما نماز خوانده و نماز امام برای ما کفایت می‌کند!

بعد از کمال هم عبادت لازم است، ولی دیگر برای رسیدن به کمال نیست، بلکه از باب شکر و **إِظْهَارِ عِبَادِيَّةٍ** و عشق و محبت

۱. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۲۹۹.

۲. همان مصدر، ص ۳۰۷.

به پروردگار است. امیرالمؤمنین علیه السلام هم بعد از وصول به لقاء پروردگار نماز می خواندند و تا آخرین روزی که از دنیا رفتند نماز شب شان ترک نشد.

علی ای حال، عملی که سالک انجام می دهد جنبه طریقت دارد و آن قدر منور است و آن قدر نور می دهد تا برای سالک جذبه حاصل گردد، و از کم شروع می شود تا جذبه ای که سالک را از هستی بیندازد و او را فانی در اسماء و صفات، بعد هم فانی در ذات الهی کند.

ارزش محبت و وصال خداوند

سپس می فرماید:

«و در بعضی از نسخ چنین واقع است که: «صدای لفظ «أرنی»، «لن ترانی» است» و صدا به مناسبت کوه گفته باشد و معنی آن باشد که چون صدا بازگشت آواز صاحب صوتست و صوت «أرنی» در دیدنی بود که مقرون به هستی موسی علیه السلام باشد صدای بدون رؤیت به «لن ترانی» واقع شده باشد.

عربیّه:

و جَانِبَ جَنَابِ الْوَصْلِ هَيْهَاتَ لَمْ يَكُنْ

و هَا أَنْتَ حَيٌّ إِنْ تَكُنْ صَادِقًا مُتٍ

هُوَ الْحُبُّ إِنْ لَمْ تَقْضِ لَمْ تَقْضِ مَآرَبًا

مِنْ الْحُبِّ فَاخْتَرْ ذَاكَ أَوْ خَلَّ خُلَّتِي

«از جناب وصل کناره گیری کن!» چرا تعبیر به جناب کرده است؟

چون مقام وصل مقام ارزشمند و بلندی است، می گوید: تو مرد این راه

نیستی! آنهایی که مرد این راه بودند وقتی که به طرف وصل آمدند هستی خودشان را ساقط کردند و موت بر آنها عارض شد و این لباس را خلع کرده و لباس حیات پوشیدند.

«خیلی دور از واقع است؛ این وصل محقق نمی شود، درحالی که زنده هستی! اگر در عشق خود صادقی و می گوئی: واقعاً من عاشق پروردگار هستم، بمیر.

اگر نمیری و عمر خود را به پایان نرسانی بهره ای از محبت نبرده ای و به نتیجه محبت نرسیده ای؛ پس یا به این محبت تمسک کن و تا آخرش برو یا اینکه دوستی مرا واگذار.»

کسی که دوست دارد و دوستی او به مرحله صدق و اخلاص رسیده باشد باید هستی خود را زمین بگذارد؛ اگر نمی توانی پس از دوستی من صرف نظر کن!

نزدیک بودن خداوند به انسان

«چون حجاب تو از حق، همین هستی توست و إلا به حکم: وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ^۱، حق به تو از تو نزدیک تر است، فرمود که: متن:

حقیقت کهربا، ذات تو کاه است

اگر کوه توئی نبود، چه راه است؟»

حق از تو به تو نزدیک تر است؛ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ

۱. قسمتی از آیه ۸۵، از سوره ۵۶: الواقعة.

اَلْوَرِيْدُ.^۱ «خداوند از رگ گردن انسان به انسان نزدیک تر است.» ولی هستی ما حجاب ما شده است. حق نزدیک است، پیش ماست. آقا رضوان الله تعالی علیه یک بار می فرمودند: چقدر عجله می کنید! می خواهید به خدا برسید؟! خدا پیش ماست، عجله معنی ندارد!

البته ایشان این مطلب را در این قالب به حسب درجات روحی خودشان در آن زمان بیان می کردند که چقدر عجله می کنید؟! یعنی به نفس مبارک خودشان خطاب می کردند. ولی به ما می گفتند: در امر سلوک و مجاهدت و در گفتن اذکار و آوردن عجله کنید.

گاهی شخصی عجله می کند و تند ذکر می گوید که زودتر تمام شود و از ذکرگفتن خسته می شود، این عجله مطلوب نیست، ولی گاهی شخص در حال ذکر توجه تام و رغبت فراوان دارد ولی زودتر می گوید و ذکر را به تأخیر نمی اندازد؛ وَ سَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ.^۲ «و بشتابید به سوی مغفرتی از جانب پروردگارتان و بهشتی که عرضش به اندازه آسمانها و زمین است؛ آن برای پرهیزگاران مهیا شده است.»

این شخص مثل کسی است که در میدان مسابقه سریع تر می دود تا زودتر به مقصد برسد. این عجله مطلوب است، به شرطی که آن حالت توجه تام و آن حالت آرامش محض در حال ذکر حاصل شود که در این صورت به مطلوب زودتر می رسد.

۱. ذیل آیه ۱۶، از سوره ۵۰: ق.

۲. آیه ۱۳۳، از سوره ۳: آل عمران.

عبور از خود و از بین بردن اُنانیّت

لذا فرمود:

«چون حجاب تو از حق همین هستی توست و إلاّ به حکم: نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ، حق به تو از تو نزدیک تر است فرمود که:

متن:

حقیقت کهربا، ذاتِ تو کاه است

اگر کوه توئی نبود چه راه است»

ذات پروردگار در حکم کهرباست و ذات و هستی تو حکم کاه را دارد، حقیقت بالأخره این کاه را می رباید و می گیرد و این جذب و انجذاب حتماً حاصل می شود. حقیقت کهربا و ذات تو کاه است. فقط این میانه کوه «توئی» حجاب شده که مسافت را بین ما و خدا طولانی کرده است و إلاّ اگر این کوه «توئی» را کنار بگذاریم بین ما و خدا هیچ فاصله ای نیست.

کراراً مرحوم علامه والد می فرمودند: بین ما و خدا یک قدم است، فقط یک قدم است!

أما این قدم خیلی بزرگ است، به اندازه مابین مشرق و مغرب است و همان اُنانیّت و همان خودی خود است که باید از بین برود. می فرماید:

«حقیقت کهربا، ذاتِ تو کاه است

اگر کوه توئی نبود چه راه است

یعنی حقیقت که حق مراد است مثال کاهُ با است و ذات و هستی تو همچو کاه، جذب حق مر ترا و انجذاب تو به جانب او در غایت

آسانی است، فأمّا کوه توئی یعنی تعینّ تو سدّ راه وصول تو شده و مانع رجوع مقید به جانب مطلق گشته است و اگر کوه توئی نباشد میان تو و حق هیچ راه نیست.

شعر:

قرب نی بالا و پستی رفتن است
قرب حق از هستی خود رستن است
خویش را بگذار و بی خود شو درآ
اندرون بزم وصل جان فزا
نیستی از خویش عین وصل اوست
بگذر از هستی، دلت گر وصل جوست»

راه کنده شدن این کوه آنانیّت، مراقبه و مجاهده و تضرّع و إنابه و تذللّ است. بزرگان دین در موضوع تضرّع و إنابه بسیار تکیه نموده اند. تضرّع و تذللّ در برابر پروردگار خیلی مهمّ است؛ تذللّ مانند تیشه ای می ماند که به ریشه هستی سالک می زند؛ اللهمّ ارزُقنا بِحقِّ مُحَمَّدٍ وِآلِ مُحَمَّدٍ.

خدایا! به حقّ محمّد و آل محمّد به ما لقاء خودت را روزی کن. خدایا! روزی بفرما که این حجاب خودی از ما با مراقبه، با توجّه، با تضرّع و تذللّ برداشته شود.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجهم و العن عدوهم

مجلس صد و بیست و دوم

حُسنُ خُلُق، دَحواءُ الارض

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَالِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

روایاتی درباره ارزش حُسن خُلق

روایاتی درباره حسن خلق وجود دارد که حسن خلق برای دنیا و آخرت انسان بسیار نافع است. امروز إن شاء الله دو روایت نفیس را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خدمت سروران مکرم عرض می‌کنم که مدّ نظر داشته و عمل نمایند.

روایت اوّل: حضرت می‌فرمایند: مَا مِنْ شَيْءٍ أَثْقَلَ فِي الْمِيزَانِ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ.^۲ «در میزان اعمال چیزی سنگین‌تر از حسن خلق نیست!» خیلی عجیب است؛ یعنی در میزان و ترازو، خوش اخلاقی از عبادات و دیگر اعمال حسنه، وزنش بیشتر و سنگین‌تر است.

۱. این جلسه در تاریخ ۲۵ ذوالقعدة الحرام ۱۴۲۲ برگزار گردیده است.

۲. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۷.

روایت دوم: حضرت می‌فرمایند: إِنَّ حُسْنَ الْخُلُقِ ذَهَبٌ بِخَيْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۱ «خوش اخلاقی، خیر دنیا و آخرت را با خود برده و به خود اختصاص داده است.»

حسن اخلاق معنای عامی دارد که شامل تواضع در رفتار و خوب سخن گفتن و با دیگران با روی باز برخورد داشتن می‌شود. خود تواضع دائره‌اش خیلی وسیع است.

از خدمت حضرت امام صادق علیه‌السلام پرسیدند: مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؟ «حد و تعریف حسن خلق چیست؟» حضرت فرمودند: ثَلَاثُ جَانِبَاتٍ وَ تَطْيِيبُ كَلَامِكَ وَ تَلَقُّى أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ.^۲ «نسبت به دیگران با تواضع و نرمی برخورد کنی و نیکو سخن بگوئی و با روی گشاده با برادرت دیدار کنی.»

لذا یکی از دستورالعمل‌ها برای مؤمنین همین خوش رفتاری و تبسم است؛ تبسم برای مؤمن مستحب است ولی کثرت ضحک کراهت دارد. ضحک آن است که دهان انسان باز شود و این مطلوب نیست! متبسم بودن مستحب است!

در مقابل، خداوند کراهت دارد که شخصی عبوس و گرفته باشد. مؤمن باید بشاش باشد؛ الْمُؤْمِنُ ... هَشَّاشٌ بِشَّاشٌ لَا بَعَّاسٍ.^۳ «مؤمن نرم‌خوی و گشاده‌روی است و عبوس و ترش‌روی نمی‌باشد.»

۱. النّصّال، ج ۱، ص ۴۲.

۲. من لا یحضر الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۲.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۲۹.

مزاح‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام آن‌قدر بشّاش بودند که دشمنان ایشان و غاصبین خلافت برای اینکه خلافت را از امیرالمؤمنین بگیرند بهانه آورده می‌گفتند: ذَاكَ رَجُلٌ فِيهِ دُعَابَةٌ.^۱ «امیرالمؤمنین آدمی است که مزاح و شوخی می‌کند.» و صلاحیت خلافت را ندارد.

مزاحی که امیرالمؤمنین می‌کردند چه مزاحی بود؟ مزاح‌های سنگین و همراه وقار و متانت؛ مثلاً روزی پیغمبر صلی‌الله‌علیه و آله و سلم همراه امیرالمؤمنین علیه‌السلام نشسته و مشغول تناول خرما بودند. رسول خدا هرچه خرما میل می‌فرمودند هسته‌اش را جلوی امیرالمؤمنین می‌گذاشتند، به این هم اکتفا نکرده آخر الامر فرمودند: یا علی! چقدر زیاد خرما خورده‌ای!

مزاح رسول خدا را ببینید چقدر لطیف است! فرمودند: چقدر زیاد خرما خوردی! امیرالمؤمنین هم فرمودند: کسی زیاد خرما خورده که با هسته‌اش خورده است!^۲

یا مثلاً روزی یکی از اصحاب که قدّ بلندی داشت بی‌ادبی کرد و به مزاح کفش حضرت را بالای ستون قرارداد تا حضرت که قدّشان کوتاه‌تر بود نتوانند بردارند، حضرت هم ستون مسجد را بلند کرده گذاشتند روی دشداشته عربی آن مرد. هر کار کرد بلند شود نتوانست! به

۱. بحار الأنوار، ج ۳۱، ص ۳۹۰، به نقل از: الفائق فی غریب الحدیث، ج ۳،

ص ۱۶۸.

۲. زهر الترییع، ص ۷.

حضرت عرض کرد: اشتباه کردم! غلط کردم! ببخشید! حضرت هم فرمودند: دیگر این کار را تکرار نکن! سپس ستون را برداشتند.^۱

این شخص بی ادبی کرده بود؛ کسی با امام خودش چنین مزاحی نمی‌کند! ولی حضرت هم جوابش را با مزاح دادند.

مزاحهای حضرت این چنین بود؛ خیلی لطیف و سنگین! امّا مزاحی که همراه حرف زشت باشد، مزاحی که توأم با فحش و اهانت باشد، شرعاً حرام است.

پیاده‌نمودن حُسن خلق در تمام شئون زندگی

حسن خلق مسأله‌ای است که باید در تمام شئون زندگی پیاده شود. باید در خانه نسبت به زن و فرزند و در بیرون نسبت به کلّ افرادی که انسان با آنها سروکار دارد، رعایت شود. این روایاتی را که ذکر کردم باید همیشه نصب‌العین خود قرار دهیم.

انسان از بیرون آمده، خسته است، کار کرده، تحمّلش را از دست داده، به ناگاه دادی سراهل بیت بزند که غذای ما را بیاور! این بیچاره چه گناهی کرده؟! کَلَفْتَ شَمَا که نیست! فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبْرَكَةٌ طَيِّبَةٌ.^۲ «وقتی وارد منزل می‌شوید سلام کنید که تحیتی از جانب خدا بوده و مبارک و پاک و طیب است.»

می‌گویند: نه آقا، مرد نباید سلام کند! چه کسی این را گفته است؟!

۱. همان مصدر، ص ۳۸۳ و ۳۸۴.

۲. قسمتی از آیه ۶۱، از سوره ۲۴: النّور.

این خلاف آیه شریفه است. مرد باید حکم خدا را اجرا نماید، برای خدا کار کند و هرگاه وارد خانه می شود باید سلام نماید.

در روایت داریم که: هرگاه وارد منزل شدید به اهل منزل سلام کنید و بگوئید: السَّلامُ عَلَیْکُمْ. و اگر کسی در منزل نبود بگوئید: السَّلامُ عَلَیْنا مِنْ رَبِّنا. و مستحب است که انسان در هنگام ورود به منزل سورۀ قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ را بخواند که موجب برکت است و فقر را از بین می برد.^۱

اینها دستورات دین است. هرچه انسان با عیال و فرزندان خود خوش رفتارتر باشد بهره اش بیشتر است. انسان باید با همکارش، رفیقش و با افرادی که با آنها معاشرت دارد، با رفتگر کوچه، با تمام ایشان خوش رفتار باشد. نباید برای خودش نسبت به رفتگر تفوقی ببیند! از کجا معلوم که او نزد خدا بالاتر نباشد؟!

شخصی خدمت مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه نشسته بود، به ایشان عرض کرد: آقا فلانی إخلاصش بیشتر است! آقا فرمودند: از کجا، از کجا معلوم؟ إخلاص یک امر نفسانی بوده و مبرزی ندارد. با زیاد عبادت کردن یا کم عبادت کردن که إخلاص افراد معلوم نمی شود! شاید آن عبادت زیاد ناخالصی داشته باشد؛ چه کسی می داند؟!

بله، می توان تشخیص داد که چه کسی ظاهر الصَّلاح تر است، أمّا إخلاص با رفتار شخص معلوم نمی شود.

۱. إِذَا دَخَلَ أَحَدُکُمْ مَنْزِلَهُ فَلْيَسَلِّمْ عَلَى أَهْلِهِ يَقُولُ: السَّلامُ عَلَیْکُمْ. فَإِنْ لَمْ یَكُنْ لَهُ أَهْلٌ فَلْيَقُلْ: السَّلامُ عَلَیْنا مِنْ رَبِّنا. وَ لْيَقْرَأْ: قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ حِينَ یَدْخُلُ مَنْزِلَهُ؛ فَإِنَّهُ یَنْفِی الْفَقْرَ. (الخصال، ج ۲، ص ۶۲۶)

انسان در تمام مراحل زندگی باید حسن خلق و خوش رفتاری را همراه داشته باشد؛ اگر سعادت دنیا و آخرت را می خواهید باید با عیال و بچه ها خوش رفتار باشید، ولی این امر بدین معنا نیست که هرچه عیال گفت، بگوئید: سمعاً و طاعة! نه، اگر عیال حرف خلافی بزند نباید قبول کنید! چگونه قبول نکنید؟ بر سر او داد بکشید یا او را بزنید؟! نه! بلکه می توانید با اخلاق خوش به او بگوئید: این طور نیست! اداره زندگی با مرد است، تدبیر منزل با مرد است، ولی باید این وظائف را با اخلاق پسندیده انجام دهد.

حیفم آمد این دو روایت را برای عزیزان نگویم، چون تا وقتی که از این دنیا می رویم باید حسن خلق همراه ما باشد تا بتوانیم بهره ببریم، تا إن شاء الله همراه خیر دنیا و آخرت باشیم.

فضیلت شب و روز دحوالأرض

امروز روز بسیار شریفی است؛ روز دحوالأرض، روز ۲۵ ذی القعدة؛ یعنی روزی که خداوند زمین را از زیر کعبه گسترانید. این روز، روز رحمت الهی و روز برکت و نزول خیرات است. شب دحوالأرض از معدود شبهایی است که عبادت در آن فضیلت بسیار دارد. روزه امروز نیز بسیار فضیلت دارد؛ در بعضی روایات روزه امروز را برابر با هفتاد سال روزه شمرده اند.^۱

۱. و أَنْزَلَ اللَّهُ الرَّحْمَةَ لِحَمْسِ لَيَالٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ، فَمَنْ صَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ كَانَ لَهُ كَصَوْمِ سَبْعِينَ سَنَةً. (إقبال/الأعمال، ج ۲، ص ۲۷)

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَيَّ فَرَمَائِنْد: إِنَّ أَوَّلَ رَحْمَةٍ نَزَلَتْ مِنْ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ فِي خَمْسٍ وَعَشْرِينَ مِنْ ذِي الْقَعْدَةِ؛ فَمَنْ صَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَقَامَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ فَلَهُ عِبَادَةٌ مِائَةِ سَنَةٍ صَامَ نَهَارَهَا وَقَامَ لَيْلَهَا.

«اولین رحمتی که از آسمان به زمین نازل شد در بیست و پنجم ذی‌القعده بوده است؛ اگر کسی این روز را روزه بگیرد و شب آن را به عبادت مشغول باشد، برای او عبادت صد سال محسوب می‌شود؛ صد سالی که روزهای آن را روزه گرفته و شبهای آن را به عبادت مشغول بوده است.»

وَأَيُّمَا جَمَاعَةٍ اجْتَمَعَتْ ذَلِكَ الْيَوْمَ فِي ذِكْرِ رَبِّهِمْ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَتَفَرَّقُوا حَتَّى يُعْطُوا سُؤْلَهُمْ. «و هر جماعتی که در این روز به یاد خداوند جمع شوند متفرق نمی‌شوند مگر اینکه خداوند حاجت ایشان را برآورده می‌کند.»

این فقره از روایت مناسب با جلسه امروز ماست که در بهترین ساعات، در روز جمعه و روز دحوالأرض به یاد خدا جمع شده‌ایم؛ پس آنچه در دل دارید از خدا مسألت کنید؛ معرفت و لقاء پروردگار، آن شرابه‌ای بهشتی که خداوند به اولیاء خودش کرامت فرموده، آن شرابه‌ای مختوم، رحیق مختوم که سر آن بسته و مهر و موم شده و خداوند آن را جز به خاصان از اولیائش به کسی نمی‌دهد.

همین الآن از خداوند بخواهید و طلب کنید که إن شاء الله خداوند به رحمت و اسعۀ خود در این روز به ما عنایت می‌کند؛ هم برای خودتان بخواهید و هم برای إخوان دینی‌تان.

اگر شراب خوری جرعه‌ای فشان بر خاک

از آن گناه که نفعی رسد به غیر چه باک^۱

و يَنْزِلُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ أَلْفُ أَلْفِ رَحْمَةٍ يَضَعُ مِنْهَا تِسْعَةً وَتِسْعِينَ
فِي حَلْقِ الذَّاكِرِينَ وَالصَّائِمِينَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَالْقَائِمِينَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ.^۲

«در این روز هزارهزار رحمت از جانب خداوند نازل می‌شود (هزارهزار یعنی یک‌میلیون ولی بعید نیست که نظر حضرت به کثرت باشد، نه به عدد و شماره، و مرادشان بی‌نهایت رحمت باشد) که نودونه قسمت آن به حلقه‌ها و جماعتی که به یاد خدا هستند و روزه‌داران در این روز و شب‌زنده‌داران در این شب نازل می‌شود.»

نعمت‌های ظاهری و باطنی دحوالأرض

مرحوم میرزا جوادآقا ملکی تبریزی می‌فرماید:

اعْلَمْ أَنَّ لِهَذِهِ النُّعْمَةِ صُورَةً وَحَقِيقَةً أَمَّا صُورَتُهَا فَهِيَ [مَا] أَشَارَ إِلَيْهَا
فِي الْإِقْبَالِ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَنَى فِي هَذَا الْيَوْمِ الْأَرْضَ لِسُكْنَى بَنَى آدَمَ
و عَيْشِهِ.

«نعمت دحوالأرض و نصب کعبه صورت و ظاهری دارد و حقیقت و باطنی؛ اما صورت آن، همان چیزی است که سیدابن طاووس در إقبال به آن اشاره فرموده که خداوند در روز دحوالأرض زمین را بنا

۱. دیوان حافظ، ص ۱۳۷، غزل ۳۰۷.

۲. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۲۷.

نهاد تا بنی آدم ساکن این زمین شده و در آن زندگی کنند.»
و الأرض و ما فيها مِنَ النِّعَمِ حَتَّىٰ أَبْدَأُنا و أرزاقنا كُلُّها قَدِ انْتَشَرَتْ
مِمَّا نَزَلَ فِي هَذَا الْيَوْمِ مِنَ الرَّحْمَةِ، فَكُلُّ نِعْمَةٍ فِي الدُّنْيَا عَلَىٰ أَجْناسِها و
أنواعِها و أصنافِها الَّتِي لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ إحصائِها أَحَدٌ إِنَّمَا نُزِلُها و انْتَشَرُها
فِي هَذَا الْيَوْمِ.

«و زمین و نعمت‌های آن حَتَّى بدنهای ما و رزق و روزیهای که به
ما می‌رسد، تمام اینها از رحمتی است که در این روز گسترده‌گشته و
شامل حال ما شده است؛ پس هر نعمتی که در دنیا وجود دارد با هر
جنس و نوع و صنفی که دارد و انسان قادر به احصاء آن نیست، نزول و
انتشار تمام این نعمت‌ها در این روز بوده است.»

سپس می‌فرماید: فعَلَى الْعَبْدِ الْمُرَاقِبِ لِمَوْلَاهُ الْمُرِيدِ لِشُكْرِ نِعَمِهِ،
أَنْ يَتَفَكَّرَ فِيمَا يَنْتَهِي إِلَيْهِ فُطْنَتُهُ مِنْ نِعَمِهِ الْعَظِيمَةِ الْفَاحِشَةِ، وَ الَّتِي أَنْعَمَ بِها
عَلَيْهِ بِخَلْقِ الْأَرْضِ وَ ما عَلَيْها.^۱

«بنابراین بنده‌ای که اهل توجّه و مراقبه است و بنده‌ای که قصد
شکر نعمت‌های الهی را دارد، باید در این روز به قدری که می‌تواند
تفکر کرده، متفکّر نعمت‌های عظیم و فاخری شود که خداوند با خلقت
زمین و آنچه روی زمین است به او عنایت نموده است.»

خداوند او را أَشْرَف مخلوقات و خلیفه خود قرار داده به نحوی که
توان لقاء خدا را داشته باشد! این چه نعمت عظیم و فاخری است! از این
گذشته، نعمت‌هایی که اِلَى ماشاء الله خداوند در اختیار انسان قرار داده

است؛ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا.^۱ «اگر نعمت‌های خداوند را بشمارید نمی‌توانید آن را احصا کنید.»

خداوند چقدر نعمت به انسان عنایت نموده است؛ نعمت گوش، نعمت چشم، نعمت دست، نعمت پا، همین نعمت انگشت. انسان گمان می‌کند این پا و دست و انگشت یک امر ساده‌ای است! از ارتوپدها پرسید که خدا در این دست چند استخوان قرار داده تا انسان بتواند دستان و انگشتان خود را کاملاً خم کند یا حرکت دهد؟! هر کدام از آنها کم شود دست انسان ناقص شده نمی‌تواند آن را حرکت دهد.

خدا به ما پنج انگشت داده است، اگر یکی از آنها نبود برای انسان مشکل ایجاد می‌شد. یا همین پا که گمان می‌کنید یک استخوان ممتد است، از استخوانهای متعددی تشکیل شده تا انسان بتواند به راحتی آن را بر زمین بگذارد، ولی اگر پا یک استخوان بود مثل یک چوب، چقدر حرکت کردن دشوار می‌شد! استخوان مجسمه و تمام اعضاء و جوارح برای راحتی انسان است.

چرا خداوند چشم را در جلوی سر قرار داده است؟! اگر شما محلّ بهتری برای چشم پیدا کردید جایزه دارید! برای انسان دو گوش و دو چشم قرار داده است تا انسان از تمام اطراف صدا را بشنود و دید انسان کامل باشد. اگر انسان یک چشم داشته باشد دید او کامل نیست. چرا خداوند ابرو را خلق کرده است؟ آنهایی که ندارند می‌فهمند که

۱. قسمتی از آیه ۱۸، از سوره ۱۶: التَّحَلُّ.

ابرو چه نعمتی است؛ اگر ابرو نباشد وقتی انسان عرق می‌کند قطرات عرق در چشم انسان می‌رود و همین ابرو جلوی ریختن عرق را می‌گیرد. چه حکمت‌هائی در تک‌تک این اعضا وجود دارد! اینها صنع خداوند است که به‌نحو متقن، محکم و دقیق هر چیزی را خلق نموده است؛ **صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ**^۱. «این صنع خداست که هر چیزی را متقن و محکم آفریده است.»

کسی که وارد تفکر در آیات الهی شود می‌فهمد که اینها چیست! لذا روایت است که: **تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامٍ لَيْلَةٍ**^۲. و در برخی روایات آمده است: **فِكْرَةُ سَاعَةٍ خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ**^۳. **تَفَكَّرُ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ عِبَادَةِ سَبْعِينَ سَنَةً**^۴.

«یک ساعت فکر کردن بهتر از هفتاد سال عبادت است.» یعنی بهره‌ای که انسان می‌برد بیشتر است. فکر کند در اینکه به انسان چه چیزی داده شده است؟ این امور از کجا آمده و منشأ آن چیست؟ چون هر چیزی منشأی دارد.

ظهور خداوند در عالم

انیشترین با اینکه ریاضی‌دانی غیرمسلمان بود، در خاطراتش می‌گوید: این عالم خدائی شنوا و بینا دارد، خدائی عالم دارد، چون ما هر

۱. قسمتی از آیه ۸۸، از سوره ۲۷: النمل.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۲۰.

۳. همان مصدر، ص ۳۲۶.

۴. ریاض السالکین، ج ۳، ص ۳۷۰.

موجودی را که می‌بینیم در آن علم وجود دارد؛ مثلاً یک سوسک کوچک که در حال راه رفتن باشد متوجه تعقیب شما که بشود می‌دود و تند حرکت می‌کند یا یک کرم کوچک که اصلاً به چشم نمی‌آید اگر در حال راه رفتن، شما دست‌تان را مقابل او بگذارید مسیر خود را تغییر می‌دهد، و اینها علم است. و معلوم است که یک علمی در تمام این عالم حکومت دارد که همان خدا باشد. این گوش که می‌شنود باید منشأی داشته باشد که همان خداست.

انیشیتین با معارف آشنائی نداشت. اگر چند سالی با کتاب الهی مانوس بود خیلی راحت‌تر استفاده می‌کرد و بهره بیشتری می‌برد.

تمام این عالم را خدا خلق نموده، کجا باید به دنبال او بگردیم؟ زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان^۱ ما این خورشید تابان و این خدا را با نور شمع و با عقل کوچک‌مان پیدا کنیم؟! خدا پیدا است! آن قدر پیدا است که از پیدا بودنش احساس ناپیدائی می‌کنیم.

يَا مَنْ هُوَ اخْتَفَى لِفَرْطِ نَوْرِهِ الظَّاهِرُ الْبَاطِنُ فِي ظُهُورِهِ^۲

یعنی: «ای آن خدائی که آن قدر نورش زیاد است که مخفی شده است!» و این فرمایش حاج ملاهادی سبزواری مأخوذ از روایات است که: خداوند در پرده‌ها و حجابهای نورانی خودش مخفی است، ولی معنایش این نیست که خدا مخفی شده است، بلکه آن قدر نور خدا زیاد

۱. گلشن راز، جواب سؤال دوم، ص ۱۹.

۲. شرح منظومه، ج ۲، ص ۳۵.

زیادِ زیاد است و آن قدر چشم ما ضعیفِ ضعیفِ ضعیف است که نمی‌توانیم او را ببینیم؛ چشمها را باید قوی کرد!

مرحوم علامه والد در مسجد قائم می‌فرمودند: خداوند بر همه موجودات إحاطه نوریّه دارد، إحاطه علمیّه دارد، إحاطه وجودیّه و حیاتیّه دارد؛ منتها چشمان ما ضعیف بوده نمی‌بینیم.

بعد می‌فرمودند: تقصیر خدا نیست؛ تقصیر چشم ماست. آقا چشمانت را قوی کن تا خدا را ببینی!

چشم دل باز کن که جان بینی آنچه نادیدنی است آن بینی^۱

لزوم مجاهده و عمل

خدایا! به همه ما عنایت کن که چشمانمان قوی شود! خدایا! به ما توفیق بده ریاضت بکشیم؛ یک قدری گرسنگی کشیده، روزه بگیریم، تو را اطاعت کنیم، شبها مقداری بیدار بوده و نماز شب را با حال بخوانیم، حال تضرّع و بکاء داشته باشیم!

اولیاء خدا را که ما دیدیم حالت بکاء داشته و می‌گریستند؛ مرحوم آقای حدّاد رضوان‌الله تعالی علیه گریه‌های عجیبی داشتند، مرحوم قاضی گریه‌ها داشتند، مرحوم حاج هادی أبهری، مرحوم حاج اللهیاری رحمه‌الله علیهم خیلی خیلی گریه‌های مفصّل داشتند!

گریه لازم است و این اشک‌ها هرکدام یک لؤلؤ است! فرقی نمی‌کند که در روز باشد یا شب، گرچه در شب بهره انسان بیشتر است.

۱. دیوان‌ها/تف/صفهانی، بند چهارم از ترجیع‌بند، ص ۳۰.

هر اشکی لؤلؤی بوده و قیمت دارد؛ اشک چشم برای خوف خدا، برای محبت پروردگار، برای لقاء خدا، تمام اینها قیمت دارد!

باید کار کرد! خواندن کتب عرفا خوب است اما مسأله به این ختم نمی شود؛ نهایت چیزی که با این کتب به دست می آید این است که عرفان علمی انسان کامل می شود. فصوص هم که انسان بخواند عرفان علمی او کامل می شود که علم حصولی است.

ممکن است علم به این مسائل و تذکر مطالب توحیدی حالی هم به شکل موقت بیاورد، ولی حقیقت عرفان به عمل است. کار باید کرد! کار باید کرد! و با عمل و مراقبه است که حقیقت علم و معرفت در قلب وارد می شود و توحید حقیقی را انسان می چشد و می یابد.

در این روز مبارک و روز شریف از خدا بخواهیم تا إن شاء الله خداوند ما را به حقیقت علم و معرفت واقف سازد!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم والعن عدوهم

مجلس صدو بیت و سوم

فضیلت و اعمال
دهه اول ذوالحجۃ

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می فرمایند:
 «أَلَا إِنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامِ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا.»^۱ «آگاه
 باشید که برای پروردگار شما در ایام روزگارتان نفحاتِ الهیه ای است! به
 دنبال این نفحات بروید! و این نفحات را به جان و دل بخرید، خود را در
 معرض آن قرار داده و آن را بگیرید!» و مبادا از آنها چشم پوشی نموده،
 اعراض کنید و میل و رغبت نشان ندهید.

فضائل دههٔ اوّل ذوالحجّه، در بیان مرحوم ملکی (ره)

از جمله موافقی که بسیار ارزشمند بوده و می توان گفت مصداق
 بارز این روایت است، دههٔ اوّل ماه ذی الحجّه است و چه بسیار عالی
 مرحوم آیه الله حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی شرح و توضیح

۱. بحار/الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۲۱.

فرموده‌اند:

و كَيْفَ كَانَ فَمِنْ جُمْلَةِ الْمَوَاقِفِ الْعَشْرِ الْأَوَّلِ مِنْهُ، وَ هِيَ الْمُرَادُ مِنَ الْأَيَّامِ الْمَعْلُومَاتِ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: وَ أَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ^۱ وَ الذِّكْرُ لَا يَجْتَمِعُ مَعَ الْعَفْلَةِ؛ فَاحْذَرُ عَنْ أَنْ تُدَنِّسَ قَلْبَكَ بِالْفَضَلَاتِ فِي هَذَا الشَّهْرِ، لَا سِيَّمَا بِالْمَعْصِيَةِ. [مِنْ] تَمَامِ الذِّكْرِ أَنْ تَكُونَ بِعَقْلِكَ وَ رُوحِكَ وَ قَلْبِكَ وَ قَالِبِكَ ذَاكِرًا لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ، إِنَّ لِكُلِّ مِنْهَا ذِكْرًا خَاصَّةً^۲.

«از جمله مواقف، دهه اول ماه ذی‌الحجّه است. و مراد از «ایام معلومات» در قول خداوند تبارک و تعالی که می‌فرماید: خدا را یاد کنید در ایام معدودات، همین دهه اول ذی‌الحجّه است.»^۳

۱. صدر آیه ۲۰۳، از سوره ۲: البقرة.

۲. المراقبات، ص ۳۴۵.

۳. گویا در عبارت مرحوم آیه‌الله میرزا جواد آقا ملکی تبریزی رضوان‌الله علیه در این موضع خلطی واقع شده است؛ چون آیه‌ای که در آن «ایام معلومات» ذکر شده، آیه ۲۸ سوره حج است که می‌فرماید: لِيَشْهَدُوا مَنَفْعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَىٰ مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةٍ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطِيعُوا أَلْبَاسَ الْفَقِيرِ. و در این آیه امر به ذکر مطلق نشده است، بلکه یکی از شؤون حج را ذبح قربانی و ذکر خداوند در حین ذبح آن قرار داده است.

أَمَّا آيَةُ ۲۰۳ سوره بقره، بِالْفِظِ أَيَّامٍ مَّعْدُودَاتٍ است، نه «ایام معلومات». و ایام معدودات به حسب ظاهر قرآن کریم و نیز روایات متعدد، ایام تشریق است، نه دهه ذی‌الحجّه. ولی ایام معلومات، در روایات گاه به روز عید قربان و سه روز پس از آن تفسیر شده و گاه به دهه ذی‌الحجّه.

شیخ طوسی در تهذیب با سند خود از حماد بن عیسی از امام صادق علیه‌السلام روایت می‌کند: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: ﴿

و در توضیح آیه می‌فرمایند: «ذکر با غفلت جمع نمی‌شود.» و به شخص غافل ذاکر نمی‌گویند؛ پس در این ایام نباید غفلت کرد.

فاحْذَرُ عَنْ أَنْ تُدَنِّسَ قَلْبَكَ بِالْفَضَلَاتِ فِي هَذَا الشَّهْرِ. خیلی عالی می‌فرمایند! «بر حذر باشید! خودتان را کنار بکشید از اینکه قلب خود را چرکین کنید!» «دَنَس» به معنای چرک است و «فَضَلَات» جمع «فَضْلَة» است، به معنای زیادی‌ها، چیزهایی که اصل نیست، اصالت و حقیقت نداشته و شما را به حقیقت نمی‌رساند.

بر حذر باشید از اینکه در این ماه، مخصوصاً در این ایام، قلب خود را با اموری که انسان را به حقیقت نمی‌رساند آلوده کنید؛ لاسیماً بِالْمَعْصِيَةِ. «خصوصاً به معصیت.» خدای نکرده در این ماه مرتکب معصیت شویم! این ماه خیلی فضیلت دارد.

ذکر عقلی و قلبی

همچنین در توضیح آیه می‌فرمایند: [مِنْ] تَمَامِ الذِّكْرِ أَنْ تَكُونَ بِعَقْلِكَ وَ رُوحِكَ وَ قَلْبِكَ ذَاكِرًا لِلَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ؛ إِنَّ لِكُلِّ مِنْهَا ذِكْرًا خَاصَّةً.

﴿ وَ يَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ قَالَ: أَيَّامُ الْعَشْرِ. وَ قَوْلُهُ: وَ أَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ. قَالَ: أَيَّامُ التَّشْرِيقِ. (تهذیب/الأحكام، ج ۵، ص ۴۸۷) ﴾

و نیز از حماد بن عیسی روایت می‌کند: سَمِعْتُ أَبَاعَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: قَالَ أَبِي: قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَذْكُرُوا اللَّهَ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ. قَالَ: قَالَ: عَشْرُ ذِي الْحِجَّةِ. وَ أَيَّامٌ مَعْدُودَاتٍ. قَالَ: أَيَّامُ التَّشْرِيقِ. (همان مصدر، ص ۴۴۷)

ذکر تامّ و کامل این است که تنها ذکر قلبی نباشد. ذکر قلبی همان ذکر لسانی است که انسان با زبان «الْحَمْدُ لِلَّهِ» یا «سُبْحَانَ اللَّهِ» یا اذکار دیگر بگوید یا صلوات بفرستد، البتّه ذکر قلبی هم مطلوب است و باید باشد.

می‌فرمایند: «ذکر تامّ این است که عقل ذاکر باشد، روح متذکّر پروردگار باشد، قلب انسان متذکّر خداوند باشد، و در نهایت لسان انسان متذکّر پروردگار باشد.»

کثیراً ما انسان ذکر خدا می‌گوید اما فکرش جای دیگر است. نماز می‌خواند، فکرش جای دیگر است. این ذکر قلبی است و کم اتفاق می‌افتد که زبان ذاکر باشد و قلب هم به یاد خدا باشد.

البتّه این برای عوامّ مردم است، اما اهل سیر و سلوک نباید این چنین باشند؛ وقتی زبان می‌گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قلبش هم می‌گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، روحش هم می‌گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، عقلش هم می‌گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. حین ذکر فقط و فقط متوجّه توحید است، متوجّه پروردگار است و لا غیر.

اگر چنین نباشد ذکر ارزشی ندارد؛ انسان سالیان سال هم ذکر بگوید اما فقط ذکر قلبی و لسانی باشد، ارزشی ندارد! برای انسان نفعی نخواهد داشت. لذا علمای عامل ربّانی؛ مثل مرحوم حاج ملا حسین قلی همدانی، مرحوم قاضی، مرحوم حدّاد، مرحوم علامه والد، همگی به نفی خواطر در حال ذکر توصیه می‌کردند.

انسان باید در حال ذکر نفی خواطر داشته باشد تا ذکر تأثیر کند؛ اگر نفی خواطر نباشد، ذکر تأثیری نخواهد داشت، خیلی تأثیر آن کم

است. لذا نمازی که انسان با توجّه قلب بخواند هزار برابر فضیلت دارد.^۱ ذکر لفظی حکم پوست گردو را دارد و ذکر قلبی مانند مغز آن است؛ کسی که فقط به ذکر لفظی مشغول است مانند کسی است که به پوست گردو توجّه کرده و از مغز آن غافل است و به جای اینکه گردو بخورد به پوست آن مشغول شده است. پوست گردو باید حافظ مغز گردو باشد تا انسان مغز آن را بخورد و استفاده کند، نه اینکه انسان از مغز غافل گردد.

بنابراین اذکاری که بدون توجّه باشد انسان را بالا نمی‌برد. ذکر قالبی در صورتی اثر دارد که با ذکر قلبی همراه باشد؛ یعنی روح، عقل و قلب همه ذاکر باشند. وقتی ذکر می‌گوئید آن چنان مستغرق ذکر شوید که أصلاً متوجّه نشوید چه کسی آمد، چه کسی رفت، چه کسی زنگ زد؛ أصلاً متوجّه نشوید!

وقتی انسان مطالعه می‌کند، مستغرق در مطالعه می‌شود و أصلاً صدای زنگ را نمی‌فهمد. برای خود بنده مکرّر اتفاق افتاده است. گاهی در منزل می‌گویند: با شما صحبت کردیم، شما هم جواب دادید یا شما قول دادید فلان چیز را بخرید.

هنگام ذکر خدا هم انسان باید چنین باشد؛ رَزَقَنَا اللهُ وِإِيَّاكُمْ إِنْ شَاءَ اللهُ. باید آن قدر مستغرق ذکر خدا شد که نداند چه کسی آمد و چه کسی رفت!

۱. عبدالوهاب شعرانی می‌گوید: «وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا يَقُولُ: رَكَعَتَانِ مَعَ حُضُورِ الْقَلْبِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَكَعَةٍ وَالْقَلْبُ سَاهٍ.» (تنبيه/المعتبرين، ص ۲۳۶)

اهمیت مطالعه و عمل به کتاب المراقبات

کتاب المراقبات بسیار نفیس است؛ فعَلِیکُمْ بِمُطَالَعَتِهِ و الْعَمَلِ بِهِ. سعی کنید آن را مطالعه کنید و به آن عمل نمائید؛ اینها همه درس است. پس مرحوم میرزا جواد آقا ملکی تبریزی دو نکته بیان فرمودند: اول اینکه: ذکر با غفلت جمع نمی شود؛ خدا را در این ایام که دهه اول ذی الحجه است یاد کنید!

دوم: فرمودند که: پرهیزید از اینکه قلب خود را با امور بی فائده آلوده و چرکین کنید، خصوصاً معصیت پروردگار که دل را چرکین و نجس می سازد؛ آن جارحه ای که معصیت پروردگار کند نجس می شود، منتها ما متوجه نمی شویم. فکر می کنیم نجاست منحصر در قاذورات و چه و چه است، نه آقا! اینها اشد از قاذورات است! نجس است.

کسی که مرتکب معصیت شود به مقام طهارت نرسیده است:

وَكَيْفَ تَرَى لَيْلَى بَعِينَ تَرَى بِهَا سِوَاهَا وَ مَاطَهَرَتَهَا بِالْمَدَامِعِ^۱

«ای مجنون! چگونه می توانی لیلی را با چشمی که غیر لیلی را دیده مشاهده کنی، در حالی که چشمت را با اشک دیده تطهیر نمودی؟!» چشمی که غیر لیلی را دیده نجس بوده و تطهیر نشده است.

کسی که غیر خدا را می بیند به مقام طهارت نرسیده است، قلبی که در او غیر خدا باشد آن قلب طاهر نیست، روحی که در او غیر خدا باشد به مقام طهارت واصل نشده است.

۱. در کشکول شیخ بهائی، ج ۱، ص ۲۲۹، این بیت را به مجنون عامری

نسبت داده است.

غنیمت شمردن اذن خدا در یادکردن از او

و اغْتَنِمِ اِذْنَ اللّٰهِ لَكَ فِیْ ذِكْرِهِ. «خدا به شما اذن داده که او را یاد کنید، این فرصت را غنیمت بشمارید.» خداوند خیلی کریم است! اذن داده با این زبانی که غیبت شده و حرف غیر او زده می‌شود، با این زبانی که طاهر نیست، ذکر او را بگوئیم و به یاد او باشیم. چقدر مهربان است! چقدر مهربان است! از این مهربان‌تر می‌خواهی؟!

آنکه طهور است و از همهٔ طاهرها طاهرتر می‌باشد، هم طاهر است و هم مطهّر است، او ذکر خود را منحصر به اولیاء خودش که طاهر محض بوده و به مقام طهارت مطلق رسیده‌اند ننموده است، و به موجوداتی که چرکین هستند، به زبانهائی که آلوده است نیز اذن داده تا ذکر او را بگویند و به یاد او باشند.

مثالی بزنیم تا مطلب به ذهن نزدیک شود، البتّه در مثال جای مناقشه نیست. کسی که به حمام رفته و تمیز و پاک گشته است، آیا تحمّل می‌کند با شخصی که لباسهای کثیف دارد و آلوده به قاذورات است و بدنش بوی ناخوشایند و تعفن می‌دهد، بنشیند؟! چه حالت اشمئزازی برای او حاصل می‌شود! اصلاً چنین کاری را نمی‌کند!

ولی خداوند تبارک و تعالی که طهارت مطلقه دارد، طاهر مطلق است، چنانکه در دعا وارد است: **اللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَسْأَلُكَ بِاسْمِكَ یَا طَهِرُ یَا طَهِرُ یَا طَهِرُ**.^۱ خدائی که چنین است، به ما اذن داده است یاد او باشیم؛ این نهایت رأفت و رحمت و کرامت پروردگار است.

۱. /المصباح کفعمی، ص ۳۵۴.

نعمت بزرگ ذکر الهی

امام سجّاد علیه السّلام در مناجات ذاکرین می فرماید: مِنْ أَعْظَمِ النِّعَمِ عَلَيْنَا جَرَيَانُ ذِكْرِكَ عَلَيَّ أَلَسْتِنَا وَإِذْنُكَ لَنَا بِدُعَائِكَ.^۱ «جاری شدن ذکر تو بر زبانهای ما و إذنی که به ما دادی تا تو را بخوانیم، از بزرگ ترین نعمت هائی است که به ما عنایت فرمودی.» به به! این چه نعمت بزرگی است!

و اغْتَنِمِ إِذْنَ اللَّهِ لَكَ فِي ذِكْرِهِ وَقَدَّرِ بِقَلْبِكَ ذَلِكَ مِنَ النِّعَمِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي لَا تَقْدَرُ عَلَى أَدَاءِ شُكْرِهَا طَوْلُ عُمْرِكَ، وَأَحْضِرْ رُوحَكَ فِي مَقَامِ الْحُضُورِ كَأَنَّكَ حَاضِرٌ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُقْتَدِرٍ. وَأَقْبِلْ بِقَلْبِكَ عَلَى عِبَادَتِهِ وَشُكْرِ نِعْمَتِهِ الَّتِي لَا تُحْصَى، وَاشْغَلْ بِجَمِيعِ جَوَارِحِكَ بِمَا يَخُصُّهَا مِنَ الْعِبَادَاتِ وَالْقُرْبَاتِ. فَإِذَا ذَكَرْتَهُ كَذَلِكَ فَأَبَشِرْ أَنَّهُ عَلَامَةُ ذِكْرِهِ عَزَّوَجَلَّ لَكَ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِكُلِّكَ وَأَنَّهُ يَذْكُرُكَ ثَانِيًا فِي جَمِيعِ ذَلِكَ جَزَاءً لِدِكْرِكَ بِهَا؛ فَإِنَّهُ تَعَالَى يَذْكُرُ ذَاكِرِيهِ مَرَّتَيْنِ فَسُبْحَانَهُ مِنْ مُتَفَضِّلٍ مَا أَفْضَلُهُ وَمِنْ شَكُورٍ مَا أَشْكَرَهُ. «اذنی را که پروردگار داده تا او را یاد کنی غنیمت شمار! و با عقل خود به این معنی برس! این معنی را بسنج و بفهم که اذنی که خداوند داده تا او را یاد کنی از نعمت های بزرگی است که در طول عمر قادر به شکر آن نیستی.»

این امر از نعمت های بزرگ خداوند است. اگر خدا اجازه نمی داد که ذکر او را بگوئیم و یاد او کنیم، چه خاکی بر سر می کردیم؟! چگونه

۱. بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۱۵۱. (مناجاة الذاکرین)

می‌توانستیم راه برویم و به‌سوی او قدم برداریم؟! به‌خاطر ذکر است که انسان می‌تواند راه برود؛ اگر خدا اجازه نمی‌داد که این قلب‌های آلوده متوجّه او شود و می‌فرمود: هر وقت پاک شدید به شما اجازه می‌دهم، چگونه می‌توانستیم قلب خود را پاک کنیم؟!۱

«و روح خود را در مقام حضور حاضر کن و چنان باش که گویا **فِي مَقْعَدٍ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ**^۱ حاضر هستی.» این‌طور در مقابل پروردگار در مقام شهود و حضور باش.

«و با قلبت إقبال کن بر عبادت و عبودیت پروردگار و شکر نعمت‌های او، آن نعمت‌هایی که قابل شمارش نیست. و با جمیع جوارح خود مشغول به انجام عبادات خاصّه به هریک از جوارح شو!» همچون نماز و روزه و نظر به آیات الهی و تفکّر در آنها؛ هر کدام از اینها اختصاص به جارحه‌ای دارند.

«اگر این کار را انجام دادی بشارت باد بر تو که این علامت آن‌است که پروردگار عزّوجلّ تو را در تمام وجودت و در همهٔ جوارحت با همهٔ وجودت یاد نموده است. و خداوند بار دیگر نیز تو را در جزاء و پاداش این ذکر، یاد خواهد کرد؛ چون خداوند کسانی را که او را یاد کنند دوبار یاد می‌فرماید.» یک‌بار قبل از ذکر ایشان که به برکت ذکر او انسان ملتفت به خداوند می‌شود و او را یاد می‌کند و از جانب خداوند اوّل إقبال می‌شود که عبد می‌تواند او را یاد کند و بار دوم بعد از ذکر که خداوند

۱. آیه ۵۵، از سوره ۵۴: القمر؛ «در جایگاه صدق و حق نزد فرمانروا و

سلطانی مقتدر»

دوباره التفات می‌کند و جزاء و پاداش آن ذکر را به انسان می‌دهد. خدا ذاکرین خود را یاد می‌کند، چند برابر هم یاد می‌کند، لذا در حدیثی قدسی می‌فرماید: «وَمَنْ أَتَانِي مَشْيًا أَتَيْتُهُ هَرْوَلَةً»^۱ «هرکسی به طرف من مشی کند و قدم‌زنان بیاید، من به‌سوی او هروله‌کنان می‌دوم.» «پس پاک و منزّه است خداوند متفّصل و انعام‌کننده‌ای که چقدر با فضل و انعام است و خداوند شکوری که چقدر شکرگزار است و کارهای نیکو را با جزاء خیر پاداش می‌دهد.»

فضائل دهه اول ذوالحجّه، در بیان پیامبر اکرم

و تَفَكَّرْ فِيمَا وَرَدَ فِي فَضِيلَةِ هَذِهِ الْأَيَّامِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ قَوْلِهِ: مَا مِنْ أَيَّامٍ أَزْكَىٰ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَىٰ وَلَا أَعْظَمَ أَجْرًا مِنْ عَشْرِ الْأَضْحَىٰ. قِيلَ: وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟ قَالَ: وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا رَجُلٌ خَرَجَ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْجِعْ مِنْ ذَلِكَ بِشَيْءٍ. و ما وَرَدَ مِنْ قَوْلِهِ: مَا مِنْ أَيَّامٍ الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهَا أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَيَّامِ الْعَشْرِ يَعْنِي عَشْرَ ذِي الْحِجَّةِ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؟! قَالَ: وَلَا الْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِلَّا رَجُلٌ خَرَجَ بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَلَمْ يَرْجِعْ. فانْظُرْ إِلَى هَاتَيْنِ الرَّوَايَتَيْنِ، لاسِيَّمَا الرَّوَايَةَ الثَّانِيَةَ، وَ عَظَّمَ مَا عَظَّمَ اللَّهُ.

«و در آنچه از پیغمبر اکرم صلوات‌الله‌علیه‌وآله درباره فضائل این

۱. عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۵۶.

ایّام وارد است تفکّر کن که می‌فرماید:

نزد پروردگار هیچ روزهائی پاکیزه‌تر و از حیث أجر شریف‌تر و عظیم‌تر از دههٔ ذی‌الحجّه نیست. از حضرت سؤال کردند: حتّیّ جهاد فی سبیل الله؟ حضرت فرمودند: حتّیّ جهاد فی سبیل الله!

یعنی جهاد فی سبیل الله خیلی فضیلت دارد ولی فضیلت عمل در دههٔ ذی‌الحجّه از جهاد هم بیشتر است. «مگر کسی که در راه خدا جهاد کند، خودش برود، مالش را هم ببرد، و نه خودش برگردد و نه مالش، جهاد این شخص بالاتر و اجرش بیشتر است.»

روایت دوم اینکه حضرت فرمودند: «هیچ ایّامی نیست که عمل صالح در آن نزد خداوند محبوب‌تر از ایّام دههٔ ذی‌الحجّه باشد. مردی سؤال کرد: حتّیّ جهاد فی سبیل الله؟! حضرت فرمودند: حتّیّ جهاد فی سبیل الله! مگر کسی که در راه خدا جهاد کند و نه خودش برگردد و نه مالش.»

«به این دو روایت مخصوصاً روایت دوم نگاه کن! و عظیم بدار آنچه را که خدا عظیم داشته است.» این روزها را خدا عظیم شمرده است، شما هم عظیم بدانید! از این اوقات استفاده کنید، چه در روز و چه در شب؛ از نشستن‌های بی‌وجه، از صحبت‌کردن‌های بی‌جهت، از مشغولیّت‌های بی‌فائده اجتناب کنید!

توسّل به ائمه علیهم‌السّلام

و تَشَمَّرَ عَنْ سَاقِ الْجَدِّ وَاذْخُلْ هَذَا الْمَيْدَانَ بِكَمَالِ النَّشَاطِ وِ الشَّوْقِ، وَالدُّعَاءِ وَالتَّوَسُّلِ إِلَى خُفَرَاءِ الْأُمَّةِ لِاسِيْمَا اللَّيْلَةِ الْأُولَى. وَزِدْ فِي

التَّضَرُّعُ إِلَى بَابِ كَرَمِهِمْ أَنْ يُدْخِلُوكَ فِي هَمِّهِمْ وَحِزْبِهِمْ وَدُعَائِهِمْ وَحِمَايَتِهِمْ وَلَا يَتِيَهُمْ وَشَفَاعَتِهِمْ وَشِيعَتِهِمْ.
وَيَرْغَبُوا إِلَى اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فِي تَوْفِيقِكَ وَقَبُولِكَ وَرِضَاكَ
عَنكَ وَتَأْيِيدِكَ وَتَسْدِيدِكَ، وَكُلُّ خَيْرِكَ لِدِينِكَ وَدُنْيَاكَ
وَأَخْرَجَتِكَ، لِنَفْسِكَ وَأَهْلِكَ وَإِخْوَانِكَ فِي اللَّهِ، وَجِيرَانِكَ وَذَوِي
حُقُوقِكَ.

«با تلاش و کوشش دامت را بالا زده، با کمال نشاط و شوق وارد
این میدان شو! دعا و توسّل به ائمه اطهار که پناه امت اند بنما! مخصوصاً
در شب اول. و در درگاه کرم ایشان بسیار تضرّع کن که این بزرگان (ائمه
طاهرين صلوات الله عليهم اجمعين) شما را داخل در هم خود و حزبشان
کنند، و وارد در دعا و حمایت و ولایت و شفاعت خود نمایند و جزء
شیعیان خود قرار دهند؛ بسیار تضرّع کن!»

این امور، کم و کوچک نیست! اینکه انسان داخل در حزب امام
علیه السّلام شود، داخل در دعای امام گردد، در دعاهائی که امام زمان
علیه السّلام می کنند ما هم وارد شویم، این چیز کمی نیست! اینکه جزء
شیعیان واقعی شویم (جزء محبّین که هستیم، داخل شیعیان واقعی
شویم) خیلی گران قدر است.

«و تضرّع کن تا ائمه طاهرين به سوی خدا رغبت کنند و از
خداوند توفیق و قبول تو را بخواهند و دعا کنند که خدا از تو راضی شود
و تو را تأیید و تسدید نماید و از خداوند بخواهند که خیر دنیا و آخرت
نصیب تو و اهل تو و برادران تو در راه خدا و همسایگان و ذوی الحقوق
تو گردد.»

برخی از اعمال دهه ذوالحجه

و صَلِّ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ مِنْهَا بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ رَكَعَتَيْنِ تَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكَعَةٍ مِنْهُمَا فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَالْإِخْلَاصِ، وَقَوْلَهُ تَعَالَى: وَاعْدُنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ فِتْمٍ مِيقَتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَارُونَ أَخْلِفْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ.^۱ فإذا فعلت ذلك شاركت الحاج في ثوابهم وإن لم تحج، وتذكر عند قراءة الآية الشريفة أنه ما هذه المواعيد؟ وزد حسرة و شوقاً إلى لقاء الله!

وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَاسِرِينَ؛ الَّذِينَ كَذَبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ حَتَّى إِذَا جَاءَهُمْ السَّاعَةُ بَغْتَةً قَالُوا يَحْسِرْتَنَا عَلَى مَا فَرَطْنَا فِيهَا وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَى ظُهُورِهِمْ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ.^۲

و تفكر فيما روى عن النبي صلى الله عليه وآله في وصف شوق الكلیم إلى هذا الميقات حيث قال: مَا أَكَلُ وَ مَا شَرِبُ وَ مَا نَامَ فِي ذَهَابِهِ وَ مَجِيئِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا شَوْقًا إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ.

و صُمَّ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْهُ فَإِنَّهُ رُوِيَ فِي الْفَقِيهِ: مَنْ صَامَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صَوْمَ ثَمَانِينَ شَهْرًا.^۳

این روزها روزهای بسیار عزیزی است و اعمالی دارد؛ مانند روزه که روزه در این ایام بسیار فضیلت دارد، به جز روز عید قربان که روزه عید قربان حرام است. ولی روزه در این نه روز فضیلت روزه دهر

۱. آیه ۱۴۲، از سوره ۷: الأعراف.

۲. قسمتی از آیه ۳۱، از سوره ۶: الأنعام.

۳. //المراقبات، ص ۳۴۵ تا ۳۴۷.

را دارد؛ مَنْ صَامَ أَوَّلَ يَوْمٍ مِنْ عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ صَوْمَ ثَمَانِينَ شَهْرًا فَإِنْ صَامَ التَّاسِعَ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَهُ صَوْمَ الدَّهْرِ.^۱ «هرکس روز اول از دهه ذی الحجه را روزه بگیرد خداوند برای او ثواب هشتاد ماه روزه را می نویسد و اگر هر نه روز آن را روزه بگیرد برای او ثواب روزه دهر را ثبت می فرماید.»

دوم می فرمایند: در روایت وارد است که: هر شب بین مغرب و عشاء دو رکعت نماز بخوانید و در هر رکعت بعد از فاتحه الکتاب و سوره توحید این آیه شریفه را بخوانید: وَاعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً وَأَتَمَّمْنَا بِعَشْرِ فَمَمِّ مِيقَتُ رَبِّيَّ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَقَالَ مُوسَى لِأَخِيهِ هَرُونَ أَخْلُقْنِي فِي قَوْمِي وَأَصْلِحْ وَلَا تَتَّبِعْ سَبِيلَ الْمُفْسِدِينَ.^۲ کسی که این نماز را بخواند با حاجیان در ثواب حج شریک می شود.

تفکر در مواعده حضرت موسی با خداوند

بعد می فرماید: «وقتی این آیه شریفه را می خوانید متذکر این معنا شوید که این مواعده چه مواعده ای است که می فرماید: وَاعْدْنَا مُوسَى ثَلَاثِينَ لَيْلَةً، ما با موسی وعده کردیم که سی شب به کوه طور بیاید. این چه قراری بوده است؟!»

با موسی مواعده کرده و قرار گذاشتیم که سی شب به طور بیاید و

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۸۷.

۲. آیه ۱۴۲، از سوره ۷: الأعراف.

در آنجا چه کاری انجام دهد؟! وَ أَتَمَمْنَاهَا بِعَشْرِ. «ده شب هم ما اضافه کردیم و اتمام کرده و آن را به نهایت رسانیدیم.» فَتَمَّ مِيقَتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً. «پس میقات پروردگار در چهل روز به پایان رسید.» حضرت موسی در آنجا چه کاری انجام داده بود؟

بعد از اینکه تفکر کردی در این مواعده که مواعده لقاء پروردگار بوده است، «حسرت و شوق خود را به لقاء پروردگار زیاد کن!» از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم روایت شده که فرمودند: مَا أَكَلَ وَ مَا شَرِبَ وَ مَا نَامَ فِي ذَهَابِهِ وَ مَجِيئِهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا شَوْقًا إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ.^۱ «حضرت موسی در این مدت چهل روز، از شوق لقاء الله، نه غذائی خورد، نه آشامید و نه خوابید.»

آن قدر حضرت موسی این میقات را به جان و دل خریده بود، آن قدر شوق به لقاء الهی جان و دلش را گرفته بود که تا چهل روز به بدنش توجهی نکرد.

مرحوم آقای حداد رضوان الله تعالی علیه می فرمودند: «انسان اگر متوجه بدن نباشد چهل روز هم بگذرد و غذائی نخورد، دوام می آورد، ولی وقتی متوجه بدن شود، آن وقت می افتد، آن وقت باید به او برسند.» این را بنده از دو لب ایشان شنیدم که: مادامی که نفس متوجه است، نفس بر بدن غلبه دارد و چهل روز هم غذائی نخورد، این نفس جسم را نگه می دارد.

علمای علم ظاهر نمی توانند این معنی را بفهمند؛ نمی توانند

۱. مصباح الشریعة، ص ۱۹۶؛ و تفسیر صافی، ج ۳، ص ۳۱۶.

بفهمند، از نظر علوم ظاهری بدن نیاز به غذا دارد. حضرت موسی بعد از چهل روز هم که آمد نیفتاد بلکه سر و محاسن برادرش را هم گرفت و او را کشید و هارون عرض کرد که مرا رها کن که من بی تقصیرم.

قَالَ يَبْنَؤُمْ لَا تَأْخُذْ بِلِحْيَتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَءِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي.^۱ «هارون به حضرت موسی عرضه داشت: ای برادرم! ریش و سر مرا مگیر. من ترسیدم که به من بگوئی: در بین بنی اسرائیل تفرقه افکندی و گفتارم را درباره اصلاح امور رعایت نکردی.» ماشاءالله حضرت موسی صلابت داشت، در توحید صلابت داشت.

کثرت فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

البته در روایت آمده است که: هرکس می خواهد صلابت و قوت و قدرت حضرت موسی و شدت عمل آن حضرت را ببیند، پس به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کند!

مَنْ أَرَادَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى عَادَمَ فِي عِلْمِهِ وَإِلَى نُوحٍ فِي فَهْمِهِ وَإِلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا فِي زُهْدِهِ وَإِلَى مُوسَى بْنِ عِمْرَانَ فِي بَطْشِهِ فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.^۲ «هرکس می خواهد به حضرت آدم در علمش بنگرد، و به حضرت نوح در فهمش و به حضرت یحیی در زهدش و به حضرت موسی در سطوت و شدت برخوردش نظر بنماید،

۱. آیه ۹۴، از سوره ۲۰: طه.

۲. کشف الغمّه، ج ۱، ص ۱۱۳؛ و امام شناسی، ج ۴، ص ۲۶ تا ۲۹.

پس به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کند!»

و هرکس می خواهد به همه پیغمبران در آن خصائصی که داشته اند نگاه کند، پس به علی بن ابی طالب علیه السلام نگاه کند! البتّه این در روایت نیست، ولی در روایتی دیگر وارد است: **لَا خِيَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَضَائِلٌ لَا تُحْصَى كَثْرَةً**^۱ «برای برادرم علی فضائلی است که کثرت آن قابل احصاء نبوده و به شمارش در نمی آید.» و در روایت دیگری است که: **كَانَتْ فِي عَلِيٍّ سُنَّةُ أَلْفِ نَبِيٍّ**^۲ «در رفتار علی علیه السلام سیره و روش هزار پیامبر وجود داشت.»

تمام هرچه خوبان دارند امیرالمؤمنین علیه السلام به تنهایی دارد، پس می توان گفت: آنچه رسول خدا فرمودند از باب بیان مصداق بوده و از روایاتی همچون: **لَا خِيَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَضَائِلٌ لَا تُحْصَى كَثْرَةً وَ كَانَتْ فِي عَلِيٍّ سُنَّةُ أَلْفِ نَبِيٍّ** استفاده می شود که آنچه همه خوبان دارند به نحو اتمّ و اکمل در وجود نازنین امیرالمؤمنین علیه السلام جمع است.

دعای حضرت عیسی و تهلیل های ده گانه

دستورات دیگری هست که در این ایام فضیلت دارد؛ مانند دعواتی که توسط جبرائیل از جانب پروردگار به حضرت عیسی علیه السلام اهداء شده است:

أَوَّلُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ

۱. همان مصدر، ص ۱۱۲.

۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۱۴.

الْحَمْدُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.
 دوم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَحَدًا صَمَدًا
 لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا.
 سوم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ أَحَدًا صَمَدًا
 لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ.
 چهارم: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ
 الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ
 شَيْءٍ قَدِيرٌ.

و پنجم: حَسْبِيَ اللَّهُ وَكَفَى سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ
 مُنْتَهَى أَشْهَدُ لِلَّهِ بِمَا دَعَا وَأَنَّهُ بَرِيءٌ مِمَّنْ تَبَرَّأَ وَأَنَّ لِلَّهِ الْآخِرَةَ وَالْأُولَى.^۱
 مستحب است در این دهه ذی الحجه این پنج دعا خوانده شود که
 بسیار فضیلت دارد.

همچنین مستحب است بگوئید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَ
 الدُّهُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ أَمْوَاجِ الْبُحُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَرَحْمَتُهُ خَيْرٌ
 مِمَّا يَجْمَعُونَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الشُّوكِ وَالشَّجَرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ
 الشَّعْرِ وَالْوَبَرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَالْمَدَرِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ
 لَمَحِ الْعُيُونِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فِي اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ،
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَدَدَ الرِّيَّاحِ فِي الْبَرَارِ وَالصُّخُورِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مِنْ
 الْيَوْمِ إِلَى يَوْمٍ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ.^۲ إن شاء الله حتماً رفقا این کلمات را

۱. مفاتیح الجنان، ص ۲۵۱.

۲. همان مصدر، ص ۲۵۲.

بگویند، بسیار فضیلت دارد. از بهره‌های این دهه حدّ اکثر استفاده را بنمائید. در روایت وارد شده است که: أميرالمؤمنين عليه السلام در هر روز دههٔ ذی‌الحجّه این کلمات را ده بار می‌گفتند.^۱

خدایا! به ما توفیق بده همیشه هم لساناً، هم عقلاً، هم قلباً، هم روحاً ذاکر باشیم! إن شاء الله جميع جوارح و جوانح ما ذاکر پروردگار باشد و از غفلت‌ها به دور باشیم!

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

مجلس صد و بیست و چهارم

طریق بودن اُعمال،
برای عبودیت و عشق

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

عبودیت، هدف از اعمال

دستوراتی که در شرع مقدس وارد شده است، تمام ناظر به عبودیت است که انسان بنده خدا شود و مطیع و فرمانبردار او گردد، و بدین جهت است که انسان به واسطه عبودیت پروردگار به مقام تهذیب نفس نائل و نفسش پاک شود، جوهره نفسش از کدورت و زنگار عالم کثرت صیقلی شده و این زنگار از بین برود و جوهر نفس ظهور پیدا کند؛ تمام اعمالی که انسان انجام می دهد مقدمه برای این امر است.

نماز که می خواند این است، روزه که می گیرد همین است، حج که انجام می دهد همین است. اگر ما در آیات کریمه و روایات شریفه فحص کنیم و به مغزای روایات پی ببریم می بینیم که همین طور است و اعمال فی حد نفسه موضوعیت ندارد بلکه طریقیّت دارد.

یعنی خداوند تبارک و تعالی نماز را من حیث إنّها صلاة که موضوعیت داشته باشد، از ما طلب نمی کند، بلکه نظر و غایت قصوای او

همان عبودیت است که از ناحیه نماز با حضور قلب و توجه برای انسان حاصل می‌شود. روزه هم همین‌طور است. حج و صدقه و تمام دستورات شرع به همین منوال است.

بنابراین اگر انسان روی عادت نماز بخواند، روی عادت روزه بگیرد، روی عادت حج بیت‌الله انجام بدهد، واجد قدر و قیمت نیست. اگر نماز شب خوابش برد، واقعاً هم متأثر شد، باز هم ارزش ندارد، چرا؟ به‌خاطر اینکه عادتش بوده نماز شب بخواند؛ خیلی از زُهاد روی این ممشی حرکت می‌کنند و نمازهای واجب و مستحب آنها همه روی این جهت است و برایشان عادت شده است.

بنده در حینی که نماز می‌خواند و در حینی که عبادات را به‌جا می‌آورد، باید نظر به آن علت غائی داشته و آن بندگی خدا کردن است.

اطاعت محض، از اوامر معصوم

بارها مرحوم علامه رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمودند: شارع مقدس برای ما جعل نماز کرده و فرموده نماز بخوانید، جعل صیام کرده و روزه ماه مبارک رمضان را وضع کرده، حج را واجب فرموده است؛ **وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا**^۱. خمر و مسکر و اعیان نجسه و... را حرام فرموده است، حال اگر فرض کنیم امام معصوم مفترض‌الطاعة روی حکمتی در جایی خلاف این را بیان نمود و آن

۱. قسمتی از آیه ۹۷، از سوره ۳: آل‌عمران؛ «و برای خداوند برگردن مردم واجب است که حج بیت‌الله انجام دهند، آنانی که استطاعت وصول و رسیدن به آن خانه را دارند.»

نمازی را که واجب است، فرمود: جناب فلانی! شما امروز نمازت را نخوان! اگر مؤمن بالله و مؤمن بالرسول و مؤمن به اُولی الامر است باید بگوید: سمعاً و طاعةً و قلبش اصلاً تکان نخورد، نه اینکه بگوید: یابن رسول الله! آقا واجب الهی است و جدّ شما واجب کرده است.

از باب مثال، اگر امام زمان فرمود: آقا جان شما امروز نماز مغرب و عشا را نخوان! اگر بنده در قلبم تزلزلی حاصل شود معلوم است ایمانم ضعیف است. آقا می فرمودند: نباید بگوئید: این آقا امام نیست! اشتباه دارد می کند و ما باید برویم سراغ امام دیگری!

مرحوم علامه والد پا را بالاتر می گذاشتند و می فرمودند: اگر ولیّ خدا حضرت امام زمان علیه السلام به شما فرمود: آقا این شراب را بخور! و واقعاً هم می دانی شراب است و نجس می باشد باید خورد. نگوئیم: آقا حالا این نجس است یا آقا شاید نمی دانند این خمر است؛ وقتی حضرت فرمود: بخور! باید بخوری.

البته و صد البته که امام علیه السلام چنین چیزی نمی فرمایند، ولی مرحوم والد می خواستند این معنی را بفرمایند که: انسان باید در مقام اطاعت آن قدر تسلیم باشد که اگر امام زمان علیه السلام به انسان فرمود که این عمل را که به حسب ظاهر خلاف است انجام دهید، اطاعت کند.

مگر مشرّع غیر از خود آن بزرگوار است؟! مشرّع جدّ حضرت است و ایشان وصیّ و خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هستند، آیا ما بیشتر به مواقف تشریع واردیم یا امام علیه السلام؟!

یا مثلاً امام زمان فرمود: آقا از این بالای ساختمان بیست طبقه خودت را پائین بینداز! انسان باید خودش را بی درنگ پائین بیندازد. مگر

حضرت امام صادق علیه السلام به هارون مکی فرمود؟ هارون مکی وقتی وارد خانه شد عرض کرد: السَّلَامُ عَلَیْكَ یابْنَ رَسولِ الله! حضرت به او فرمود: کفش هایت را بگذار و زود برو در تنور! تنوری که آتش از آن زبانه می کشید و آن قدر گرم شده بود که سرخی بالای تنور به سفیدی زده بود. خیلی با طمأنینه نعلینش را زمین گذاشت و رفت داخل تنور. حضرت پیش از آن به آن مرد خراسانی فرمود: برو در تنور! گفت: یابن رسول الله! من را با آتش شکنجه مکن، من را با آتش نسوزان!^۱ چه بسا در قلبش به آیه شریفه هم استدلال کرد: اگرچه به زبانش هم نگفته باشد: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۲ «و با دست های خودتان خویش را در هلاکت نیندازید.» با خودش می گوید: این تهلکه است و القاء در تهلکه حرام است. جائز نیست انسان خودش را در آتش بیندازد. و قَسِ عَلَى ذَٰلِكَ فَعَلَلْ وَ تَفَعَّلَلْ! علی ائی حال امام علیه السلام ناظر و حاکم بر تشریع است و بر همه جهات آن محیط می باشد و حقیقت شرع را باید از امام علیه السلام أخذ کرد.

هر دستوری که امام علیه السلام بدهد واجب الإطاعة است، چون امام است، معصوم از خطاست، معصوم از زَلَل است. عرض کردیم امام علیه السلام چنین دستوری نمی دهد، ولی اگر فرضاً دستوری داد که بر مذاق ظاهر شرع منطبق نبود، می فرمودند: انسان در مقام اطاعت باید این طور باشد که تزلزلی برایش ایجاد نشود.

۱. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۲۳۷.

۲. قسمتی از آیه ۱۹۵، از سوره البقرة.

طریقیت اعمال برای جذبه

غرض این است که: این اعمالی که انسان انجام می دهد و نمازی که می خواند و روزهائی که می گیرد، اگر برحسب عادت بوده و برای انسان موضوعیت داشته باشد، در این نوع امور پایش گیر می کند، اما اگر به جهت عبودیت و رسیدن به عبودیت باشد و مناط آن، اطاعت و بندگی بوده و طریقی باشد که اقتضای عبودیت کند، آن وقت این اعمال حسنه انسان را جلو می برد.

اینها همه طریق اند؛ نماز و حج و زکات و همه واجبات طریق اند و ترک همه محرّمات و موانع نیز طریق است. این عباداتی که انسان انجام می دهد اینها هریک طریق است. این طرق همدیگر را یاری می کنند و دست به دست هم می دهند تا اینکه انسان را به شاهراه حقیقت برسانند و به مرحله ای واصل کنند که به آن مرحله، «جذبه» می گویند. اگر به مرحله جذبه رسید کار سالک تمام است، نه اینکه به واقع و حقیقت رسیده است، خیر! تازه اوّل راه است، متّها به جایی رسیده و بر مرکبی سوار شده که این مرکب سرعت سیر دارد.

این اعمالی را که انسان انجام می دهد اگر هزار سال هم انجام دهد، چنانچه آن حالت جذبه پیش نیاید، رساننده به فناء فی الله نیست. اینها همه طریق و ممدّ راه است و آدمی را کمک می کند تا آن حالت عشق و جذبه، برای بنده مؤمن پیش بیاید.

پس بنابراین، اصل چیست؟ اصل عشق و محبت خداست. بنده نباید بر اعمالش تکیه کند. تکیه بر اعمال خطای محض است. باید انجام بدهد، وظیفه هم دارد انجام دهد. و به نحو احسن و خوب هم انجام

دهد، اَمَّا تَكِيه بر آن نداشته باشد. این اُعمال همه طریق‌اند، آن هم چه اُعمالی! ائِمَّة معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و بزرگان و اولیاء خدا با آن همه اُعمال همیشه ناله‌شان بلند بود که: **اللَّهُمَّ إِنَّ عَمَلِي ضَعِيفٌ فَضَاعِفُهُ لِي**.^۱ امام صادق علیه السّلام می‌فرماید: «خدایا! عمل من کم است تو خودت مضاعفش کن.»

جائی که عقاب پر بریزد از پشَّة لاغری چه خیزد
لذا با توجَّه به اُعمال دست و پا شکسته ما که در حال نماز توجَّه‌مان
تام نیست و هزار نقص و ایراد دارد، تکیه بر این اُعمال، محض خطاست؛
حتّٰی اگر عمل کامل و بی‌عیب هم باشد باز تکیه بر عمل جائز نیست.
پس باید به چه تکیه کرد؟ تکیه به خدا باید کرد. باید دست به
دامان او زد و از او استمداد طلبید. باید از او کمک گرفت. باید اعتراف به
عجز و بیچارگی خود بکنیم، اگر اعتراف کردیم عنایت پروردگار شامل
حالمان خواهد شد.

پرهیز از کسالت و لزوم کارکردن

از خدا بخواهیم که آن حالت جذبه و حالت عشق را در ما
افزون کند. این معنی را واقعاً از خدا طلب کنیم و دنبالش برویم؛
یعنی بالأخره باید کار کرد. در این امر هیچ شکی نیست؛ عمل را باید
انجام داد، هیچ شکی نیست. شب باید بیدار شد، تنبلی را باید کنار
گذاشت؛ **إِيَّاكَ وَ الْكَسَلَ وَ الضَّجَرَ، فَإِنَّهُمَا يَمْنَعَانِكَ مِنْ حَظِّكَ مِنْ**

۱. الکافی، ج ۴، ص ۴۰۷، ح ۶ و ص ۴۱۱، ح ۵.

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.^۱ «پرهیز از کسالت و خستگی! چرا که مانع بهره‌وری تو از منافع دنیا و آخرت می‌شود.»

می‌خواهد برای عبادت بلند شود حال ندارد، کسالت دارد؛ اگر حال نداری، بهره‌نداری! بی‌حالی مساویست با بی‌بهرگی!
دَعِ التَّكَاثُلَ تَغْنَمَ فَقَدْ جَرَى مَثَلٌ
که زاد راهروان چُستی است و چالاکی^۲

آنهایی که می‌خواهند راه بروند باید چابک باشند؛ سر ساعت بیدار شوند، سر موعد بلند شوند.

در این آیاتی که الآن قرائت گردید؛ وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا * وَ الَّذِينَ يَبْتَثُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا.^۳ خداوند می‌فرماید: عبادالرحمن کسانی هستند که شب را در حال سجده و قیام بیتوته می‌کنند؛ شب‌زنده‌دارند، سُجَّدًا وَقِيَمًا هستند.

فرض بفرمائید کسی یک عُشر از شب را بیتوته کرد، آیا صدق می‌کند که شب را بیتوته کرده یا نمی‌کند؟ البتّه در این آیه شریفه نمی‌فرماید: يَبْتَثُونَ طَوْلَ اللَّيْلِ. «همه شب را بیتوته می‌کنند»، ولی برخی

۱. همان مصدر، ج ۵، ص ۸۵.

۲. دیوان حافظ، ص ۲۲۸، غزل ۴۹۵.

۳. آیه ۶۳ و ۶۴، از سوره ۲۵: الفرقان؛ «بندگان خداوند رحمن آنانند که بر روی زمین با تواضع و آرامش راه می‌روند. و چون مردم نادان با ایشان خطاب و عتاب نمایند. با مسالمت و سلامتی درمی‌گذرند. و آنانند که شب را تا به صبح با سجده و قیام برای پروردگارشان به عبادت مشغولند.»

گفته‌اند: «بَاتَ» وقتی استعمال می‌شود که شخص تمام شب را به کاری مشغول باشد.^۱ و «يَبْتَغُونَ» به این معناست که شب‌زنده‌دارند، و این معنی وقتی صدق می‌کند که لأقل قسمت معظمی از شب را به کاری بپردازند و بیتوته کنند؛ يَبْتَغُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَمًا.

کار باید کرد، کوشش باید داشت، زحمت باید کشید، کسالت را باید کنار گذاشت، ولی به عملی که انسان انجام می‌دهد، نباید دل خوش کند. دل‌خوشی انسان فقط و فقط باید خدا باشد، چون غرض هستی خداست، چون نهایت هستی خداست.

رسیدن به لقاء خدا، با تحصیل محبّت

و این غرض کی حاصل می‌شود؟ آن وقتی که انسان محبّت به خدا را در دلش داشته باشد و آتش عشق خدا در دلش شعله بکشد و تا به این مرحله نرسیده و سوار بر این مرکب نشده نمی‌تواند سیر خودش را به سوی خدا طی کند و این عوالم تو در تو را یکی پس از دیگری بپیماید. خلاصه کلام آنکه: در صورتی که آن معنی حاصل نشود، پای عمل از وصول به لقاء پروردگار لنگ است؛ بنابراین بارها عرض شده، از باب تذکار دوباره عرض می‌شود که به گوش بسپاریم و به خدا فکر کنیم و این محبّت خدا را در دل خود بیاوریم؛ محبت فرّار است! نگذارید این محبّت خدا به جای دیگر و در دل‌های دیگر برود.

۱. در لسان‌العرب، ج ۲، ص ۱۶، نقل می‌کند که: «بَاتَ الرَّجُلُ، إِذَا سَهَرَ اللَّيْلَ

كُلَّهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ أَوْ مَعْصِيَتِهِ.»

وقتی که در بازار چیز خوبی پیدا می کنید و پول هم در کیفتان هست، آیا می گوئید: بگذار دیگران بروند و بخرند؟! یا خود شما می روید می خرید؟ شما می روید می خرید.

حالا این محبت خدا که این قدر ارزان است و ما می توانیم در قلب خودمان بیاوریم، چرا بگوئیم: دیگران بروند از آن استفاده کنند؟ خود شما هم استفاده کنید! چرا خودتان استفاده نکنید؟

آیه شریفه می فرماید: برای خدا چیزی نیست و سهل و آسان است و اگر شما استفاده نکنید، خدا یک قوم دیگر و گروه دیگر را می آورد که قدر این را بدانند: **إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ**^۱ «اگر خدا بخواهد شما را می برد و خلق جدیدی می آورد.» **وَمَا ذَلِكْ عَلَى اللَّهِ بَعِزٌ**^۲ «و این امر بر خدا دشوار نیست.»

اگر انسان از عمرش استفاده نکند و دلش را مرکز انوار الهی و محبت خدا قرار ندهد، این محبت خدا خواستار زیاد دارد، دیگران می گیرند و استفاده می کنند.

فَإِنْ شِئْتَ أَنْ تَحْيَا سَعِيدًا فَمُتْ بِهِ شَهِيدًا و **إِلَّا فَالْغَرَامُ لَهُ أَهْلٌ**^۳ «پس اگر حیات باسعادت را می طلبی در راه او بمیر که شهید خواهی بود؛ و اگر نه، برای عشق سوزان و جانگداز وی افرادی هستند که آن را دنبال کنند.»

لذا تا انسان می تواند باید نفسش را لگدکوب کند و کنار بگذارد و

۱. آیه ۱۶، از سوره ۳۵: فاطر.

۲. آیه ۱۷، از سوره ۳۵: فاطر.

۳. دیوان/بن الفارض، ص ۱۶۲.

مرد و مردانه آستینش را بالا بزند و بیاید وارد گود شود و خدا را در دلش آورده و منتظر نباشد که این باران رحمت خودش نازل شود.

بازکردن در رحمت خدا، با اختیار

مرحوم علامه والد می فرمودند: آقا این نور خورشید که بر همه جا تابیده، اگر تو از آن بهره نداری تقصیر خودت است! تو رفته‌ای در خانه خودت در آن زیرزمین نشسته‌ای، درها را هم بسته و پرده را هم انداخته‌ای و از این نور خورشید استفاده نمی‌کنی.

چرا از نور خورشید یا نور این ماه شب چهارده که در شب طلوع می‌کند و برای همه هست، ما استفاده نکنیم؟! چرا از این هوای لطیف استفاده نکنیم و برویم در اتاق و درها را هم محکم ببندیم؟!

دست خودمان است، درها را باز کنیم. باز شدن درب رحمت الهی به دست خودمان است. خدا این اختیار را دست خودمان داده است؛ **إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا**^۱. «ما او را هدایت کردیم، ما این راه را به او نشان دادیم، حال یا شکر گذارده و استفاده می‌کند و یا کفران نعمت می‌نماید.»

نمی‌شود بگوئیم: خدایا! بیا خودت من را از این زندان بیرون ببر! خدایا! در را هم خودت باز کن!

این کسانی که از اولیاء خدا شدند و به این مقامات رسیدند، آیا کسی دیگر آمد اینها را به زور از خواب بلند کرد؟ آیا ملائکه آسمان آمدند اینها

۱. آیه ۳، از سوره ۷۶: الإنسان.

را به زور از خواب بلند کردند که نماز شب بخوانند؟! این طور نبود. اینها از مضاجع خود، از رختخوابهای شیرین خودشان کنده می شدند؛ تَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ.^۱ «کسانی که به آیات ما ایمان می آورند، شبانگاه پهلوهایی خود را از بسترهایشان جدا می سازند و پروردگارشان را از روی ترس و امید می خوانند و از آنچه ما به آنها روزی داده ایم انفاق می کنند.»

اینها هم موجوداتی مثل ما بودند، اینها هم دوست داشتند بخوابند، اینها هم استراحت داشتند. مقتضای عالم طبع همین است، دوست دارد استراحت کند، شب است؛ وَ جَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا.^۲ «شب را سکونت و آرامش قرار داد.» آنها هم دوست داشتند که در این زمان آرامش به خواب و استراحت و آسایش مشغول شوند، ولی به آسایش خودشان پشت پا زدند، بلند شدند؛ به دست خودشان بوده و درهای رحمت خدا را با دست خود باز کردند.

می گویند: آقا دعا کنید خدا توفیق دهد ما نماز شب بلند شویم. آقا این توفیق به دست خودتان است! مرحوم علامه کراراً می فرمودند: این توفیق دست خود شما است؛ نخوابید آقا! نخوابید، نماز شبستان را بخوانید؛ دست خودتان است. دیر می خوابید، تا نصف شب بیدار هستید بعد می خوابید. یک شکم پر هم که غذا خورده اید، حرفهای مالایعنی هم زده شده، گعده هم شده و چه بسا غیبت و معصیت خدا هم

۱. آیه ۱۶، از سوره ۳۲: السَّجْدَة.

۲. قسمتی از آیه ۹۶، از سوره ۶: الْأَنْعَام.

شده است، انتظار دارید سحر هم بیدار شوید؟! نه آقا، چه بسا آفتاب طلوع می کند و بیدار می شوید.

همیشگی بودن فیوضات الهی

باید کار کرد، باید پنجره ها را باز کرد، باید انسان از این نفس خود خارج شود. خورشید همیشه نور می دهد، شب هم نور می دهد، روز هم نور می دهد، آیا شب مثلاً یک هاله ای جلوی خورشید می آید و جلوی نور را می گیرد؟!

خورشید کره ای نورانی است، شب و روز برایش ندارد و همیشه نورافشانی می کند. این گردش زمین است که مانع نور می شود و یک طرفش روز و یک طرفش شب است، ولی آن کره نورانی همیشه نورافشانی می کند. خدا هم همیشه نورافشانی دارد، همیشه فیوضاتش جاری است، منتها شما خودتان را باید در معرض قرار دهید؛ در معرض نور آن خورشید عالم تاب قرار گیرید تا زنده شوید.

مرحوم آقای حدّاد رضوان الله علیه می فرمود: خدا یک پارچه نور است، یک پارچه رحمت است. باید ما با اعمالمان از آن نور بهره ببریم، أمّا آمدیم در زیرزمین و پرده ها را هم کشیدیم و تاریک شد، این تاریکی از خورشید است؟ یا نه از خودمان است؟ از نفس خودمان است!

یاد دائمی پروردگار

پس باید متذکّر پروردگار بود، باید به یاد او بود. برای اینکه ما به مقام عبودیت برسیم، برای اینکه آن جذبه ها و نفحات الهی شامل

حالمان شود، باید بیشتر به یاد او باشیم، بلکه باید همیشه به یاد او باشیم. مگر نمی شود که همیشه به یاد او باشیم؟ نمی شود ما تنزل نکنیم؟ شما در حینی که دارید مطالعه می کنید به یاد خدا باشید، در حینی که مباحثه می کنید به یاد خدا باشید، در بازار هستید به یاد خدا باشید، با مشتری هستید باز به یاد خدا باشید، جنس می خرید به یاد خدا باشید؛ رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ.^۱

أَدُلُّ الدَّلِيلَ عَلَى إِمْكَانِ شَيْءٍ وَقُوعُهُ.^۲ این امر واقع شده پس حتماً ممکن است. خداوند می فرماید: رَجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ. «مردانی هستند که نه تجارتی و نه بیعی آنها را از یاد خدا غافل نمی کند، آنها را به لهُو و نمی دارد.» پس می شود. چرا ما از آن مردها نباشیم؟ باید آستین ها را بالا زد و وارد میدان شویم.

یکی از آقایان خدمت آقای حدّاد عرض کرده بود: آقا من بازار می روم، خیلی خسته می شوم، خیلی ناراحت می شوم. فرمودند: شما با خدا معامله کن! غیر را نبین! به خدا بفروش، از خدا بخر. چقدر شیرین است! چه شیرینی از این بالاتر! به خدا بدهد و از خدا بگیرد.

خدا قدرت دهد، بُنیه دهد، عشق خودش را بدهد، عمل خالص عنایت بفرماید. همه باید دعا کنیم که آن خدای کریم عنایت کند و باید از او بخواهیم، منتها ما باید تکان بخوریم و از او هم مدد بگیریم. و اگر به ما دادند همه را از ناحیه او ببینیم! از ناحیه خودمان نبینیم!

۱. صدر آیه ۳۷، از سورة ۲۴: النور.

۲. «بهترین دلیل بر امکان هر چیز، وقوع آن است.»

چه قدرتی داریم؟ چه چیزی داریم؟ هیچ نداریم؛ نه علم داریم، نه قدرت داریم، نه حیات داریم. آنچه هست همه مظاهر اوست و ما اینها را به یدک می کشیم و به زور به خود چسبانده ایم، غضب و دزدی کردیم و به خودمان تهمت زدیم، تهمت هستی!

مرحوم رضی الدین آرتیمانی در ساقی نامه چه زیبا می فرماید:
 خدا را به جان خراباتیان کزین تهمت هستی ام وارهان
 به میخانه وحدتم راه ده دل زنده و جان آگاه ده^۱
 ما هستیم؟! ما که هستیم؟ ما را از این تهمت هستی نجات بده!
 هستی مال توست. تکانی بخوریم و بیشتر به یاد او باشیم! **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا**^۲

به یک نماز صبح که بلند می شویم و بعد دوایست یا پانصد یا هزار مرتبه یا کمتر یا بیشتر ذکر یونسیه یا تهلیل یا ذکر دیگر می گوئیم، به این اکتفا نکنید؛ **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا**. «ای کسانی که ایمان آورده اید یاد خدا کنید، زیاد زیاد.» **ذِكْرًا كَثِيرًا**، نه در یک مقطع خاص و یک زمان خاص.

همیشه مؤمن باید به یاد او باشد، همیشه به عشق او باشد، به عشق او زنده باشد، به عشق او کار انجام دهد! هرچه کرم او اقتضا کند. ما باید کاسه های بزرگ ببریم تا ان شاء الله آشهای زیاد بگیریم؛ ان شاء الله.
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

۱. تذکره میخانه، ص ۹۲۶.

۲. آیه ۴۱، از سوره احزاب: ۳۳.

مجلس صد و بیست و پنجم

اسرار ابتلاء مؤمن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

روایاتی درباره شدت ابتلاء مؤمن

بسیاری از کتب روایی مثل *اصول کافی* و *بحار الأنوار* بابی را به عنوان «شدت ابتلاء مؤمن» اختصاص داده‌اند^۲ که بنا به این روایات خداوند مؤمن را در این عالم به بلاهای گوناگون مبتلا می‌کند و شدت بلا به قدر شدت و قوت و قدرت ایمان است.

از امام محمدباقر علیه السلام روایت شده است که: *إِنَّمَا يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ فِي الدُّنْيَا عَلَى قَدَرِ دِينِهِ*^۳ «به هر مقداری که ایمان انسان قدرت و قوت داشته باشد به همان میزان ابتلائاتی که خداوند مؤمن را به آن

۱. این جلسه در تاریخ هفتم محرم الحرام ۱۴۲۳ برگزار گردیده است.

۲. *الکافی*، ج ۲، ص ۲۵۲؛ و *بحار الأنوار*، ج ۶۴، ص ۱۹۶. (باب شدت ابتلاء

المؤمن)

۳. *الکافی*، ج ۲، ص ۲۵۳.

مبتلا می‌کند شدیدتر می‌شود.» کما اینکه در روایت داریم: کسی که ایمانش ضعیف است، خداوند او را زیاد مبتلا نمی‌کند، زیاد گرفتارش نمی‌نماید؛ نه در مالش، نه در جسدش، و نه گرفتاری‌های خارجی؛ چون همه چیز دست خداست، و خداوند بر اساس حکمت خویش بلا را کم یا زیاد قرار می‌دهد.

علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که: **إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَلَا مَثْلَ^۱.**

از نظر سندی، این روایت به جهت ابراهیم بن هاشم «حسنه» است. البته برخی از علماء رجال ادعا کرده‌اند روایتی که ابراهیم بن هاشم در سند آن باشد، «صحیحه» است؛ و صحیح هم همین است، زیرا ابراهیم بن هاشم قمی از بزرگان بوده و پدر علی بن ابراهیم قمی است و فقیهی جلیل‌القدر می‌باشد.

گرچه در کتب رجالی لفظاً و به صراحت او را توثیق و تجلیل نکرده‌اند، ولی می‌گویند: آن قدر ابراهیم بن هاشم جلیل‌القدر است که لازم بلکه صحیح نبوده که او را توثیق کنند، توثیق مثل ابراهیم بن هاشم مثل این است که کسی بخواهد مرحوم آیه الله بروجردی را که در عدالت ایشان هیچ شکّی نیست توثیق کند.

می‌گویند: این خلاف شأن ایشان است، چون عدالت ایشان **أَظْهَرُ مِنَ الشَّمْسِ** است و مقام و منزلت این بزرگوار به قدری است که

احتیاج به توثیق ندارد و نیازی نیست که بگوئیم ایشان عالم خوبی بوده‌اند؛ بلکه توثیق از منزلت ایشان می‌کاهد.

دربارهٔ ابراهیم بن هاشم هم همین را می‌گویند؛ یعنی این بزرگوار شخصیتی بوده که نیازی به توثیق نداشته و لذا بسیاری از علما قائل به صحت روایاتی هستند که از ایشان نقل شده است و تعبیر «حَسَنَةٌ كَالصَّحِيحَةِ» را برای این روایات به کار می‌برند؛ یعنی حسنه‌ای است که مثل صحیح‌ه می‌ماند.

بله! امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: **إِنَّ أَشَدَّ النَّاسِ بَلَاءَ الْأَنْبِيَاءِ، ثُمَّ الَّذِينَ يَلُونَهُمْ، ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ.** «شدیدترین مردم از حیث ابتلائات، پیغمبران هستند، سپس کسانی که به ایشان نزدیک‌اند و در درجهٔ بعد از ایشان قرار دارند، یعنی اوصیاءشان، و سپس مؤمنینی که از حیث ایمان به آنها شبیه‌ترند و همین‌طور بیائید پائین.»

ابتلائات مؤمن به میزان قوت و قدرت ایمان اوست. هرکه بامش بیش برفش بیشتر؛ هرکس ایمانش بیشتر بوده و بهرهٔ بیشتری از خدا می‌برد، ابتلائش هم در این عالم بیشتر است.

در روایت دیگری هست که: اصحاب خدمت امام صادق علیه‌السلام نشسته بودند و صحبت از بلاء و ابتلائاتی که خداوند به مؤمن اختصاص داده است به میان آمد حضرت فرمودند: از رسول خدا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّم سؤال شد که: **مَنْ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً فِي الدُّنْيَا؟** «چه کسانی بلایشان در دنیا از همه بیشتر است؟»

رسول اکرم فرمودند: **النَّبِيُّونَ ثُمَّ الْأَمْثَلُ فَالْأَمْثَلُ. وَ يُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بَعْدَ عَلَى قَدْرِ إِيْمَانِهِ وَ حُسْنِ أَعْمَالِهِ؛ فَمَنْ صَحَّ إِيْمَانُهُ وَ حَسَنَ**

عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاءُهُ، وَ مَنْ سَخُفَ إِيمَانُهُ وَ ضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاءُهُ.^۱

«پیغمبران و بعد از پیغمبران هرکسی که در ایمان و عمل صالح به ایشان شبیه تر است. و در رتبه بعد، مؤمن به مقدار ایمان و عمل صالحی که دارد مبتلا می شود (و خداوند برای او بلا را هدیه می آورد). پس هرکس ایمانش صحیح و راسخ بوده و عملش خوب باشد بلاهایش زیاد می شود، و هرکس ایمانش سخیف و سست بوده و عملش هم ضعیف و کم باشد بلائش کمتر است.»

جواب یک سؤال و شبهه

گاهی وقت ها برخی از عوام مردم از خدمت مرحوم علامه والد رضوان الله تعالی علیه سؤال می کردند که: چرا کشورهای اروپائی و افرادی که دین و ایمان ندارند، در ناز و نعمت زندگی می کنند؛ نه مشکلی دارند، نه دردی می فهمند، نه مرضی دارند، اما ما که به خدا و پیغمبران و معاد ایمان داریم، در انواع بلاها گرفتاریم؟! و چه بسا این موضوع برای افراد ضعیف الایمان ایجاد شک کند که چرا چنین است؟

البته واقعیت این طور نیست که آنها هیچ مشکلی نداشته باشند، آنها هم به انواعی از مشکلات خاص خود دچار هستند و به اشتباه، مردم ما می پندارند که در آنجا همه امور بر وفق مراد است، اما به هر حال در برخی از مسائل از مسلمانان موفق تر بوده و شرائط بهتری دارند.

بخشی از این امر، محصول تلاش و زحمتی است که آنها

۱. همان مصدر.

می‌کشند و کوتاهی‌هائی که مسلمانان در بلاد اسلامی دارند. هرکس در راستای دنیای خود زحمت بکشد خداوند هم به او در همان زمینه امداد می‌فرماید. ولی بخشی از این مشکلات بلاد اسلامی هم از این جهت است که مؤمن باید همیشه مورد ابتلا قرار بگیرد.

عالم دنیا عالم امتحان است. خدا مؤمن را دوست دارد و می‌خواهد با این ابتلائات او را تربیت کند، او را رشد دهد و به کمال برساند، اگر اینها نباشد که رشد نمی‌کند.

رشد و تربیت، در پرتوی ابتلائات

این گیاهانی که در گلخانه پرورش پیدا می‌کنند و باغبان در شدت سرما هوای ملایمی در داخل گلخانه برای آنها فراهم می‌کند و اصلاً سرمائی تحمل نمی‌کنند و نمی‌فهمند سرما چیست، این گیاهان دیگر تحمل باد خزان و تحمل سرما را ندارند، تحمل برف و بوران را ندارند، چرا؟ چون قدرت لازم را ندارند، این ساقه چنین قدرتی پیدا نکرده است.

به أمير المؤمنين عليه السلام (هم پشت سر حضرت و هم به خود حضرت) می‌گفتند: یا علی! تو که نان خشک جوین با نمک می‌خوری، چگونه چنین قدرتی داری؟ آن نان خشک هم مانند نان خشک‌های الآن نبود، نان خشکی بود که حضرت با دست مبارک خودشان نمی‌توانستند بشکنند و از زانوی خود کمک گرفته نان را می‌شکستند، می‌گفتند: تو با چنین غذائی چگونه چنین بنیه‌ای داری؟ اینکه با عقل سازگار نیست!

این معنا با عقل آنها سازگار نبود، چون بدن به مواد غذائی نیاز

دارد، نان جو، آن هم فقط چند لقمه (چون حضرت سیر نمی خوردند) چگونه چنین قدرتی می آورد؟

حضرت مثال زدند به گیاهان و درختانی که در بیابان روئیده می شود که آب چندانی به آنها نمی رسد و بر آنها باد می وزد و خورشید می تابد و سرما و گرما می بینند، نگاه کنید ببینید چه قدر این درختان محکم اند! این درختان با درختانی که در منزل کاشته می شود قابل مقایسه نیست.^۱

مؤمن را که خدا مبتلا می کند و برای او گرفتاری می آورد؛ به نقص عضو و نقص مال مبتلا می فرماید، دزد مالش را می زند، بچه اش مریض می شود، خودش مریض می شود، سرطان به او می دهد، همه اینها موجبات تطهیر نفس از أرجاس و آثام است، خدا می خواهد او را پاک کند.

انبیاء و اولیاء را هم که پاک هستند خدا مبتلا می کند، تا آنها را بالاتر ببرد و رشد دهد و قلب آنها اتساع پیدا کند و وسعت یابد؛ چرا؟ چون باید خدا درون این قلب بیاید، قلبی که خدا می خواهد در آن بیاید باید آن قدر سعه و عظمت داشته باشد که با این مصیبت ها تکان نخورد؛ واقعاً هم اینها تکان نمی خوردند.

۱. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ضمن نامه خود به عثمان بن حنیف می فرمایند: وَكَأَنِّي بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ: إِذَا كَانَ هَذَا قَوْلُ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ وَ مُنَازَلَةِ الشُّجْعَانِ: أَلَا وَ إِنَّ الشَّجَرَةَ الْبَرِيَّةَ أَصْلَبُ عَوْدًا وَ الرِّوَاتِعَ الْخَضِرَةَ أَرْقُ جُلُودًا وَ النَّاتِبَاتِ الْعِدِّيَّةَ أَقْوَى وَ قُوْدًا وَ أَبْطَأُ خُمُودًا. (نهج البلاغة، نامه ۴۵، ص ۴۱۸)

نمونه‌هایی از ابتلائات مرحوم علامه (قده)

مرحوم علامه والد رضوان‌الله تعالی علیه با ماشین یکی از دوستان و رفقا سفر می‌رفتند. راننده در بین حرکت چشمش کمی به خواب می‌رود و ماشین با سرعت به سمت راست و خاکی کشیده می‌شود، راننده تا به خودش آمد پایش را روی ترمز گذاشت و ماشین چپ کرد، آقا هم فرمودند: هیچ‌طور نمی‌شود و ماشین به حال خود برمی‌گردد! ماشین هم چند تا معلق زد و بعد هم همین‌طور صاف به حالت اول برگشت. به آقای راننده هم گفتند: حادثه‌ای که اتفاق افتاد را برای احدی از رفقا بیان نکنید! چون الآن از دنیا رحلت فرموده‌اند من این ماجرا را بیان کردم.

یا در اواخر عمرشان از جائی برمی‌گشتیم و پشت چراغ قرمز ایستاده بودیم که یک ماشین با سرعت بالا آنچنان به ماشین ما کوبید که عقب ماشین جمع شد. با اینکه ماشین ما، پژوی قدیمی و خیلی محکمی بود، ولی آقا هیچ تکانی نخوردند؛ کَأَنَّ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا.^۱ برای اولیاء خدا این ابتلائات چیزی نیست، تکان نمی‌خورند، متأثر نمی‌شوند. به همین منوال آن وقتی که خدا کودک ایشان آقای سید محمدجواد را گرفت ابداً اضطرابی برای ایشان حاصل نشد، با اینکه این بچه را خیلی دوست داشتند.^۲

۱. اقتباس از آیه ۱، از سوره ۷۶: الإنسان؛ «گویا که اصلاً چیز قابل ذکری

نبود.»

۲. مرحوم علامه والد رضوان‌الله علیه در ضمن بیان شواهدی بر عظمت روحی اطفال و انتخاب و اختیار آنها، جریان فوت أخوی: آقای سید محمدجواد ☞

.....

☞ را این چنین بیان می‌فرمایند:

«از جمله أدلّه تجربی و مشاهده غیر قابل تأویل، فوت پسر یازده‌ماهه خود حقیر است به نام سید محمدجواد که در مورّخه نهم صفر یک‌هزار و سیصد و هشتاد هجریّه قمریّه متولّد شد و به مناسبت توسّل به حضرت جواد الاثمه و نیز به واسطه آنکه سه ماه و هفت روز پس از ارتحال استاد عرفان حضرت آیه‌الله حاج شیخ محمدجواد انصاری همدانی رضوان‌الله‌علیه (دوم ذوالقعدة ۱۳۷۹) تولّد یافت، اسم او را سید محمدجواد نهادیم.

بچه‌ای بود بسیار بانور و باصفا و گوئی نور خالص بود که در همان کودکی مشهود بود؛ و بنده به او «مسیح زمان» و «نور خالص» لقب داده بودم.

هنوز راه نمی‌رفت و زبان باز نکرده بود، وی را در قنداقه می‌بستند که چون صبح‌ها از خواب برمی‌خاست بدون آنکه گریه کند یا شیر بخواد و یا سراغ مادرش برود، با همان قنداقه دست و پا زنان به‌سوی من می‌آمد و در دامنم می‌نشست.

باری در منزل احمدیّه دولاب که تازه بدانجا منتقل شده بودیم، بنده مریض شدم به‌گونه‌ای که در داخل خودِ خودِ لوزتین دُمَل درآمده بود و متورّم شده بود، به‌طوری‌که چند روز غذایم منحصر بود به فرنی که برای بچه می‌پختند و چند قاشقی هم حقیر می‌خوردم، و تب من شدید بود و علاوه، مرض، مرض سنگین و از پا درآورنده‌ای بود؛ و من حیث‌المجموع حالم خوب نبود.

در همان روز فوت بچه، یک ساعت به فوت مانده، در اطاق بیرونی در رؤیا دیدم: یک قطعه نور از جانب حضرت عبدالعظیم علیه‌السلام به جانب طهران می‌آید، و در طهران جنگی میان مسلمین و کفّار واقع بود. این قطعه نور آمد و به مسلمین کمک کرد تا بر کفّار فائق شدند. و آن نور همین سید محمدجواد بود.

پس از یک ساعت که بنده‌زاده بزرگ، آقا سید محمدصادق دروس مدرسه و حساب خود را برای رسیدگی نزد حقیر آورده بود و من با او مشغول بودم، دیدم ☞

بر مؤمن ابتلائات زیادی وارد می‌شود، ولی مؤمن در ابتلائات صابر است، هیچ تکانی نمی‌خورد، هرچه ایمانش قوی‌تر و راسخ‌تر باشد صبر و تحملش در بلا بیشتر است، چرا؟ چون سعه صدر پیدا کرده است.

«سید محمدجواد در کنار سنگ حوض نشسته و دارد با آب حوض بازی می‌کند. از جا برخاستم و طفل را بغل کردم و از حیاط به درون اطاق اندرونی نزد مادرش بردم و او مشغول خیاطی بود. و تأکید و سفارش کردم که از طفل نگهداری کنید! این بچه به آب علاقه‌مند است باز سراغ آب می‌رود.

چون به بیرونی آمدم و دنبال دروس بنده‌زاده بزرگ بودم، تحقیقاً پنج دقیقه به طول نینجامیده بود که صدای فریاد مادرش از حیاط بلند شد که: خاک بر سرم، ای وای بچه‌ام مرد! فوراً از اطاق به حیاط آمدم و دیدم تمام شده است. او را فوراً به بیمارستان و تنفس اکسیژن رساندیم سودی نداشت.

خودم او را به منزل برگرداندم و در کنار اطاق بیرونی گذاردم و به مادر و عیال گفتم: حال بچه خوب است. می‌خواستم شبانه او را خودم غسل دهم، آقای حاج هادی ابهری نگذاشت و گفت: آقای حاج محمد اسمعیل غسل دهد و آیه‌الله حاج شیخ صدرالدین حائری آب بریزند. پس از غسل، کفن شد و در قبرستان چهل تن دولاب با تشریفات مفصلی دفن گشت.

شاهد ما از این داستان این است که: اهل بیت ما در اثر این واقعه به شدت متألم شد و می‌سوخت؛ تا روزی که به مسجد قائم می‌آید و قضیه را برای یکی از مخدّرات مأمومات مسجد بیان می‌نماید، او که نامش فاطمه خانم است به ایشان می‌گوید: تأسف بر فوت او مخور! زیرا من خواب دیدم که کوهی بر سر آقا (بنده) می‌خواهد خراب شود و آقا در زیر کوه خوابیده است؛ این فرزند آمد و در مقابل کوه ایستاد و دست‌های خود را حمایل کرد و کوه را نگهداشت از آنکه فرو بریزد.» (روح‌مجرّد، ص ۹۶ و ۹۷)

ولی هرچه ایمان ضعیف‌تر باشد تحمل انسان کمتر و جزع و فزعش بیشتر است. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: **إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمِ الْبَلَاءِ وَ مَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ**.^۱ «همانا اجر عظیم با بلاء عظیم است و خداوند قومی را دوست ندارد مگر اینکه آنها را مبتلا می‌کند.»

طلب عافیت، و عدم درخواست بلاء و امتحان

البته انسان باید همیشه و در همه امور، من جمله در این ابتلائات، از خداوند طلب عافیت کند! خدایا! آن بلاء و ابتلائی که به ما می‌دهی به اندازه تحمل ما باشد، نه به اندازه آن بلاهائی که به امیرالمؤمنین داده‌ای! گاهی وقت‌ها برای انسان حالتی پیدا می‌شود و می‌گوید: می‌خواهیم اجر زیادی ببریم پس خدایا! ما را هم به همان ابتلائی که امیرالمؤمنین علیه‌السلام داشتند مبتلا کن! تا ما هم به آن مقامات برسیم. نه! این درست نیست؛ خداوند بلا را به اندازه ظرفیت بدهد، اگر بلا سنگین باشد انسان را می‌شکند، درختی که جوان است با یک باد خزان شکسته می‌شود و تحمل ندارد. بلایا کشش می‌خواهد، بلا قدرت و قوت می‌خواهد. از خدا بخواهیم که خدایا! به ما توفیق بده، قدرت و بنیه بده! انسان باید از خدا بخواهد اگر بلا هم می‌دهی بلا را با عافیت بده. همیشه مرحوم علامه والد می‌فرمودند: از خدا نخواهیم که خدایا! ما را امتحان کن! اگر خواست امتحان کند و اگر هم خواست امتحان

نکند؛ از خدا بخواهیم که اگر امتحان می‌کند با عافیت امتحان کند.
لازمه تکامل امتحان است؛ أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا
ءَامَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ.^۱ «آیا مردم چنین گمان کرده‌اند که به مجرد آنکه
بگویند: ما ایمان آورده‌ایم، یله و رها شده و دیگر ایشان آزمایش
نمی‌شوند؟» ولی اینکه از خداوند بخواهیم که ما را امتحان سختی کن یا
در این برهه از زمان امتحان نما، باید از چنین درخواست و سؤالی بر
حذر باشیم.

مرحوم آقای انصاری رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمود: انسان باید
از جایی که ابتلا هست فرار کند، نه اینکه خودش را در دامن ابتلائات و
بلا یا بیندازد. باید فرار کند، البتّه در صورتی که فرار در اختیار او باشد، أمّا
اگر امر الهی و قضاء و قدر او تعلق گرفت که انسان را امتحان کند، دیگر
مفری نیست؛ وَ لَا يُمْكِنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكْمَتِكَ؛^۲ «نمی‌شود از قضاء و
قدر الهی فرار کرد.»

ابتلاء مؤمن در دنیا و تفقد خداوند از او

در روایت دیگر است که: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَيَتَعَاهَدُ الْمُؤْمِنَ
بِالْبَلَاءِ كَمَا يَتَعَاهَدُ الرَّجُلُ أَهْلَهُ بِالْهَدِيَّةِ مِنَ الْغِيَّةِ.^۳ «خداوند
تبارک و تعالی به واسطه بلا با مؤمن تجدید عهد نموده و به او سرکشی
می‌کند؛ همان‌طور که مردی که مدّتی غائب بوده و به منزل برمی‌گردد با

۱. آیه ۲، از سوره ۲۹: العنکبوت.

۲. مفاتیح‌الجنان، ص ۶۳. (دعای کمیل)

۳. الکافی؛ ج ۲، ص ۲۵۲.

هدیه از خانواده‌اش تفقد می‌نماید.»

هرکس ایمان دارد باید بلا را به جان بخرد، زیرا از ناحیه پروردگار است.

علی بن هاشم از پدرش ابراهیم بن هاشم با واسطه از امام صادق علیه السلام نقل می‌کنند که: **لَمْ يُؤْمِنْ اللَّهُ الْمُؤْمِنَ مِنْ هَازِهِ الدُّنْيَا وَ لَكِنَّهُ ءَامَنَهُ مِنَ الْعَمَى فِيهَا وَ الشَّقَاءِ فِي الْآخِرَةِ**.^۱ «هزاهز» به معنای فتن و بلایائی است که انسان را تکان می‌دهد. «خداوند مؤمن را از فتن و بلایا ایمن ننموده است، و لکن خداوند مؤمن را از کوری در دنیا و شقاوت در آخرت در امان قرار داده است.»

مؤمن در دنیا به کوری مبتلا نمی‌شود، البته کوری دل، نه کوری چشم، و إلا مؤمن چه بسا در دنیا کور باشد؛ مگر ابوبصیر نابینا نبود که خدمت امام باقر یا امام صادق علیهما السلام در کنار خانه خدا عرض کرد: **چقدر حاجیان زیادند و چقدر ضجّه و ناله می‌زنند؛ يَا مَوْلَايَ! مَا أَكْثَرَ الْحَجِيجَ وَ أَكْثَرَ الضَّجِيجَ! حضرت فرمودند: مَا أَقَلَّ الْحَجِيجَ وَ أَكْثَرَ الضَّجِيجَ!** «چقدر حاجیان کمند و ضجّه و ناله بسیار است.»

بعد فرمودند: ای ابابصیر! می‌خواهی بینا شوی و خودت ببینی؟ عرض کرد: بله، یابن رسول الله! حضرت دست مبارک خود را به چشمان او کشیدند و او بینا شد، دید بیشتر افرادی که در حال طواف خانه خدا هستند به صورت حیوانات (به صورت خوک، میمون و...) هستند.^۲

۱. همان مصدر، ص ۲۵۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۶، ص ۲۶۱.

اگر حضرت همان دستی که به چشمان اُبی بصیر کشیدند، به چشمان ما بکشند ما هم دور خانه خدا همان چیزی را که اُبو بصیر دید مشاهده می‌کنیم، چون بیشتر کسانی که حج انجام می‌دهند اهل تسنن هستند و ولایت اُمیرالمؤمنین علیه‌السلام را ندارند و میان آنها انسانها کم‌اند؛ مثل بعضی از مستضعفین آنها که اگر به صورت انسان هم باشند بسیار ضعیف‌اند. شیعیان اُمیرالمؤمنین علیه‌السلام نیز در اقلیت‌اند و در میان شیعیان هم آنهایی که به صورت انسان می‌باشند نادرند.

در برخی از روایات آمده است: بعد از اینکه بینا شد، حضرت فرمودند: ای اُبابصیر! می‌خواهی به این حالت باقی باشی و چشمانت بینا باشد ولی در آخرت حسابت با خداوند باشد (و از ما بهره‌ای نداشته باشی و مورد شفاعت ما قرار نگیری) یا اینکه به حال اوّل برگردی و در این صورت من بهشت را برای تو ضمانت می‌کنم؟ عرض کرد: نه! من می‌خواهم به حال اوّل برگردم، آخرت را می‌خواهم!^۱ حضرت دوباره دست مبارک خود را به چشمان او کشیدند و او دوباره نابینا شد.

پس نابینائی ظاهری برای مؤمن مذموم نیست، بلاء و ابتلا بوده و ممدوح است و اینکه حضرت می‌فرمایند: وَلَكِنَّهُ ءَامَنَهُ مِنَ الْعَمَىٰ فِيهَا، یعنی: «خداوند مؤمن را در دنیا از کوری دل در امان قرار می‌دهد.»

و از جمله احادیثی که بر این معنا دلالت می‌کند، روایتی است که از امام باقر علیه‌السلام نقل شده که فرمودند: إِذَا أَحَبَّ اللَّهُ عَبْدًا نَظَرَ إِلَيْهِ فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ أَتَحَفَّهُ مِنْ ثَلَاثَةٍ بِوَاحِدَةٍ: إِمَّا صُدَاعٍ وَ إِمَّا حُمَّى وَ إِمَّا

۱. همان مصدر، ج ۲۷، ص ۳۰.

رَمَدِ ۱.

«هروقت خدا بنده‌ای را دوست داشته باشد به او نظر مرحمت می‌کند، وقتی خدا به او نظر کرد، یکی از این سه تحفه را به او می‌دهد: یا سردرد به او می‌دهد، یا تب می‌کند و یا چشمانش را رم‌دار می‌کند.»
«رم‌د» درد و ورم چشم است؛ یعنی خداوند به او درد چشم می‌دهد.

ابتلاء مرحوم قوچانی (قدّه) به نایبائی

مرحوم آیه‌الله حاج شیخ عباس قوچانی هم در اواخر عمر، چشمانشان ضعیف شده بود، در همان اواخر عمر که وعده فتح باب به ایشان از سوی مرحوم قاضی رضوان‌الله تعالی علیه و رحمة‌الله علیه رحمةً واسعةً و رفع‌الله درجته داده شده بود.

إن شاء الله خداوند در این روزهای شریف درجات مرحوم علامه والد، مرحوم آقای حدّاد، مرحوم حاج سید احمد کربلائی، مرحوم آخوند ملا حسین‌قلی همدانی و همه اولیاء الهی را بالا ببرد و بیشتر از آنچه می‌خواستند به آنها بدهد.

ما درباره محمد و آل محمد صلوات الله علیهم می‌گوئیم: **اللَّهُمَّ ارْفَعْ دَرَجَتَهُمْ**. «خدایا! درجه محمد و آل محمد را بالا ببر!» پس برای اولیاء که در ظلّ عنایات پیغمبر و آل پیغمبر هستند، به طریق اولی باید چنین دعائی بکنیم؛ خدایا! درجه ایشان را بالا ببر!
نقل شده است که: مرحوم قاضی رضوان‌الله تعالی علیه به مرحوم

آیه‌الله قوچانی فرموده بودند که: خداوند در آخر عمر که تنها می‌شوید و از خانواده و فرزندان جدا می‌گردید برای شما فتح باب می‌نماید. ایشان چند ماه به آخر عمرشان، در ضمن نامه‌ای به مرحوم علامه والد نوشته بودند که: دو سال و اندی است که تنها هستم و طلیعه فتح باب و مقدمات کمال انقطاع برایم حاصل شده است!

ایشان خیلی صادق و خیلی صحیح‌العمل و صادق‌اللسان بودند. آقا این نامه را به ما نشان دادند؛ خطوط نامه توی هم رفته بود.^۱ ایشان از جهت چشم هم آسیب دیده بودند و ظاهراً در اواخر عمر چشم ایشان به کلی نابینا شده بود.

پس این ابتلائات ممدوح است و اگر خداوند صلاح بداند چشم مؤمن را می‌گیرد و او را نابینا یا رمددار می‌کند. ابتلائات برای مؤمن است و خداوند او را از بلا یا و هزاهز دنیا ایمن نمی‌کند؛ و لَكِنَّهُ ءَامَنَهُ مِنَ الْعَمَىٰ فِيهَا وَ الشَّقَاءِ فِي الْآخِرَةِ. «و لکن مؤمن را از دو امر ایمن می‌دارد: یکی کوری باطن در دنیا و دیگری شقاوت در آخرت.» مؤمن در آخرت سعید است و خداوند شقاوت آخرت را به او نمی‌دهد.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: لَوْ يَعْلَمُ الْمُؤْمِنُ مَا لَهُ فِي الْمَصَائِبِ مِنَ الْأَجْرِ لَتَمَنَّى أَنْ يُقْرَضَ بِالْمَقَارِضِ.^۲ «اگر مؤمن می‌دانست در این ابتلائات چه اجر و قربی نزد خدا پیدا می‌کند، هر آینه تمناً و آرزو می‌کرد بدنش در دار دنیا با قیچی تکه‌تکه می‌شد!»

۱. رجوع شود به: نور مجرّد، ج ۱، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۴، ص ۲۴۰.

ابتلائات برخی از انبیاء علیهم السّلام

انبیاء را ببینید! خداوند چه ابتلائاتی در این عالم به ایشان داده است؛ سر حضرت یحیی را بریدند! بدن حضرت زکریّا را ازّه کردند! بدن انبیاء و مؤمنین را ازّه می‌کردند و ایشان را می‌کشتند. بنی‌اسرائیل در یک روز قبل از طلوع آفتاب هفتاد پیغمبر را کشتند و بعد هم برگشتند در مغازه‌هایشان را باز کردند؛ کَانَ لَمْ یَكُنْ شَيْئًا مَذْكُورًا. مثل اینکه هیچ اتفاقی نیفتاده است.^۱ خدا هم بر این ابتلائات عظیم ناظر است.

ابتلائات عظیم امام حسین علیه السّلام

در صحنه عاشورا امام حسین علیه السّلام چه ابتلائاتی دیدند! قبل از روز عاشورا، و در شب و روز عاشورا، و حوادث بعد از آن روز! این إسارت کمتر از ابتلائات روز عاشورا نبود! نفس شریف حضرت امام حسین علیه السّلام چه نفسی است! چه سعه‌ای دارد! این همه ضربه! واقعاً ضربه است. این همه ضربات بر ایشان وارد می‌شود ولی هیچ تکان نمی‌خوردند. وقتی قاسم بن الحسن برادرزاده حضرت که نوجوانی سیزده ساله

۱. حضرت سیّد الشهداء علیه السّلام در گفتگوی خود با عبد‌الله بن عمر می‌فرمایند: أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؟! أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا، ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبْعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كَأَنَّ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا؟! (اللهوف، ص ۳۱ و ۳۲)

بود؛ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ «هنوز به سنّ بلوغ نرسیده بود»، پیش حضرت آمد تا اجازه بگیرد، حضرت چه کردند؟ در تاریخ دارد که این دو بزرگوار این عمو و برادرزاده، همدیگر را بغل نموده و معانقه کردند، وَ جَعَلَا يَبْكِيَانِ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا^۱ «آن قدر گریه کردند که هر دو از حال رفتند.»

این ضربه نیست؟! از حال رفتند! می‌خواهد از حضرت اذن بگیرد به او اذن نمی‌دهند. اگر به میدان رفتن قاسم بن الحسن برای حضرت عادی بود که در وهله اول به او اذن می‌دادند و می‌گفتند: به میدان برو!

سخت است! باید آن قدر بیفتد و پای حضرت را ببوسد، دست حضرت را ببوسد؛ فَلَمْ يَزَلْ يُقَبِّلُ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ، تا اینکه از آقا اذن بگیرد. یا وقتی قنداقه علی اصغر را به حضرت دادند؛ ناولینی وَلَدَى الصَّغِيرِ حَتَّى أَوْدَعَهُ^۲ «ای زینب! طفل شیرخوار مرا بیاور تا با او وداع کنم!» حضرت سر را پائین می‌آورند تا فرزندشان را ببوسند که همان جا تیر حرمه آمد و طفل در دستان حضرت جان داد.

این برای حضرت چقدر سخت و ناگوار است؟! تا اینکه از جانب حضرت حق خطاب می‌رسد: دَعَهُ يَا حُسَيْنُ! فَإِنَّ لَهُ مَرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ^۳ «این فرزند را رها کن! برای او دایه‌ای در بهشت قرار دادیم.» أمّا

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۳۴.

۲. اللّهوف، ص ۱۱۷.

۳. تذکرة الخواص، ص ۲۵۲.

حضرت تکان نمی خورند؛ یعنی این طور نیست که مصیبت، آن حضرت را بشکند و سست شده و خود را ببازند.

یا وقتی حضرت علی اکبر اذن میدان می گیرند و به میدان می روند، حضرت أباعبدالله علیه السلام محاسن مبارک خود را به سمت آسمان گرفته عرضه می دارند: بارپروردگارا! ما هر وقت مشتاق زیارت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم می شدیم به این جوان نگاه می کردیم، زیرا این جوان در صورت و سیرت و گفتار شبیه ترین مردم به رسول توست؛ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنَاطِقًا بِرَسُولِكَ.

سپس حضرت عمر سعد را نفرین کردند؛ يَا بَنَ سَعْدٍ! قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي. «ای فرزند سعد! خداوند رحم و قرابت را قطع کند، چنانکه تو با من قطع رحم کردی و حرمت خویشاوندی من را با رسول خدا نگه نداشتی.»

اینها همه مشکلات حضرت است، مشکلاتی که حضرت با جان و دل تحمل کردند. علی اکبر به میدان می رود و صدوبیست نفر از ابطال را به خاک هلاکت انداخته خدمت حضرت برمی گردد و عرضه می دارد: يَا أَبَه! الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَ ثَقُلَ الْحَدِيدُ أَجْهَدَنِي؛ فَهَلْ إِلَى شَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ؟^۱ «ای پدر! عطش مرا کشته و سنگینی زره مرا به سختی انداخته؛ آیا راهی هست که جرعه ای آب بنوشم؟» چنین فرزندی از چنین پدری تقاضای جرعه ای آب می کند و آبی نیست که حضرت به او بدهند، چقدر برای ایشان ناگوار است!

۱. بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۴۳.

عنایت خاصّ خداوند به سیدالشهداء علیه السلام

آن وقت خدا به امام حسین چه حرم و بارگاهی می دهد! روزی امام صادق علیه السلام مریض می شوند، به یکی از اصحاب که عازم زیارت امام حسین علیه السلام است و جهی پرداخت می کنند که در آنجا برای حضرت دعا کند، زیرا دعا تحت قُبّة الحسین علیه السلام مستجاب است.^۱

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا هرچه داشت در راه خدا داد و خدا هم آنچه داشت به امام حسین علیه السلام داد؛ لذا وقتی پدر بزرگوارشان امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ صفین می رفتند، به زمین کربلا که رسیدند از استر فرود آمدند و مقداری از خاک را برداشته بوئیدند و گریستند!

بعد فرمودند: **مُنَاخُ رِكَابٍ وَ مَصَارِعُ عَشَاقٍ شُهَدَاءَ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ**.^۲ «اینجا محلّ فرود آمدن مرکبها و به خاک افتادن و شهادت عاشقان خداست، شهدائی که هیچ یک از

۱. ابن فهد حلی (ره) روایت می کند که: وَ رُوِيَ أَنَّ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصَابَهُ وَجَعٌ فَأَمَرَ مَنْ عِنْدَهُ أَنْ يَسْتَأْجِرُوا لَهُ أَجِيرًا يَدْعُو لَهُ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَخَرَجَ رَجُلٌ مِنْ مَوَالِيهِ فَوَجَدَ آخَرَ عَلَى الْبَابِ فَحَكَى لَهُ مَا أَمَرَ بِهِ، فَقَالَ الرَّجُلُ: أَنَا أَمْضِي لَكِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ وَ هُوَ أَيْضًا إِمَامٌ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ فَكَيْفَ ذَلِكَ؟

فَرَجَعَ إِلَى مَوْلَاهُ وَ عَرَفَهُ قَوْلَهُ، فَقَالَ: هُوَ كَمَا قَالَ، لَكِنَّ مَا عَرَفَ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى بِقَاعًا يُسْتَجَابُ فِيهَا الدُّعَاءُ؛ فَتِلْكَ الْبَقْعَةُ مِنْ تِلْكَ الْبِقَاعِ. (عُدّة الدّاعی، ص ۵۷)

۲. بحار الأنوار، ج ۴۱، ص ۲۹۵.

سابقین از آنها پیشی نگرفته و هیچ یک از لاحقین هم به آنها نمی رسند.»

لَا أَضْحَكَ اللَّهُ سِنَّ الدَّهْرِ إِنْ ضَحِكَتْ

وَأَلْ أَحْمَدَ مَظْلُومُونَ قَدَقُهِرُوا

مُشَرَّدُونَ نُفُوا عَنْ عُقْرِ دَارِهِمْ

كَأَنَّهُمْ قَدْ جَنَوْا مَا لَيْسَ يُغْتَفَرُ^۱

خدایا! به مظلومیّت أباعبدالله الحسین علیه السلام در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل بفرما! چشمان رمدمدار ما را به جمال ایشان روشن و منور بگردان! ما را از اصحاب خاصّ ایشان قرار بده! ایشان را از ما راضی و مسرور بدار!

بارپروردگارا! مرضای همه رفقا، مرضای همه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام، مرضای ظاهری و باطنی ما را به لطف و کرمّت شفا ببخش! اموات این جمع، اموات همه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام غریق رحمت و اسعّه خویش بفرما!

بارپروردگارا! بر درجات مرحوم علامه والد، مرحوم آقای حدّاد، مرحوم آقای قاضی، مرحوم آقا سید احمد کربلائی و همه اولیاء خدا از ماضین، بیفز!

بارپروردگارا! نور ما را به اتمام برسان! بارپروردگارا! آنی و کمتر از آنی ما را از خودت و اولیاء خودت جدا مفرما! بارپروردگارا! از آن

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۶۶؛ «خداوند دندان روزگار را به خنده آشکار نکند اگر بخواهد بخندد، درحالی که به آل پیامبر ستم شده و مظلوم گردیده اند، همه از خانه و کاشانه اصلی خود رانده شده که گوئی از آنان فساد و جنایتی سر زده است که قابل بخشش نیست.»

شرابه‌ای بهشتی که به اولیاء خودت چشاندی به همه ما هم بچشان!
خداوندا! همه حوائج شرعیّه ما را به منصّه اجابت برسان!
اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم والعن عدوهم

مجلس صد و بیست و ششم

استفاده از علم و توجه به خداوند

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله تبارك وتعالى:

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنْ
 الْحَقِّ.^۱ «آیا هنوز وقت آن نرسیده است که دلهای آنان که ایمان آورده‌اند
 به ذکر خدا خاشع شود و در برابر آنچه از حق نازل شده است فروتن و
 تسلیم باشند؟»

غنیمت شمردن اوقات عمر

تا انسان در سعه و رخاء است قدر این نعمت را نمی‌داند و توجه
 ندارد، ولی وقتی که در ضیق و تنگنا قرار گرفت آن وقت قدر رخاء را
 می‌داند و قدر سعه را می‌فهمد. تا انسان در فقر قرار نگرفته قدر غنا را
 نمی‌داند. تا انسان در مرض واقع نشده قدر صحت و عافیت را نمی‌داند

۱. قسمتی از آیه ۱۶، از سوره ۵۷: الحديد.

و تا انسان در پایان عمر قرار نگرفته و آرزو و امید بقاء عمر را دارد، قدر اوقات خود را نمی‌داند، واقعاً نمی‌داند و اوقات خود را به بطلالت گذرانده و هباءً منثوراً می‌کند و از آن استفاده نمی‌نماید.

أما اگر به همین آقا بگویند: آقا شما یک ساعت دیگر بیشتر حیات نداری! در این یک ساعت چه می‌کند؟ اگر مؤمن بالله باشد، اگر شیعه امیرالمؤمنین علیه‌السلام باشد، می‌گوید: یک ساعت داریم، برویم بچسبیم به آخرتمان. و اگر اهل دنیا باشد حسرت می‌خورد و ناراحتی می‌کند، ضربان قلبش بالا می‌رود، و نهایت امر این است که امور دنیائی خود را اصلاح می‌کند.

هر مؤمنی باید خودش را این‌طور ببیند، چون نمی‌داند که آیا یک ساعت دیگر زنده است یا نه؟ من الآن از کجا بدانم یک ساعت دیگر زنده باشم؟ از کجا؟ کدام تضمینی هست که یک ساعت دیگر من بقاء داشته باشم؟ فقط روی هواست، روی هوا دارد می‌رود. چطور امید بقاء دارم؟ از کجا یک ساعت دیگر سکنه نکنم؟ از کجا یک ساعت دیگر تصادف نکنم؟

با خود می‌گوید: جوانم، شادابم و هنوز فرصت دارم. چون نوعاً جوانها تا پنجاه یا شصت سال با مقداری کم و زیاد عمر می‌کنند، پس بنابراین حالا ما خیلی فرصت داریم، إن شاء الله کارهای آخرتمان را بعداً انجام می‌دهیم.

نه، این‌طور نیست؛ به کسی ضمانت نداده‌اند تا پنجاه شصت سالگی زنده بماند و چه بسا افرادی که در همان جوانی از دنیا رفته‌اند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرماید: إِنَّ عُمْرَكَ وَقْتُكَ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ؛ ما

فَاتَ مَضَىٰ وَ مَا سَيَأْتِيكَ فَأَيْنَ؟ قُمْ فَاغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ.^۱

«همانا عمر تو همان وقتی است که در آن به سر می‌بری. آنچه از دست رفته، گذشته است و آنچه بعداً می‌آید کجاست؟ پس برخیز و فرصت حال را که بین گذشته و آینده است غنیمت دان!»
مؤمن باید فرصت را غنیمت بداند؛ همان آنی را که در آن قرار دارد غنیمت بداند، قبلی‌ها که رفته و فاتحه‌اش خوانده شده است و بعدش هم که معلوم نیست بیاید. همان آنی که الآن هست، همان آن متوجه خدا باشد، همان آن دلش را به خدا بدهد.

ذکر و توجه قلبی

بهترین توجه و بهترین ذکر همان توجه قلبی است. انسان قلبش متوجه پروردگار باشد. ذکر لسانی بسیار مطلوب است، بسیار خوب است، در صورتی که قلب همراهش باشد.
اما اگر توجه قلبی همراه ذکر لسانی نباشد یک لقلقه لسانی بیش نیست. نمازی که بدون توجه باشد صرف إسقاط تکلیف است. عمده آن حالت تذلل قلب است. ذلت، مسکنت و خشوع باید در قلب حاصل شود.

أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ. «آیا برای افرادی که ایمان آورده‌اند وقت آن نرسیده که قلبشان به یاد خدا و آنچه از حق نازل شده خاشع شود و ذلیل گردد؟» و حالت

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۲۲۲.

مسکنت و انکسار، به جهت یاد خدا، برایشان حاصل شود و همه پذیرای یاد خدا باشند؟

قلب باید خاشع به ذکر خدا باشد. نه تنها جوارح باید در نماز و در عبادت خاشع بوده و حالت ذلّت و مسکنت به خودش داشته باشد بلکه این خشوع باید در قلب هم باشد. یک وقت انسان نماز می خواند، ولی از روی تکبر و بدون حضور قلب می خواند، ولی یک وقت نماز می خواند و خدا را بالای سر خود می بیند و عظمت پروردگار او را خاشع می کند.

مانند نمازی که أمير المؤمنين عليه السلام می خواندند، یا نمازی که امام حسن و امام زين العابدين عليهما السلام می خواندند که بدنشان می لرزید. امام با آن عظمت وضو می گیرد، بدنش می لرزد، نماز که می خواند، مثل یک چوب خشک می شود، بدون هیچ تحرّکی.^۱

۱. ابن أبي جمهور أحسانی (ره) نقل می کند که: أَنْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا حَضَرَ وَقْتُ الصَّلَاةِ يَتَمَلَّلُ وَيَتَزَلُّ وَيَتَلَوَّنُ فَقِيلَ لَهُ: مَا لَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! فَيَقُولُ: جَاءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ وَقْتُ أَمَانَةِ عَرَضَهَا اللَّهُ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَأَيُّنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا.

و فی حدیث آخر عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّهُ كَانَ إِذَا حَضَرَ الْوُضُوءَ [لِلْوُضُوءِ] أَصْفَرَ لَوْنَهُ! فَيَقُولُ لَهُ أَهْلُهُ: مَا هَذَا الَّذِي يَغْتَاذُكَ عِنْدَ الْوُضُوءِ؟! فَيَقُولُ: مَا تَدْرُونَ بَيْنَ يَدَيَّ مَنْ أَقُومُ. (عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۳۲۴)

شیخ صدوق (ره) درباره امام حسن مجتبی علیه السلام روایت می کند که: وَكَانَ إِذَا قَامَ فِي صَلَاتِهِ تَرْتَعِدُ فَرَأَيْتُهُ بَيْنَ يَدَيَّ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ وَكَانَ إِذَا ذَكَرَ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ اضْطَرَبَ اضْطِرَابَ السَّلِيمِ وَ يَسْأَلُ اللَّهَ الْجَنَّةَ وَ يَعُوذُ بِهِ مِنَ النَّارِ. (الأمالی شیخ صدوق، ص ۱۷۹)

این نهایت خضوع و ذلت در برابر پروردگار است و هرگاه قلب خاشع شود جوارح خاشع خواهد شد؛ زیرا روایت شده است که: **أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَجُلًا يَعْْبَثُ فِي صَلَاتِهِ بِلِحْيَتِهِ، فَقَالَ: لَوْ خَشَعَ قَلْبُهُ لَخَشَعَتْ جَوَارِحُهُ**^۱.

«رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده کرد که مردی در نماز با ریش خود بازی می کند. پس فرمود: اگر دلش خاشع بود، اعضا و جوارح او نیز خشوع داشتند.»

از حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند: **إِذَا ضَرَعَ الْقَلْبُ خَشَعَتِ الْجَوَارِحُ**^۲. «اگر قلب حال تضرع و مسکنت داشته باشد، جوارح هم به تبع قلب خاشع می شود.» چون مرکز، قلب است.

قلب انسان باید در مقابل پروردگار خاضع و ذلیل و منكسر شود و حالت مسکنت به خود بگیرد و تسلیم شود؛ اینها از لوازم خضوع و خشوع است.

اگر این قلب در برابر پروردگار ذلیل شد نمازها هم نمازهای دیگری می شود، روزه اش روزه دیگری می شود، حجّش حجّ دیگری می شود، عبادتش عبادت دیگری می شود و صبغه و رنگ دیگری به

⇐ شیخ کلینی (ره) نیز از امام صادق علیه السلام نقل می کند که: **كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا إِذَا قَامَ فِي الصَّلَاةِ كَأَنَّهُ سَائِي شَجَرَةٍ لَا يَتَحَرَّكُ مِنْهُ شَيْءٌ إِلَّا مَا حَرَّكَهُ الرِّيحُ مِنْهُ. (الكافي، ج ۳، ص ۳۰۰)**

۱. *إرشاد القلوب*، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲. *مرآة العقول*، ج ۱۲، ص ۱۲۵.

خود می گیرد. این طور که می شود، انسان بالا می رود.
 علی ای حال، از فرصت ها باید استفاده کرد. انسان باید این
 فرصت ها را مغتنم بشمارد. این آنات عمر انسان دیگر به دست نمی آید.

به دست آوردن حکمت، با جوع و سکوت

روایت داریم که: خداوند کسی را که جوع و سکوت را مراعات
 کند و حرفهائی که به درد دنیا و آخرتش نمی خورد و حرفه های مالا یعنی
 نزنند، حکمت را در دل او جای می دهد، خواه مؤمن باشد و خواه کافر.
 منتها اگر کافر باشد از آن حکمت حُسن استفاده نمی کند، چون
 قلب کافر ظلمانی است و حکمت در جائی قرار گرفته که ظلمت است.
 اما اگر مؤمن باشد از آن حکمت نهایت استفاده را می کند؛ آن قلب
 نورانی است و حکمت هم نور است.

يَا أَحْمَدُ! إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا جَاعَ بَطْنُهُ وَ حَفِظَ لِسَانَهُ عَلَّمَتْهُ الْحِكْمَةَ، وَ
 إِنْ كَانَ كَافِرًا تَكُونُ حِكْمَتُهُ حُجَّةً عَلَيْهِ وَ وَبَالًا وَ إِنْ كَانَ مُؤْمِنًا تَكُونُ
 حِكْمَتُهُ لَهُ نُورًا وَ بُرْهَانًا وَ شِفَاءً وَ رَحْمَةً؛ فَيَعْلَمُ مَا لَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ وَ
 يُبْصِرُ مَا لَمْ يَكُنْ يُبْصِرُ.^۱

«ای احمد! هرگاه انسان، شکم خویش را گرسنگی دهد و زبانش
 را نگاه دارد، به او حکمت می آموزم. و اگر کافر باشد حکمت او دلیل و
 حجتی بر ضد او می شود و باری بر دوش او خواهد بود. و اگر مؤمن
 باشد حکمتش برای او نور و برهان و شفا و رحمت می گردد؛ پس آنچه

۱. /ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۲۰۵.

را نمی دانست می داند و آنچه را نمی دید می بیند.»

حیات نفس بودن توحید

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: التَّوْحِيدُ حَيَوَةُ النَّفْسِ.^۱
«توحید حیات نفس است.» یعنی این نفوس و دلهای مرده اگر بخواهد زنده شود و جان بگیرد، فقط و فقط راهش توحید است.
توحید به چه معنی است؟ به این معنی که انسان همه موجودات را در خدای تبارک و تعالی فانی ببیند و فانی بداند؛ یعنی هیچ اثری در عالم وجود فرض و تصوّر نکند که این قدرت و این اثر از ناحیه پروردگار نباشد. هرچه ببیند، خدا ببیند. در موجودات خدا را ببیند، موجودات را مستقلاً نبیند، زید و عمر و بکر را نبیند، فقط خدا را ببیند؛ این دل زنده است.

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فرمود: التَّوْحِيدُ حَيَوَةُ النَّفْسِ؛
«توحید حیات جان است.» هرکس توحید دارد زنده است، نه هرکه بگوید: مَنْ مُؤْمِنٍ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ بگوید، گرچه هزاران هزار شبهه و شک در دلش باشد.
آن موحدی که أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ در این روایت می فرماید، بر چنین شخصی صادق نیست؛ موحد واقعی به موجودات نظر می کند و همه اش خدا می بیند.

به صحرا بنگرم صحرا ته وینم به دریا بنگرم دریا ته وینم

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۷.

به هرجا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قامت رعنا ته وینم
 در روایت داریم که: علم موجب قوّت بدن است.^۱
 کسی که در قلبش شک راه پیدا کرده است، بدنش هم ضعیف
 می شود. شک قلبی روی بدن اثر می گذارد؛ یعنی کسی که همیشه در حال
 وسوسه و شک است، بدنش هم قوّت اوّلیه خود را از دست می دهد و بر
 بدن هم اثر سوء می گذارد.

فرار به سوی خدا

پس باید سراغ خدا رفت؛ فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ
 مُبِينٌ.^۲ فرار کنید به سوی خدا! نه اینکه پیاده و آهسته راه بروید. جای
 فراری غیر از خدا نداریم، لذا آیه شریفه می فرماید: فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي
 لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ. باید فرار کرد به سوی خدا هرچه هست نزد
 خداست. حیات می خواهد، آخرت می خواهد، زندگی می خواهد، باید
 از خدا بگیرد. زندگی یعنی زندگی واقعی، حیات واقعی، نه دنیائی؛
 هرچه هست از ناحیه اوست و باید از خدا گرفت.
 فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ مُبِينٌ. ای مردم! حقّاً من
 بیم دهنده شما هستم، من نذیر مبین هستم؛ بروید سراغ خدا، فرار کنید

۱. شیخ صدوق (ره) با سلسله سند خود از أصبغ بن نباته روایت می کند که:
 أمير المؤمنين عليه السلام فرمودند: تَعَلَّمُوا الْعِلْمَ فَإِنَّ تَعَلُّمَهُ حَسَنَةٌ... لِأَنَّ الْعِلْمَ حَيَوَةُ
 الْقُلُوبِ وَ نَوْرُ الْأَبْصَارِ مِنَ الْعَمَى وَ قُوَّةُ الْأَبْدَانِ مِنَ الضَّعْفِ. (الأمالی شیخ صدوق،
 ص ۶۱۵ و ۶۱۶)

۲. آیه ۵۰، از سوره ۵۱: الذّاریات.

به سوی خدا.

یا مَنْ لَا مَفْرَإَ إِلَّا إِلَيْهِ.^۱ «ای خدائی که هیچ راه فراری نیست مگر به سوی تو» یعنی هستی مطلق اوست؛ یعنی اوست که ما را سیر می‌کند، اوست که ما را سیراب می‌سازد، اوست که به ما جان می‌دهد، اوست که افکار پریشان را از ما می‌گیرد، اوست که ما را وارد صحنه حیات طیب می‌کند.

وقتی که انسان به آن مرحله رسید دیگر حال و حوصله ندارد با کسی صحبت کند و با اهل دنیا بنشیند. از مخلوقات فرار می‌کند، از موجودات فرار می‌کند، چرا؟ چون به جائی وصل شده که آنجا پاکی و طهارت است، طیب است.

افرادی که در این عالم ظلمانی هستند به دنیا آلوده‌اند، آنهایی که در دنیا هستند و فکرشان دنیا است، متلوث به نجاسات‌اند. هیچ‌گاه قلب شخص خدائی و طیب میل به دنیا و اهل آن پیدا نمی‌کند؛ چرا که بوی تعفن را استشمام می‌نماید. ما بوی تعفن را استشمام نمی‌کنیم، أمّا اهل معنی بوی تعفن را استشمام می‌کنند. ما غذاهای متعفن را درک نمی‌کنیم، أمّا اهل معنی غذاهای متعفن را از غذاهای طیب درک می‌کنند. پس نتیجه کلام این شد که: انسان باید از اوقات خویش استفاده کند، باید مراقبه را شدت بخشد، باید خودش را جمع کند. راه خدا راه جمع کردن است؛ یعنی حالت جمعیت خاطر باید برای انسان حاصل شود نه تفرقه.

۱. البطله/الأمین، ص ۴۰۵. (دعای جوشن کبیر)

ز فکر تفرقه باز آی تا شوی مجموع
 به حکم آنکه چو شد اهرمن سروش آمد^۱
 منظر دل نیست جای صحبت اصداد
 دیو چو بیرون رود فرشته در آید^۲
 حالت جمعیت به خودش بگیرد تا بتواند پرواز کند. مرغ تا
 بالهایش را جمع نکند نمی تواند پرواز نماید.
 خداوند به حقّ محمد و آل محمد به همه ما توفیق دهد که از
 فرصت استفاده کنیم و آن خشوع قلبی را در خودمان تحصیل نماییم و از
 خدا مدد بگیریم تا اینکه إن شاء الله أعمالمان همه براساس ذلّت و
 مسکنت در مقابل پروردگار و تسلیم و عبودیت در برابر حضرت حق
 باشد.
 اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم والعن عدوهم

۱. دیوان حافظ، ص ۷۴، غزل ۱۶۳.

۲. همان مصدر، ص ۸۴، غزل ۱۸۷.

مجلس صد و بیست و هفتم

خشوع در برابر پروردگار

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله تبارك وتعالى:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ
 فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ.^۱ «حقاً مؤمنین رستگار شدند، آن مؤمنینی که در
 نمازشان خشوع دارند.»

خشوع در نماز، صفت بارز مؤمنین

اولین صفت بارزی که در سوره مؤمنون برای مؤمنین ذکر شده،
 خشوع در نماز است و این تعبیر، اهمیت خشوع را می‌رساند. چقدر
 خشوع در نزد پروردگار محبوب و مطلوب است که اولین صفت مؤمنین
 دارای فلاح و صلاح را صفت خشوع در نماز می‌داند!
 البته مؤمن در هر حال باید خاشع لله باشد، قلب او برای خدا

۱. آیه ۱ و ۲، از سوره ۲۳: المؤمنون.

خشوع داشته باشد؛ یعنی قلب در مقابل عظمت پروردگار منکسر باشد، ذلیل باشد. قلب، قلب شکسته باشد. برای خود در مقابل پروردگار هستی نبیند و در برابر عظمت پروردگار خودش را صفر بداند. به این حالت، حالت «خشوع» می‌گویند؛ مانند حالت کسی که در مقابل سلطان جور قرار می‌گیرد.

خشوع در برابر عظمت و هیبت الهی

سلاطین جور که در تاریخ ذکرشان آمده است، به‌طوری بودند که مجرد خاطره‌سوئی که در ذهن سلطان نسبت به شخصی می‌گذشت کافی بود که سر آن شخص را به باد فنا بدهد؛ فعال ما یشاء بودند و هر کاری می‌خواستند می‌کردند. به همین جهت ابّهت و هیبت ظاهری داشتند و کسی که در مقابل ایشان قرار می‌گرفت حالش حال انکسار و خشوع بود. سلاطین جور این‌طور بودند، برخلاف سلاطین عدل. البته سلطان عدل هم اگر مثل امام علیه‌السلام باشد، آن هم هیبت و ابّهت دارد، ولی سنخش متفاوت است. آن هیبت، هیبت الهی است که در وجود امام علیه‌السلام حاکم است و همه را به تواضع درمی‌آورد.

اگر کسی در مقابل امام علیه‌السلام، در مقابل امیرالمؤمنین علیه‌السلام بایستد، خواهی نخواهی در مقابل حضرت خضوع پیدا می‌کند. ابّهت حضرت، ابّهت الهی است.

معاویه به ضرار گفت: **صِفْ لِي عَلِيًّا**، «علی را برای من وصف کن!» گفت: آیا می‌شود مرا عفو کنی؟ گفت: نه، باید از اوصاف او برای من بگوئی! ضرار در وصف حضرت می‌گوید:

رَحِمَ اللَّهُ عَلِيًّا؛ كَانَ وَاللَّهِ فِينَا كَأَحَدِنَا يُدْنِينَا إِذَا أَتَيْنَاهُ وَ يُجِيبُنَا

إِذَا سَأَلْنَاهُ وَ يُقَرِّبُنَا إِذَا زُرْنَاهُ. لَا يُغْلَقُ لَهُ دُونَنَا بَابٌ وَ لَا يَحْجُبُنَا عَنْهُ حَاجِبٌ وَ نَحْنُ وَاللَّهِ مَعَ تَقَرُّبِهِ لَنَا وَ قُرْبِهِ مِنَّا لَأَنْكَلُمُهُ لِهَيْبَتِهِ وَ لَا نَبْتَدِيهِ لِعَظَمَتِهِ.^۱

«رحمت خداوند بر علی بن ابی طالب علیه السلام؛ قسم به خدا در میان ما مانند یکی از ما بود. وقتی به نزد او می رفتیم ما را نزدیک خود جا می داد و وقتی از او سؤال می کردیم به ما پاسخ می داد و چون به زیارتش می رفتیم ما را در کنار خود راه می داد.

در را به روی ما نمی بست و دربان از ورود ما به نزدش مانع نمی شد و قسم به خدا! با اینکه ما را به خود نزدیک می کرد و خودش نیز به ما نزدیک بود، به واسطه هیبتی که داشت ما با او سخن نمی گفتیم و به جهت عظمت و ابتهش سخن با او را آغاز نمی کردیم!

این، هیبت الهی است که در وجود نازنین امیرالمؤمنین علیه السلام حاکم است، و هیبتی که سلاطین جور دارند هیبت ظاهری است که به مجرد خاطره‌ای که در فکر و در ذهن سلطان می‌گذرد، سر بندگان خدا را به باد فنا می‌دهد؛ کما اینکه سرها به باد فنا رفت!

لذا در روایت داریم که: مراقب باشید که به سلطان زیاد نزدیک نشوید و از اقرباء سلطان قرار نگیرید؛ اصْحَبِ السُّلْطَانَ بِالْحَذَرِ.^۲ «با سلطان، با احتیاط و ترس همنشین باش و مراوده کن!» همین طور که تنعم انسان پیش سلطان خیلی زیاد است. از آن طرف قهر سلطان هم

۱. الأُمّالی، شیخ صدوق، ص ۶۲۴ و ۶۲۵.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۴۸.

خیلی نزدیک است، به همان میزانی که وقتی شما به سلطان نزدیک می شوید، از نِعَم سلطان متنعم می شوید، به همان میزان هم در حیطة قهر او واقع می شوید.

به هر حال، نزدیکی به سلطان آفاتی دارد و انسان باید از آن بر حذر باشد؛ البته این مطلب با قطع نظر از این جهت است که أصلاً نباید طرف سلاطین جور رفت، و از معاشرت با سلطان جور در روایات نهی شده است و فرموده اند که: موجب دوری از خداوند و زوال دین و ایمان است.^۱

ذلت در مقابل عظمت پروردگار

این جهت را می خواستیم عرض کنیم که: وقتی کسی به پروردگار نزدیک می شود و عظمت پروردگار در دلش وارد می شود و عظمت خداوند را حس می کند و چه بسا اگر خیلی نزدیک باشد آن عظمت را ببیند، وقتی چنین شد، قلب خود به خود منکسر و خاشع می شود، بلکه أصلاً قلبی برایش نمی ماند.

۱. علامه مجلسی (ره) در باب: الزکونُ إلى الظَّالِمینَ و حُبُّهم و طاعتُهم، از ثواب/الأعمال از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که: مَا اقْتَرَبَ عَبْدٌ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا تَبَاعَدَ مِنَ اللَّهِ وَ لَا كَثُرَ مَالُهُ إِلَّا اشْتَدَّ حِسَابُهُ وَ لَا كَثُرَ تَبَعُهُ إِلَّا كَثُرَتْ شَيَاطِينُهُ.

همچنین از آن حضرت نقل کرده است که: إِيَّاكُمْ وَ أَبْوَابَ السُّلْطَانِ وَ حَوَاشِيَهَا فَإِنْ أَقْرَبَكُمْ مِنْ أَبْوَابِ السُّلْطَانِ وَ حَوَاشِيهَا أَبْعَدَكُمْ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ مَنْ عَاثَرَ السُّلْطَانَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُ الْوَرَعَ وَ جَعَلَهُ حَيْرَانَ. (بحار/أنوار، ج ۷۲، ص ۳۷۲)

و لذا در وصفشان آمده است که: **و هُم مِّنْ هَيِّبَتِكَ مُشْفِقُونَ**^۱.
 «آنها از هیبت و اُبَهِت پروردگار ترسناک‌اند.»

عظمت پروردگار عجیب است! این حالت خشوع و حالت تذلل، حالتی است که در جسد هم ظاهر می‌شود، اَمَّا مَنشَأُ و سببش خشوع قلبی است. تا خشوع در قلب نباشد حقیقتش در جسد ظاهر نمی‌شود.

خشوع نفاق

اگر خشوع در قلب نباشد، ولی در جسد باشد، این خشوع نفاق است. این نوع نفاق در روایات هم بیان شده است؛ یعنی ظاهر و باطنش متفاوت است. قلب خشوع ندارد اَمَّا جسد خشوع دارد.

مؤمن باید قلب را درست کند، خشوع قلب را به‌دست آورد، قلبش خاشع لله باشد. واقعاً خودش را در مقابل عظمت پروردگار ذلیل بداند و بعد در مقام عمل در نماز هم ذلیل و خاشع باشد، به‌طوری‌که این خشوع در جوارح و در حرکات او و در حال نمازش ظاهر و بارز شود. پس بنابراین اول باید قلب را تصحیح کرد و قلب خاشع لله باشد، تا اینکه جوارح خاشع شود.

بله! حضرت رسول خدا صَلَّی اللہ علیہ و آلہ و سلم می‌فرماید: **إِيَّاكُمْ وَ تَخَشُّعُ النَّفَاقِ وَ هُوَ أَنْ يُرَى الْجَسَدُ خَاشِعًا وَ الْقَلْبُ لَيْسَ بِخَاشِعٍ**^۲.
 «بپرهیزید از خشوع نفاق‌آمیز! که دیده شود جسد خشوع دارد اَمَّا قَلْبٌ خشوع ندارد.»

۱. همان مصدر، ج ۹۱، ص ۱۴۷. (مناجاة المريدین)

۲. تحف العقول، ص ۶۰.

باز حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم فرمودند: ما زاد خُشوعُ الجسدِ على ما فى القلبِ فهو عندنا نفاقٌ.^۱ «آنچه از خشوع جسد بیش از خضوع قلب باشد در نزد ما نفاق است.»

همچنین از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم روایت است که فرمودند: تَعَوَّذُوا بِاللَّهِ مِنْ خُشُوعِ النِّفَاقِ! قِيلَ: وَ مَا خُشُوعُ النِّفَاقِ؟ قَالَ: خُشُوعُ الْبَدَنِ وَ نِفَاقُ الْقَلْبِ.^۲ «خودتان را در پناه خداوند قرار دهید و از «خشوع نفاق» آعوذ بالله بگوئید. از حضرت سؤال شد: خشوع نفاق چیست؟ حضرت فرمودند: این است که بدن خاشع باشد و قلب خشوع نداشته و نفاق داشته باشد.»

پس باید قلب را درست کرد، باید خشوع نسبت به پروردگار را در قلب جاری کرد. وقتی خشوع در قلب آمد، خودبه خود جوارح هم خاشع خواهد شد. وقتی کسی دل شکسته شد و قلبش منکسر گردید، خودبه خود خشوع در وجناتش هم مشهود می شود. کسی که قلباً نسبت به پروردگار حالت تذلل و خاکساری و انکسار دارد، در جسدش هم مشهود است و ظهور و بروز دارد.

اهمیت تذلل در مقابل خداوند

لذا انسان باید روی نفسش پا بگذارد و در مقابل عظمت پروردگار آن را له کند؛ این مسأله، خیلی مسأله مهمی است و از زمانی که انسان سلوک را آغاز می کند تا هر جا که می خواهد برود، این مسأله باید با

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۹۶.

۲. عوارف المعارف، ج ۲، ص ۳۲۸.

انسان همراه باشد، لذا اولیاء خدا نسبت به این حالت تذلل و ذلت در مقابل پروردگار این همه تأکید کرده‌اند؛ خیلی مسأله مهمی است!

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عِيسَى! هَبْ لِي مِنْ عَيْنَيْكَ الدُّمُوعَ وَ مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ وَ اكْحُلْ عَيْنَكَ بِمِيلِ الْحُزْنِ إِذَا ضَحَكَ الْبَطَّالُونَ. وَ قُمْ عَلَى قُبُورِ الْأَمْوَاتِ فَنادِهِمْ بِالصَّوْتِ الرَّفِيعِ، لَعَلَّكَ تَأْخُذُ مَوْعِظَتَكَ مِنْهُمْ وَقُلْ: إِنِّي لَأَحِقُّ بِهِمْ فِي الْآخِرِينَ.^۱

«خداوند به عیسی بن مریم علیه‌السلام وحی فرمود: ای عیسی! از دو چشمت اشکهایت را و از قلبت خشوع را به من هدیه بده، و هنگامی که اهل باطل و لهو به خنده مشغول‌اند چشمت را با حزن و اندوه سرمه بکش، و بر سر قبور مردگان بایست و با صدای بلند ایشان را مخاطب قرار بده و از ایشان پند و اندرزت را بگیر و بگو: حَقًّا مِنْ هَمِّ هَمْرَاهُ بَا دِیْگَرَانْ بَه ایشان ملحق خواهم شد!»

ارزش چشم‌گریان در پیشگاه خداوند

چشم‌باکی چقدر ارزش دارد! چقدر به رحمت خدا نزدیک است! نعوذ بالله از چشم‌جامد، چشمی که برای خدا اشک نریزد. باید اشک بریزید! یکی از شکرهای چشم این است که برای خدا اشک بریزد؛ هَبْ لِي مِنْ عَيْنَيْكَ الدُّمُوعَ. «از چشمهایت به من اشکهایت را هدیه بده و هبه کن!»

۱. الأُمّالی شیخ مفید، ص ۲۳۷ و ۲۳۸.

در روایت داریم که: كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً أَعْيُنٌ: عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ، وَ عَيْنٌ بَاتَتْ سَاهِرَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ.^۱ «در روز قیامت همه چشمها باکی هستند الا سه چشم.» خداوند إن شاء الله همه اینها را که فرموده‌اند در ما جمع کند.

اول: عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ. «چشمی که از خشیت و خوف پروردگار گریان شده است.» این چشم در روز قیامت که همه چشمها گریان است گریه نمی‌کند.

دوم: عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ. «چشمی که از محارم خدا پوشیده شده است.» به نامحرم و هر چیزی که نظر به آن حرام است نگاه نمی‌کند.

سوم: عَيْنٌ بَاتَتْ سَاهِرَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ. «چشمی که در طاعت پروردگار شب بیدار است و به عبادت خدا و تهجد مشغول است.» این سه چشم در روز قیامت گریان نیستند، بقیه چشم‌ها گریان‌اند.

موعظه الهی به حضرت عیسی علیه السلام

در آن روایت حضرت می‌فرماید: خداوند به حضرت عیسی وحی فرمود که: يَا عِيسَى! هَبْ لِي مِنْ عَيْنِكَ الدُّمُوعَ. «ای عیسی! از دو چشمت اشکهایت را به من هدیه بده.» در بعضی نسخه‌ها آمده است: صُبَّ لِي مِنْ عَيْنِكَ الدُّمُوعَ وَ مِنْ قَلْبِكَ الْخُشُوعَ.^۲ «برای من از

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۱۸.

۲. عدة الداعی، ص ۱۶۸.

دیدگانت اشک و از قلبت خشوع را سرازیر کن! «صَبَّ» یعنی بریز و سرازیر کن؛ یعنی قلبت مرکز خشوع و تذلل شود، قلبت در مقابل عظمت من خاشع گردد، در همه آنات خاشعاً متذلللاً لله باشی.

وَ اكْحُلْ عَيْنَيْكَ بِمِيلِ الْحُزْنِ إِذَا ضَحِكَ الْبَطْلَانُ. «و زمانی که اهل بطالت می خندند و اوقات خودشان را به غیر من مشغول کرده و به استهزاء و خنده مشغول اند، چشمهایت را سرمه حزن بکش.»

و قُمْ عَلَى قُبُورِ الْأَمْوَاتِ فَنادِهِم بِالصَّوْتِ الرَّفِيعِ. «برو در قبرستان، بر قبور مردگان بایست! و آنهایی را که از دنیا رفته اند، با صدای بلند صدا کن.» عجیب است! صدایشان بزن؛ کجاست این حسن آقا! کجاست این حسین آقا! کجاست آن کودک! کجاست آن زن! اینها همه در خاک فرو رفتند و صدائی نمی کنند و جوابی نمی دهند؛ برو اینها را صدا بزن!

لَعَلَّكَ تَأْخُذُ مَوْعِظَتَكَ مِنْهُمْ. «شاید موعظهات را از اینها بگیری و بهره مند و متعظ شوی.» و قُلْ: إِنِّي لَأَحِقُّ بِهِمْ فِي الْلاَحِقِينَ. «بگو: من هم به ایشان ملحق می شوم.» اینها زودتر رفتند و از سابقین بودند و من هم به همان سرنوشتی که این اموات بدان مبتلا شده اند مبتلا می شوم. این مطالب را خدا به حضرت عیسی روح الله می فرماید؛ ما باید چکار کنیم آقا؟! اینکه مستحب است انسان به قبرستان برود، برای این است که انسان به یاد موت بیفتد. برای چه به یاد موت باشد؟ برای اینکه متذکر خدا شود.

لذا مستحب است که انسان زیاد یاد مرگ کند، چرا؟ چون یاد مرگ کردن همه اش برای انسان موعظه است، موجب تحریک و

بیدارباش انسان می شود، موجب تنبّه انسان می گردد، تا اینکه یک تکانی بخورد و توجه بیشتری به خدا پیدا نماید؛ لَعَلَّكَ تَأْخُذُ مَوْعِظَتَكَ مِنْهُمْ. در روایت دیگری وارد است که: لَمَّا بَعَثَ اللَّهُ مُوسَى وَ هَارُونَ إِلَى فِرْعَوْنَ قَالَ لَهُمَا. «وقتی خداوند حضرت موسی و هارون را به سوی فرعون مبعوث فرمود مطالبی را به ایشان بیان داشت.» از جمله فرمود: إِنَّمَا يَتَزَيَّنُّ لِي أَوْلِيَايَ بِالذُّلِّ وَ الْخُشُوعِ وَ الْخَوْفِ.^۱ «همانا اولیاء من، خودشان را و روح و قلبشان را با ذلّت و مسکنت و خشوع و خوف در مقابل عظمت من زینت می کنند.»

عزت نفس مؤمن در برابر غیرخدا

ذلّت برای غیرخدا حرام است. جائز نیست که مؤمن خودش را در مقابل دیگران ذلیل کند. اگر مؤمن جائی برود یا حرفی بزند که موجب ذلّتش شود، حرام است و نباید این کار را انجام دهد. روایت شده است که: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فَوَضَّ إِلَى الْمُؤْمِنِ كُلِّ شَيْءٍ إِلَّا إِذْلالَ نَفْسِهِ.^۲ «خداوند همه امور مؤمن را به خودش سپرده مگر اینکه خودش را ذلیل کند.»

مؤمن عزیز است، پس اگر مؤمن در مجلسی برود که به او اهانت شود یا جایی برود که موجب ذلّتش گردد، نباید شرکت کند و حرام است. مؤمن عزیز است به عزّت الهی؛ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَ

۱. بحار الأنوار، ج ۱۳، ص ۴۹.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۶۳.

لِّلْمُؤْمِنِينَ.^۱ «عزت فقط برای خدا و رسولش و مؤمنین است.»

ذلت نفس در برابر خداوند

مؤمن هرچه را که موجب ذلتش شود که مصادیق زیادی هم دارد، نباید انجام دهد، اما در مقابل پروردگار هرچه بیشتر حالت ذلت و انکسار داشته باشد مطلوب تر است. در مقابل پروردگار باید سجده کند و سرش را روی زمین بگذارد و بگوید: خدایا! غلط کردم! بگوید: خدایا! گناه کردم، خدایا! من معصیت کردم، خدایا! من حقیرم، پستم، ناچیزم، فقیرم!

خداوند خطاب می کند به حضرت موسی که: ای موسی! می دانی چرا من در بین این خلائق و بنی اسرائیل تو را برگزیدم؟ اِنِّی قَلَّبْتُ عِبَادِی ظَهْرًا لِّبَطْنٍ فَلَمْ اَجِدْ فِيهِمْ اَحَدًا اَذَلَّ لِی نَفْسًا مِنْكَ. یا موسی! اِنَّا اِذَا صَلَّیْتَ وَضَعْتَ خَدَّكَ عَلَی التُّرَابِ! اَوْ قَالَ: عَلَی الْاَرْضِ!^۲

«به خاطر اینکه من میان بندگانم گشتم و کسی را در برابر خودم از تو ذلیل تر نیافتم. (یعنی: تو در مقابل من از همه منکسرتر هستی و ذلت بیشتر است، و اصلاً برای خودت وجودی نمی بینی.) ای موسی! تو وقتی نماز می خوانی برای من گونه ات را بر خاک می گذاری!»

لذا در آن روایت فرمود: اِنَّمَا یَتَزَيَّنُ لِی اَوْلِیَائِی بِالذُّلِّ وَ الْخُشُوعِ وَ الْخَوْفِ الَّذِی یَنْبُتُ فِی قُلُوبِهِمْ فِیْظَهَرُ عَلَیْ اَجْسَادِهِمْ. «اولیاء من

۱. قسمتی از آیه ۸، از سوره ۶۳: المنافقون.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۳.

خودشان را برای من با ذَلَّتْ و خشوع در مقابل من و با خوف زینت می‌کنند. ذَلَّتْ و خشوع و خوفی که در قلبهایشان روئیده می‌شود و در جسدهایشان ظاهر می‌گردد.» اصل و مَبْتَنِّش قلب است؛ منبت و محلّ رویش خوف و خشوع و ذَلَّتْ، قلب است و در جسد ظاهر می‌شود.

خدایا! به برکت محمّد و آل محمّد به ما توفیق بده و این خشوع و خوف از خودت را در قلبهایمان برویان!

ما را به عظمت خودت بیشتر واقف بگردان، تا اینکه جسدهای ما برای تو خاشع باشد و برای تو به خاک بیفتد و چشمهای ما خاشع باشد و برای تو گریه کند.

خدایا! به برکت محمّد و آل محمّد ذَلَّتْ و مسکنت در مقابل عظمتت را هیچ‌گاه از ما نگیر. روز به روز به لطف و کرم و عنایت خودت آن را افزون بگردان. به کرم خود از تمام سرکشی‌های ما بگذر!

دست عنایت خودت را بر سر ما بکش و عنایت خود را بر قلوب ما جاری بگردان. و ارواح ما را به لطف و کرم خود طیب و پاکیزه بفرما و ما را با اَطیاب و سادات عالم وجود، اَئِمَّةَ معصومین علیهم السّلام، عترت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلّم در دنیا و آخرت محشور بگردان و ما را از شفاعتشان به لطف و کرم خودت محروم مفرما!

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم وَالْعَنِ عَدُوَّهُم

مجلس صد و بیست و هشتم

تثبیت محبت امیر المؤمنین علیہ السلام
باحظ قصیدہ سید حمیری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

سفارش نسبت به حفظ نمودن اشعار حمیری

مرحوم علامه والد در جلد نهم کتاب معادشناسی از صفحه ۴۶۲ تا آخر کتاب که حدوداً سی صفحه می باشد اشعاری از سید حمیری، راجع به وصایت و خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام و مظلومیت آن حضرت و کنارگذاشتن ایشان و اینکه افرادی که لایق خلافت رسول الله نبودند در منصب امیرالمؤمنین علیه السلام به حسب ظاهر قرار گرفتند، ذکر نموده اند.

إن شاء الله رفقا این صفحات را به دقت مطالعه کرده و سعی کنند این اشعار را حفظ نمایند، زیرا حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله وسلم در عالم رؤیا به امام رضا علیه السلام فرمودند: «این قصیده را از بر کن و شیعیان ما را امر کن آن را حفظ کنند! و بدانها بگو: هرکس این قصیده را حفظ کند و بر قرائت آن مداومت نماید، من بر خدای متعال ضامن می شوم که او را به بهشت ببرد.»

اگر توانستید همه‌اش را حفظ کنید و إلا حتی اگر یک خط آن را هم توانستید حفظ کنید که بسیار مفید است و فائده آن را بیان خواهیم کرد.

أما بیان عبارت ایشان:

جریان خواب دیدن امام رضا علیه السلام درباره اشعار حمیری
 «علامه مجلسی در جلد یازدهم از بحار الأنوار، ص ۲۰۳،^۱ از طبع کمپانی گوید:

من در بعضی از تألیفات اصحاب ما: شیعه امامیه چنین یافتم که:
 او با اسناد خود از سهل بن ذبیان روایت می‌کرد که می‌گفت: من روزی از روزها قبل از اینکه احدی از مردم به خدمت حضرت علی بن موسی الرضا علیهما السلام بیاید به محضرش مشرف شدم.
 حضرت فرمود: خوش آمدی ای پسر ذبیان! همین الآن قاصد ما اراده داشت که به نزد تو بیاید و پیغام ما را بیاورد که تو در نزد ما بیائی.
 من عرض کردم: برای چه امری، ای پسر رسول خدا؟!
 حضرت فرمود: برای رؤیا و خوابی که دیشب دیده‌ام، خوابی که راحت از من ربوده و مرا بیدار و متفکر داشته است!

من عرض کردم: إن شاء الله خیر است!
 حضرت فرمود: ای پسر ذبیان! گویا نردبانی برای من نصب شده بود که دارای صد پله بود. من از آن بالا رفتم و به آخرین درجه آن رسیدم!

۱. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۳۲۸.

من عرض کردم: تو را به طول عمر تهنیت می‌گویم و چه بسا صد سال عمر می‌کنی؛ به ازاء هر پله‌ای یک سال! حضرت فرمود: آنچه خداوند اراده کند همان خواهد شد. و سپس فرمود: چون من به بالاترین پله نردبان بالا رفتم، چنین دیدم که من در زیر یک قبه سبزرنگی قرار دارم که خارج آن قبه از داخل آن دیده می‌شد.

و دیدم که جدّم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در میان قبه نشسته است و دو جوان نیکو صورت که نور از صورتشان می‌درخشید، در طرف راست و در طرف چپ رسول الله بودند. و چنین دیدم که یک زن نیکو خلقت و یک مرد نیکو خلقت در برابر او نشسته بودند. و دیدم که مردی در مقابل او ایستاده بود و این قصیده را می‌خواند:

لَا مَ عَمْرٍو بِاللَّوَى مَرْبَعٌ

چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مرا دیدند، به من گفتند: مرحبا، خوش آمدی! ای فرزند من! ای علی بن موسی الرضا! بر پدرت علی سلام کن! من بر او سلام کردم. و پس از آن گفتند: بر مادرت فاطمه زهراء سلام کن! من بر او سلام کردم. و سپس گفتند: بر دو پدرت حسن و حسین سلام کن!^۱ من بر آن دو سلام کردم. و سپس گفتند: بر

۱. چون مادر حضرت باقر علیه السلام، فاطمه دختر امام حسن مجتبی بود، لذا حضرت باقر را «ابن الخیرتین» گویند؛ یعنی از طرف پدر و مادر هر دو پسندیده و نیکوست. فلذا حضرت باقر از طرف پدر حسینی، و از طرف مادر حسنی هستند. و حضرت امام حسن هم همچون حضرت امام حسین، جدّ آن حضرت است. ☞

شاعر ما و مدّاح ما در دنیا: سیّد اسمعیل حمیری سلام کن! من سلام کردم و نشستم.

در این حال حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم رو به سیّد اسمعیل کرده و گفتند: حال برگرد به انشاد قصیده‌ای که ما در آن بودیم! سیّد اسمعیل شروع کرد به خواندن:

لَا مَ عَمْرٍو بِاللَّوَى مَرْبِعُ طَامِسَةٌ أَعْلَامُهُ بَلَقَعُ

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شروع کردند به گریه کردن. و سیّد همین‌طور می‌خواند تا رسید به این بیت:

و وَجْهُهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطْلُعُ

حضرت رسول الله و فاطمه زهرا سلام الله علیهما هر دو گریه کردند و کسانی که با آن حضرت بودند گریه کردند. و چون به این بیت رسید که:

قَالُوا لَهُ لَوْ شِئْتَ أَعْلَمْتَنَا إِلَى مَنِ الْغَايَةُ وَالْمَفْزَعُ^۱

رسول الله دستهای خود را بلند کردند و گفتند: اَلْهَى أَنْتَ الشَّاهِدُ عَلَيَّ وَ عَلَيْهِمْ أَنِّي أَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ الْغَايَةَ وَالْمَفْزَعَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ!

⇐ و علی هذا، ائمه طاهرین از حضرت باقر تا حضرت صاحب الامر همگی از اولاد حسنین هستند. و اینکه می‌بینیم در زیارات به لفظ: يَا بَنَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ آمده است، برای این جهت است.

و بر همین اساس، حضرت رسول الله در این رؤیا و خواب به حضرت رضا فرمودند: بر دو پدرت یعنی بر حسن و حسین علیهما السلام سلام کن! (تعلیق)

۱. «گروهی از مسلمانان به رسول خدا گفتند: ای کاش ما را مطلع می‌کردی

که بعد از تو مقصود و پناه امت کیست؟»

و أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَيْهِ وَ هُوَ جَالِسٌ بَيْنَ يَدَيْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ.

«خداوندا! تو گواه بر من و بر امت کجرو و منحرف من هستی که من به آنها خبر دادم! و آنان را آگاه کردم که غایت و مقصود و پناه و ملجأ بعد از من علی بن ابی طالب است! و با دست خود اشاره به علی نمود که روبروی آن حضرت نشسته بود.»

حضرت رضا علیه السلام گفتند: چون سید اسمعیل حمیری از انشاد این قصیده فارغ شد، حضرت رسول الله متوجه من شدند و گفتند: ای علی بن موسی! این قصیده را از بر کن و شیعیان ما را امر کن آن را حفظ کنند! و بدانها بگو: هر کس این قصیده را حفظ کند و بر قرائت آن مداومت نماید، من بر خدای متعال ضامن می شوم که او را به بهشت ببرد. حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: رسول الله پیوسته در خواب این قصیده را بر من تکرار کردند تا آن را حفظ شدم و این است آن قصیده:

لَا مَ عَمْرٍو بِاللَّوَى مَرْبِعُ طَامِسَةٌ أَعْلَامُهُ بَلَقَعُ
تَرَوْحُ عَنْهُ الطَّيْرُ وَخَشِيَّةٌ وَالْأَسَدُ مِنْ خِيفَتِهِ تَفَرَّعُ^۱

۱. معادشناسی، ج ۹، ص ۴۶۲ تا ۴۶۵.

«ام عمرو (محبوبه من) در منتهی الیه زمین شنزار و مجمع رمل ها و ریگ ها یک خانه خرم بهاری داشت که اینک تمام علامات و نشانه های آن دستخوش زوال و نابودی گردیده و به یک زمین خشک و لم یزرع تبدیل شده است. آن خانه به گونه ای خراب شده است که پرندگان چون بدانجا رسند عبور می کنند و هرگز فرود نمی آیند. و شیران قوی دل از ترس آن محل، دچار هراس و اضطراب می گردند.»

تثبیت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام در قلب

پس همه ما شیعیان مورد خطاب حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به امام رضا می شویم که فرمود: شیعیان ما را امر کن آن را حفظ کنند و بر قرائت آن مداومت نمایند، تا من بهشت را برای آنها ضمانت کنم.

این قصیده موجب تثبیت ولایت امیرالمؤمنین در قلبها می شود. ما همه ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را داریم اما این ولایت، این معانی عالیّه، باید همین طور تذکر داده شود.

چرا وقتی قصیده سید اسمعیل حمیری به اینجا رسید که:

و رَايَةً يَقْدُمُهَا حَيْدَرٌ وَ وَجْهَهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطْلُعُ

«پرچمی هست که جلودار این پرچم علی بن ابی طالب است که صورتش مثل نور خورشید در هنگام طلوع می درخشد»، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و فاطمه زهرا گریستند؟ این قصیده مصائب آن بزرگواران را یادآور می شود. قصیده ای است که تثبیت ولایت می کند؛ آن معانی باید در قلبها تثبیت شود.

چرا باید مجالس ذکر داشته باشیم؛ آیا اگر یک لا اله الا الله بگوئیم کافی است؟ یک نماز بخوانیم کفایت می کند؟ چرا باید پنج موعده نماز بخوانیم؟ چرا؟ برای اینکه رشد کنیم.

چرا مرحوم قاضی می فرماید: که هرکس قصیده تائیه کبرای ابن فارض را حفظ کند عاشق خدا خواهد شد؟ برای اینکه این قصیده تائیه به قدری عالی و به قدری جمیل و تأثیرگذار است که انسان را به یاد سیر إلى الله و لقاء حضرت حق می اندازد.

چرا گفته‌اند: در نماز شب قرآن بخوانید، قرآن را با حال بخوانید؟
 آقا می‌فرمودند: با خدا کیف کنید، با قرآن کیف کنید! همین طوری
 نخوانید: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ
 الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ. نه آقا! با
 قرآن کیف کنید! با خدا کیف کنید!

وقتی پهلوی رفیقان می‌نشینید، یک وقت با هم یک ساعت
 صحبت می‌کنید و بعد می‌روید، ولی هیچ ثمره‌ای ندارد؛ امّا یک وقت
 می‌نشینید و به هم دل می‌دهید و با هم عشق می‌کنید و یک ساعت از
 همدیگر بهره‌های معنوی و روحی می‌گیرید.

فرمود: شما شیعیان ما با مجالست‌تان یعنی با نشستن با همدیگر،
 امر ما را احیا کنید، زنده نمائید؛ فَإِنَّ لِقِيَا بَعْضِهِمْ بَعْضًا حَيَوَةٌ لِأَمْرِنَا؛
 رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْيَا أَمْرَنَا.^۱ «دیدار شیعیان با یکدیگر زنده‌شدن امر
 ماست؛ خداوند رحمت فرماید کسی را که امر ما را احیا نماید.»

و فرمود: تَزَاوَرُوا وَ تَلَاقُوا وَ تَذَاكُرُوا أَمْرَنَا وَ أَحْيَوْهُ.^۲ «به زیارت
 همدیگر بروید و همدیگر را ملاقات کنید و از امر ما و معارف ما با هم
 سخن بگوئید و امر ما را احیا نمائید.»

احیا کردن به این است که: راجع به توحید صحبت کنید، راجع به
 خدا صحبت کنید، راجع به ولایت صحبت کنید. با عشق خدا با همدیگر
 بنشینید، تا امر ما زنده شود.

همان‌طور که انسان گرسنه با لذت غذا می‌خورد، و استفاده

۱. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۶.

۲. همان مصدر، ص ۱۷۵.

می‌برد، نشستن دو یار خدائی پهلوی همدیگر برای خدا، بدون در نظر داشتن هیچ امری از امور دنیائی و غیرخدائی، هم همین‌طور است؛ چقدر در روایات برای یاد خدا فضیلت بیان شده است!

این اشعار تائیه کبرای ابن‌فارض که همه‌اش راجع به خداست و تمام عقبات سلوک و ریزه‌کاریهای آن را بیان کرده است، خواندن این اشعار باعث می‌شود انسان به یاد خدا بیفتد؛ وقتی به یاد خدا افتاد، محبت خدا همین‌طور شعله می‌کشد، شعله می‌کشد، تا اینکه إن شاء الله همه وجود انسان را بگیرد.

این معنی در اشعار سید حمیری هم بعینه وجود دارد؛ انسان را به یاد ولایت أمير المؤمنين عليه السلام می‌اندازد. ولایت أمير المؤمنين همان ولایت خداست. به یاد أمير المؤمنين شب و روز انسان می‌گذرد، با أمير المؤمنين عشق‌بازی می‌کند و از این عالم کثرت و عالم طبع منصرف می‌شود.

روی همین جهت است که در میان این همه اشعار، حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم می‌فرمایند: اشعار سید را حفظ کنید! به امام معصوم می‌فرماید: ای پسر! این اشعار را حفظ کن! با اینکه سید حمیری معصوم نبوده، بلکه در ابتدا شراب هم می‌خورده است.

نابودشدن گناهان، با محبت أمير المؤمنين عليه السلام

این اشعار را فضیل هم برای امام صادق عليه السلام می‌خوانده است. فضیل می‌گوید:

من مرتباً این اشعار را می‌خواندم تا رسیدم به این بیت:

و رَايَةً يَقْدُمُهَا حَيْدَرٌ وَ وَجْهَهُ كَالشَّمْسِ إِذْ تَطْلُعُ

می گوید: صدای گریه بلندی از پشت پرده شنیدم، حضرت به من گفتند: این اشعار از کیست؟! من عرض کردم: از سید بن محمد حمیری است! حضرت گفتند: خدا او را رحمت کند!

من عرض کردم: من خودم دیدم که او نبیذ می خورد! حضرت گفتند: خدا او را رحمت کند! من گفتم: من خودم دیدم که او نبیذ رُستاق می خورد! فرمود: یعنی شراب و خمر می خورد؟! گفتم: آری! حضرت گفتند: خداوند او را بیامرزد و این بر خداوند سنگین نیست که دوست و محب علی علیه السلام را مورد غفران خود قرار دهد!^۱

محبت امیرالمؤمنین کیمیائی است که همه گناهان را محو و نابود می کند. در روایت داریم که: در مدینه مردی بود که روغن زیتون می فروخت. این قدر محبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم داشت که هرگاه می خواست سر کار برود، می آمد خدمت رسول خدا درحالی که رسول خدا در جمعیت نشسته بودند، حضرت را یک نگاه می کرد و می رفت.

و وقتی می آمد وارد نمی شد و از همان دم در ایستاده حضرت را تماشا می کرد و حضرت هم چون می دانستند که او آمده تا ایشان را ببیند، سر خود را بالا می آوردند تا بتواند حضرت را از میان جمعیت نگاه کند، و برنامه اش هر روز همین طور بود.

۱. بحار الأنوار، ج ۴۷، ص ۳۲۶.

یکبار آمد و حضرت را نگاه کرد و به دنبال کارش رفت، ولی هنوز مدتی نگذشته بود که دوباره برگشت و دوباره حضرت را نگاه کرد، حضرت صدایش کردند و فرمودند: بیا بنشین! وقتی نشست، پرسیدند: چه شد که امروز برگشتی؟ گفت: امروز از یاد شما و محبت شما حالتی در قلبم به وجود آمد که نتوانستم دنبال کارم بروم و دوباره برگشتم تا شما را ببینم.

بعد، چند روز گذشت که نیامد، حضرت سراغش را گرفتند، گفتند: چند روز است که او را ندیده‌ایم. حضرت حرکت کرده و به بازار روغن‌فروشها رفتند و دیدند مغازه‌اش خالی است. از همسایگانش پرسیدند، گفتند: از دنیا رفته است و مرد امین و راستگو و درستکاری بود، ولی یک عیب داشت که پشت سر زنها راه می‌افتاد. حضرت فرمودند: خدا رحمتش کند، خیلی ما را دوست داشت، اگر برده‌فروش هم بود^۱ خداوند او را

۱. برده‌فروشی شغلی مکروه است و معمولاً همراه با نوعی قساوت قلب و ظلم و ستم می‌باشد و لذا در روایات مورد مذمت قرار گرفته است.

مرحوم ملا محمد صالح مازندرانی (ره) در شرح این حدیث فرموده است: «النَّحَّاسُ بَيَّاعُ الرِّقِيقِ وَهُوَ فَظٌّ غَلِيظُ الْقَلْبِ فَاجِرٌ فَاسِقٌ لَا يُبَالِي بِالْفُسُوقِ وَالتَّدْلِيسِ وَ الْمَكْرِ وَ قَدْ وَرَدَتْ فِي ذِمَّةِ رَوَايَاتٍ كَثِيرَةٍ مِنْهَا مَا رَوَى عَنْ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْ بَاعَ النَّاسَ.» (شرح الكافي، ج ۱۱، ص ۴۱۸) و مرحوم مجلسی (ره) فرموده است: «وَلَعَلَّ الْمُرَادَ مَنْ يَبِيعُ الْأَحْرَارَ عَمْدًا.» (مرآة العقول، ج ۲۵، ص ۱۷۹) «شاید منظور از برده‌فروش در اینجا کسی باشد که افراد آزاد را به زور و با عمد به عنوان برده می‌فروشد.»

می بخشید.^۱

یعنی محبت رسول خدا کیمیاست، کیمیائی است که حضرت می فرمایند: با وجود آن، اسم گناهان را نیاورید. وقتی محبت رسول الله در دل کسی قرار گرفت و این محبت بالا گرفت، گناه ثقلین را هم داشته باشد، گناهی برایش نمی ماند.

حضرت نمی فرماید: برو گناه کن و گناه کردن اشکالی ندارد! نه آقا! اشکال دارد، گوشش را هم می گیرند، ولی در نهایت، به واسطه محبت پاکش می کنند؛ گاهی در همین دنیا پاک می شود و می رود و گاهی در برزخ و گاهی در قیامت، ولی بالأخره پاک می شود.

سید وقتی که می خواست از دنیا برود پاک از دنیا رفت. سید حمیری شراب می خورد ولی این قدر محبت امیرالمؤمنین علیه السلام را

و مرحوم علامه شعرانی (ره) در تعلیقه فرموده است: «النَّحَّاسُ بَايِعُ الْعَبِيدِ وَ الْإِمَاءِ لَيْسَ نَفْسُ عَمَلِهِ حَرَامًا وَ لَا التَّمَتُّعُ بِالْجَوَارِي إِنْ كُنَّ مِلَكًا لَهُ وَ لَكِنْ كَثِيرًا مِنْهُمْ كَانُوا ذَّلَالِينَ يَبِيعُونَ إِمَاءً غَيْرِهِمْ وَ يَتَمَتَّعُونَ بِهَا مِنْ غَيْرِ وَجْهِ مُحَلَّلٍ.» (شرح الكافي، ج ۸، ص ۳۴۶)

«نحّاس فروشنده غلامان و کنیزان است و اصل این شغل حرام نیست و اگر از کنیزانی که ملک خود او هستند تمتّع ببرد نیز عمل حرامی نکرده است، ولی بسیاری از برده فروشان کارشان دلالی بوده و کنیزان دیگران را می فروختند و در زمانی که کنیزان برای فروش در نزد ایشان امانت بودند بدون اجازه صاحبانشان از ایشان تمتّع حرام می بردند.»

أقول: این وجه که در کلام مرحوم علامه شعرانی (ره) آمده است با سیاق روایت مناسب تر است.

۱. /الكافي، ج ۸، ص ۷۸.

دارد که این شعر را رسول خدا می خواند و گریه می کند و به امام معصوم امر می نماید که این قصیده را حفظ کند.

پاک شدن سید حمیری، قبل از مرگ

سید حمیری وقتی می خواست از دنیا برود همه نشسته بودند؛ شیعیان نشسته بودند، اهل تسنن هم نشسته بودند. یک نقطه سیاه بر صورتش پیدا شد، شروع کرد به زیاد شدن تا اینکه صورت او را سیاه کرد.

افرادی از شیعیان که در نزد او بودند بسیار محزون و مغموم شدند، ولی سنی ها شروع کردند به سرزنش شیعیان، که شیعیان اعتقاد دارند علی بن ابی طالب امامشان آنها را نجات می دهد، این سید سیاه شده است، کسی او را نجات نمی دهد!

چیزی نگذشت که در همان جایی که نقطه سیاه ظاهر شده بود، یک نقطه سفید و نورانی و درخشان پیدا شد و تمام صورت سید سفید و نورانی شد. حالا که دارد از دنیا می رود، با حال سرور و شادی، در مدح امیرالمؤمنین ابیاتی عالی و راقی سرود:

كَذَّبَ الزَّاعِمُونَ أَنَّ عَلِيًّا لَنْ يُنَجِّيَ مُجِبَّهُ مِنْ هَنَاتٍ
قَدْ وَرَبِّي دَخَلْتُ جَنَّةَ عَدْنٍ وَ عَفَا لِي الْإِلَهُ عَنْ سَيِّئَاتِي^۱

«دروغ می گویند آنهایی که گمان می کنند امیرالمؤمنین علیه السلام دوست و محب خود و عاشق خودش را از مهلکه نجات نمی دهد.

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۱۹۳.

قسم به خدا که من داخل در بهشت عدن شدم و پروردگار از همه گناهانم در گذشت.»

این است محبتِ امیرالمؤمنین علیه السلام! کیمیائی که اگر انسان گناه انس و جن را داشته باشد و محبتش مثل محبتِ سید حمیری شدید باشد، در همین نشئه دنیویّه تمام گناهان او را پاک می‌کند.

البته نه اینکه فشارش ندهند، فشارش می‌دهند، او را زیر سنگ آسیا می‌برند، ولی پاکش می‌کنند. بالأخره همین جا پاکش می‌کنند؛ همان‌طور که سید حمیری را پاک کردند و همان‌طور که آن مرد روغن فروش را پاک کردند و رسول خدا او را دوست داشتند و برایش طلب رحمت و غفران کردند.

خلاصه اینکه: ما باید با توحید زنده باشیم، با ولایت امیرالمؤمنین زنده باشیم. مداومت بر این اشعار موجب بهجت و سرور و تثبیت مقام توحید و ولایت امیرالمؤمنین در ما می‌شود.

این معانی باید دائماً در قلبمان باشد، دائماً متذکر باشیم و این اشعار را بخوانیم، تا إن شاء الله ولایت امیرالمؤمنین تثبیت شده، صبغه و رنگ الهی بگیریم. محبتِ خدا در قلبمان شعله‌ور شود و خدا ما را به اعلیٰ درجات یقین برساند.

اللَّهُمَّ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى وَ جَنَّبْنَا عَمَّا يُسْخِطُكَ وَ تَنْهَى.

عزیزان این مطالبی که عرض شد را به سروران دیگر از احبّه بیان کنند که إن شاء الله همه سعی کنند این اشعار را حفظ کرده، دائماً بخوانند و مرور کنند. جلد نهم معادشناسی از صفحه ۴۶۲ تا آخر کتاب را با دقت مکرراً بخوانید.

خداوند به درجات مرحوم علامه که این مطالب را نوشتند بیفزاید و ایشان را از همه ما راضی گرداند و ما را در مسیر ایشان قرار دهد تا إن شاء الله از کجی و اعوجاج دور بمانیم.

حالت تواضع ما را نسبت به پروردگار زیاد کند تا تواضع، ما را به نهایت ذل و مسکنت برساند و ما را به اقصی درجه یعنی عبودیت محضه و مطلقه خود رهنمون گردد.

همه اولیاء خود از ماضین، همه آنهایی که بر ما حق دارند؛ مرحوم قاضی (مرحوم علامه والد می فرمودند: ما هرچه داریم از مرحوم قاضی داریم؛ یعنی آنچه از مرحوم حداد به ما رسیده از مرحوم قاضی رسیده است) مرحوم حداد، مرحوم آقای انصاری، مرحوم آقا سید احمد کربلانی، مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی، مرحوم آقا سید علی شوشتری و مرحوم جولای، بر درجات ایشان که غریق رحمت واسعه هستند بیفزاید.

بار پروردگارا! ما را مورد غفران خودت قرار بده! ما را به اعلی علیین برسان!

إن شاء الله خدا دستان را بگیرد تا این عوالم را طی کنیم. از خدا بخواهیم إن شاء الله آن شرابه‌های طهور که به اولیاء خود کرامت فرمود به ما هم کرامت بفرماید.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و العن عدوهم

مجلس صد و بیست و نهم

اهمیت تولی و تبری

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ^۱

مسأله تولی بدون تبری تحقق پیدا نمی‌کند و نمی‌شود انسان نسبت به امیرالمؤمنین علیه‌السلام و اولاد آن بزرگوار و همچنین نسبت به حضرت صدیقه کبری تولی داشته باشد ولی از دشمنانشان تبری ننماید. آنچه از روایات استفاده می‌شود این است که در خمیره و ذات تولی، تبری موجود است.^۲

۱. این جلسه در تاریخ ۱۱ ربیع المولود ۱۴۲۳ هجری قمری برگزار گردیده است.
 ۲. علامه مجلسی (ره) به نقل از ابن ادریس در سرائر از کتاب أنس العالم صفوانی روایت می‌کند که: إِنَّ رَجُلًا قَدِمَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنِّي أُحِبُّكَ وَ أُحِبُّ فُلَانًا وَ سَمَى بَعْضَ أَعْدَائِهِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا الْآنَ فَأَنْتَ أَعُوذُ، فَإِمَّا أَنْ تَعْمَى وَ إِمَّا أَنْ تُبْصِرَ.
 و از همان کتاب نقل می‌کند که: خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض شد: إِنَّ فُلَانًا يُوَالِيكُمْ إِلَّا أَنَّهُ يَضَعُفُ عَنِ الْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّكُمْ. فَقَالَ: هَيْهَاتَ! كَذَبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَبَرَّأْ مِنْ عَدُوِّنَا. (بحار الأنوار، ج ۲۷، ص ۵۸)

پس شیعه به کسی گفته می‌شود که نسبت به خاندان عصمت و طهارت تولی داشته و نسبت به اعداء آنها تبری نموده و از دشمنان امیرالمؤمنین و دشمنان حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام‌الله علیهما براءت بجوید.

آثار سوء غضب خلافت

اگر این مسأله غضب خلافت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام نبود چقدر انسانها رو به سعادت خود حرکت نموده و تکامل پیدامی‌کردند! این قهقرائی که شما در امت اسلام می‌بینید، اگر از هزار و چهارصد سال پیش، از زمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، این پایه کج گذاشته نمی‌شد، الآن چقدر افراد به عالم توحید رسیده بودند و در حرم امن خدا قرار داشتند!

اگر این پایه کج گذاشته نمی‌شد، الآن ولی خدا حضرت بقیه‌الله الأعظم ارواحنا له‌الفداء حاضر بودند و افراد از وجود آن بزرگوار استفاده می‌کردند، استفاده ظاهری و باطنی!

الآن چقدر از مسلمانان اهل تسنن‌اند و در مسیر خلاف حرکت کرده و گمان می‌کنند که حق همین است؛ اگر غضب خلافت نبود تمام مسلمین شیعه بودند.

همه ظلم‌هایی که شده محصول همین مسأله است؛ حالا از ظلم‌های خارجی که بگذریم، همین‌که مردم از طریق حق دور افتادند و مسیر باطل را طی می‌کنند که هیچ ظلمی بالاتر از این نیست، اگر غضب خلافت نبود، این ظلم‌ها اتفاق نمی‌افتاد و این همه فساد و عقب‌گرد

انجام نمی شد.

تلازم تولی و تبری

پس شیعه همان طور که در تولی باید محکم و استوار باشد و ولاء اهل بیت را داشته باشد، در تبری نیز باید به همین میزان محکم باشد و الا تولی او نیز دچار خدشه است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند: **يَا عَلِيُّ! كَذَبَ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُكَ**.^۱ «یا علی! کسی که گمان دارد مرا دوست داشته و اظهار محبت و مودت به من می کند اما تو را مبغوض دارد دروغ می گوید.» چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و امیرالمؤمنین علیه السلام یک نفس هستند.

بله اگر در جایی دو نفس متباین وجود داشته باشد ممکن است انسان یکی را دوست داشته و دیگری را دشمن داشته باشد، اما پیغمبر و امیرالمؤمنین علیهما الصلوة والسلام یک نفس هستند.

همان طور که نمی شود انسان رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را دوست داشته باشد و امیرالمؤمنین علیه السلام را دوست نداشته باشد، همین طور نمی شود که انسان آن حضرات را دوست داشته باشد و از دشمنانشان تبری نجوید؛ چون حب و بغض امری تکوینی است و وقتی انسان کسی را دوست داشته باشد خواهی نخواهی دوستان او را هم دوست می دارد و دشمنان او را دشمن می دارد. لذا حضرت امام صادق

۱. الا مالی شیخ صدوق، ص ۲۵.

علیه السّلام فرمودند: صَدِيقُ عَدُوِّ اللَّهِ عَدُوُّ اللَّهِ.^۱ «دوستِ دشمن خدا، دشمن خداست.»

اگر کسی امیرالمؤمنین علیه السّلام را دوست داشته باشد لازمه دوستی امیرالمؤمنین این است که دشمن امیرالمؤمنین را دشمن داشته باشد. باید دشمن امیرالمؤمنین را دشمن داشته باشد تا ایمان در قلب او وارد شود و الا نور ایمان در قلب او تجلّی نخواهد کرد، و لو اینکه به شیعه نزدیک باشد.

لزوم تبرّی برای شیعه حقیقی بودن

شافعی‌ها خیلی به شیعه نزدیک هستند؛ چرا؟ چون محبّت خاندان رسالت را دارند؛ محبّت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام حسین و محبّت فاطمه زهرا علیهم السّلام را دارند، ولی محبّت تنها کفایت نمی‌کند و باید بغض دشمنان خاندان رسالت را نیز داشت که اینها ندارند.

شافعی در اشعاری که به او منسوب است می‌گوید:

و مَاتَ الشَّافِعِيُّ لَيْسَ يَدْرِي عَلَيَّ رُبُّهُ أَمْ رُبُّهُ اللَّهُ^۲

«و شافعی از دنیا رفت و هنوز نمی‌داند که علی پروردگار اوست،

۱. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۲۳۷.

۲. روضات الجنّات، ج ۷، ص ۲۶۲.

مرحوم علامه قدّس سرّه در کتاب شریف /امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، از ص ۴۸۷ تا ۴۹۳، اشعاری را از شافعی درباره ولایت و حبّ آل رسول صلی الله علیه وآله وسلّم نقل فرموده‌اند.

یا پروردگارش الله است!»

یعنی این قدر امیرالمؤمنین را نزدیک به خداوند می داند! ولی باز سنی بوده و شیعه نیست. چرا؟ چون تبری، منفک از ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام نیست و کسی که تبری نداشته باشد شیعه حقیقی نخواهد بود؛ گرچه تبری نجستن او به جهت جهل و ناآگاهی از دشمنان آن حضرت باشد.

ابن ابی الحدید همین طور است؛ قصائد سبعه‌ای که درباره امیرالمؤمنین علیه السلام گفته است بیداد می کند و واقعاً عجیب است! این قصائد را مثل یک شیعه صدرصد گفته و بعضی شک کرده اند که آیا ابن ابی الحدید شیعه است یا سنی؟ ولی مرحوم علامه والد می فرمایند: او سنی است. چرا؟ چون از دشمنان امیرالمؤمنین بیزاری نجست. آدم منصفی است، محاسن امیرالمؤمنین را بیان کرده است، اما این به تنهایی کفایت نمی کند.^۱

حارث أثور یکی از خوبان بوده و از خصیصین امیرالمؤمنین علیه السلام است. حضرت از او سؤال کردند: آیا آنچه را که من می بینم تو نیز مشاهده می کنی؟ عرضه داشت: كَيْفَ أَرَى مَا تَرَى وَ قَدْ نَوَّرَ اللَّهُ لَكَ وَ أَعْطَاكَ مَا لَمْ يُعْطِ أَحَدًا؟! «من چگونه می توانم آنچه را که تو می بینی مشاهده کنم، درحالی که خدا دل تو را نورانی کرده و به تو چیزی را عنایت نموده که به کسی عنایت نکرده است؟»

حضرت فرمودند: هَذَا فُلَانُ الْأَوَّلُ عَلَى تَرْعَةٍ مِنْ تَرْعِ النَّارِ

۱. /امام شناسی، ج ۱۶ و ۱۷، ص ۴۹۶.

يَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! اسْتَغْفِرْ لِي. «این اولی است که بر لبه یکی از پرتگاهها و دربهای آتش قرار گرفته، می گوید: ای ابوالحسن! یا علی! از خدا بخواه که مرا ببخشد.» ولی لَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ. «خدا او را نبخشد!»

حضرت مکث کوچکی کردند سپس مجدداً از حارث سؤال کردند: هَلْ تَرَى مَا أَرَى؟ «آیا آنچه را که من می بینم تو نیز مشاهده می کنی؟» دوباره عرضه داشت: «من چگونه می توانم آنچه را که تو می بینی مشاهده کنم، درحالی که خدا دل تو را نورانی کرده و به تو چیزی را عنایت نموده که به هیچ کس عنایت نکرده است؟» یعنی ما کوریم و نمی بینیم و آنچه خدا به شما عنایت کرده به ما عنایت نکرده است.

حضرت فرمودند: هَذَا فُلَانُ الثَّانِي عَلَى تَرْعَةٍ مِنْ تَرْعِ النَّارِ يَقُولُ: يَا أَبَا الْحَسَنِ! اسْتَغْفِرْ لِي. «این دومی است که بر لبه یکی از پرتگاههای آتش قرار گرفته، می گوید: ای ابوالحسن! از خدا بخواه که مرا ببخشد.» سپس حضرت امیرالمؤمنین می فرمایند: لَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ.^۱ «خدا او را نبخشد!»

إتمام حجت با غاصبین خلافت

امیرالمؤمنین علیه السلام نسبت به ابوبکر و عمر إتمام حجت کردند؛ إتمام حجت های خیلی معتبر. عبدالله بن سلیمان از امام باقر علیه السلام نقل می کند که: امیرالمؤمنین علیه السلام به ابوبکر فرمودند: نَسِيتَ تَسْلِيمَكَ لِعَلِيٍّ

۱. بحار الأنوار، ج ۳۰، ص ۱۹۵.

بِأَمْرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَمْرِ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ؟ «آیا فراموش نمودی که به دستور خدا و رسول خدا در روز غدیر بر علی با لقب امیرالمؤمنین سلام کرده و گفتی: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟»

أبوبکر گفت: همین طور است که می گوئید و من فراموش نکردم. سپس امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: أَتَرْضَى بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنِي وَ بَيْنَكَ؟ «آیا راضی هستی رسول خدا بین من و بین تو حکم کند؟» أبوبکر گفت: وَ أَيْنَ هُوَ؟ «رسول خدا کجاست؟» او که از دنیا رفته است.

حضرت دست أبوبکر را گرفتند و او را به مسجد قبا برده وارد مسجد شدند، دیدند که رسول خدا مشغول نماز خواندن است، نشستند تا رسول خدا نمازشان تمام شد و به أبوبکر فرمودند: يَا أَبَا بَكْرٍ! سَلِّمْ لِعَلِّي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَوَكَّدْتَهُ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ! «ای ابابکر! این امر خلافت را که از جانب خدا و رسول خدا بر خودت استوار نمودی، تسلیم علی بن ابی طالب کن!»

خب این حجتی واضح و بیّنه‌ای روشن برای أبوبکر است که رسول خدا را دیده و به او امر اختصاصی کرده و فرموده‌اند: از جایگاهت پائین بیا و اِمَارَت را به علی بن ابی طالب امیرالمؤمنین علیه السلام تسلیم کن و واگذار نما.

أبوبکر برگشت و بالای منبر رفته گفت: مَنْ يَأْخُذُهَا بِمَا فِيهَا؟ «چه کسی این خلافت را با تمام لوازمش می گیرد؟»

مگر رسول خدا به شما امر نکرد که خلافت را تسلیم کن، حالا به جای اینکه بروی و آن را به امیرالمؤمنین علیه السلام تسلیم کنی، بالای

منبر می‌روی و داد می‌زنی که چه کسی خلافت را می‌گیرد؟!
 أمير المؤمنين عليه السلام فرمودند: مَنْ جُدِعَ أَنْفُهُ. «کسی که
 بینی‌اش بریده شده است.»

این تعبیر کنایه از کسی است که عزّت او در هم شکسته است.
 مرحوم مجلسی در توضیح این فرمایش می‌نویسد: مراد خود آن
 بزرگوار است که مظلوم و مقهور واقع شده و خلافت ایشان را غصب
 کرده بودند؛ یعنی خودم این خلافت را می‌گیرم.

بعد عمر با ابوبکر خلوت کرده و به او گفت: چه چیزی باعث شد
 که بر روی منبر بروی و این حرفها را بزنی؟ ابوبکر گفت: علی مرا به
 مسجد قبا برد و رسول خدا را مشاهده کردم که ایستاده و مشغول نماز
 است، سپس به من امر نمود که خلافت را به علی بن ابی طالب تسلیم کنم.
 عمر گفت: سُبْحَانَ اللَّهِ يَا أَبَا بَكْرٍ! أَمَا تَعْرِفُ سِحْرَ بَنِي هَاشِمٍ؟!
 «سبحان الله! ای ابوبکر! آیا از سحر بنی هاشم خبر نداری و نمی‌دانی که
 ایشان سحر می‌کنند؟!»

در روایات به مسأله تبرّی خیلی عنایت شده است، لذا همه
 شیعیان باید این مسأله را مدّ نظر داشته و به بجه‌های خود نیز تفهیم کنند
 و این خیلی مهمّ است، چون خود ما تبرّی داریم والحمد لله خیلی محکم
 هستیم امّا باید برای این بجه‌های کوچک تفهیم کنیم و آنها را در مجالس
 بیاوریم و بجه‌ها را آشنا کنیم، تا دشمنی دشمنان اهل بیت در قلبشان
 رسوخ کند و از عمق قلبشان بجوشد؛ این مسأله جزء دین مان است.

پرهیز از آزدگی اهل تسنن

البته باید دقت کرد که سخنی گفته نشود که اهل تسنن آزرده شوند. البته بسیاری از اهل تسنن هم اهل تبری از دشمنان اهل بیت علیهم السلام هستند و اگر واقعاً بدانند که کسی دشمن بوده از او تبری می‌جویند، ولی از جهت تاریخی مطلب برایشان روشن نشده و برخی از دشمنان را دوست پنداشته و نسبت به آنها محبت دارند. لذا باید ما هم دقت کنیم چیزی که موجب اختلاف و تشّت و آزدگی اهل تسنن است بیان نکنیم.

در همین اواخر حیات مرحوم علامه والد یک روز آقای مرشد اکبر مشهد آمده بود و در مجلس شرکت کرد و مشغول خواندن بود که یکی از همسایه‌ها که اهل تسنن بود وارد مجلس شد. آقا فوری به بنده فرمودند: یکی از رفقا به آقای مرشد اکبر پیغام دهد که یکی از اهل تسنن به مجلس آمده است و مواظب باشد حرف یا شعری که ممکن است موجب آزدگی ایشان گردد نگوید.

توطئه استعمار برای ایجاد اختلاف بین شیعه و سنی

الآن که حکومت اسلامی است دشمنان اسلام مترصدند که به این حکومت ضربه بزنند و یکی از راههای آن، اختلاف‌افکندن بین شیعه و سنی است. یکی از آقایان می‌گفت: من از میدان شهدا می‌آمدم که یک عده به طرف حرم امام رضا علیه السلام حرکت می‌کردند و با صدای بلند یکی از خلفا را لعن می‌نمودند؛ این کار صحیح نیست.

چقدر سر همین مسائل بچه شیعه‌ها را کشتند! در همین کردستان

در مجالس عروسی به جای اینکه گوسفند بکشند، بچه شیعه‌ها را سر می‌بریدند و اینها دست و پا می‌زدند. و با این کار کیف می‌کردند، بروید بپرسید! چقدر شیعیان را کشتند و با این کار تقریب به خدا می‌جویند! در چنین شرائطی باید خیلی دقت کرد و بهانه دست دشمن نداد و خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام به این کارها راضی نیستند!

یک دفعه در همین مشهد در خیابانی دیدم که افرادی لباس قرمز پوشیده‌اند و نقل شد که: اینها سیصد چهارصد نفر هستند که در مجلس عمومی لباس قرمز پوشیده و شیرینی پخش می‌کنند. آقا درباره اینها فرمودند: این توطئه استعمار است که می‌خواهد بین شیعه و سنی اختلاف بیندازد. چه بسا خود این افراد که لباس قرمز می‌پوشند نمی‌دانند.

می‌فرمودند: چرا در مجالس عمومی این کار را می‌کنید؟! برای اهل تسنن، عمر همان قدر عزیز است که برای ما امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عزیز است، اگر کسی به امیرالمؤمنین علیه‌السلام جسارت کند و لعن کند چطور شما آشفته می‌شوید؟! اینها هم همین طور هستند.

لذا باید مراعات کرد و از اهانت به مقدسات مسلمانان که موجب آزرده‌گی و اختلاف است به شدت اجتناب کرد. همچنین باید از کارهای سبک و حرفهای زشت دوری جست. خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فاطمه زهرا سلام‌الله علیها راضی نیستند!

این حرفها که برخی می‌گویند: در چند روزی قلم تکلیف برداشته شده و هرکسی هر کاری خواست می‌تواند انجام دهد ولو اینکه

خلاف شرع بوده و عمل حرامی باشد! این سخنان درست نیست. ما
أَصْلًا چنین چیزی در دین نداریم! حَلَالٌ مُحَمَّدٌ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ
الْقِيَمَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ.^۱

بله می‌شود انسان تاریخ را بیان کند و توضیح دهد که چه
ظلم‌هائی نسبت به اهل بیت علیهم‌السلام انجام شده و چه اشتباهاتی
برخی از صحابه کردند و مواردی که در مقابل نصّ رسول خدا صلی‌الله
علیه‌وآله‌وسلم اجتهاد کردند و با آن حضرت مخالفت نمودند بیان شود.
إن شاء الله به برکت أمير المؤمنين عليه السلام خداوند همه ما را در
تولی و همچنین تبری از دشمنانشان مستحکم‌تر بدارد و إن شاء الله در
همین نشئه ما را به لقاء خود مشرف گرداند.

تمام بزرگان که بر ما حق دارند از علما، تمامی گذشتگان از اولیاء
خدا همچون مرحوم علامه والد، مرحوم آقای حدّاد، مرحوم آقای
قاضی، بر درجات تمام این بزرگواران بیافزاید.

بارپروردگارا! ما را مورد غفران و رحمت خود در این دنیا قرار

بده!

اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم وَالْعَنِ عَدُوَّهُم

مجلس صدوسی ام

غنا و بی نیازی حقیقی (۱)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

فِي التَّوْرَةِ مَكْتُوبٌ: يَا بَنَاءَ آدَمَ! تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ غِنًى وَ
 لَا أَكْلِكَ إِلَى طَلَبِكَ وَ عَلَى أَنْ أَسُدَّ فَاقَتَكَ وَ أَمَلًا قَلْبِكَ خَوْفًا مِنِّي وَ
 إِلَّا تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ شُغْلًا بِالدُّنْيَا ثُمَّ لَا أَسُدَّ فَاقَتَكَ وَ أَكْلِكَ إِلَى
 طَلَبِكَ.^۱

غنای ظاهری و باطنی

ما أبناء بشر، غنا را در غنا و ثروت ظاهری می بینیم، یعنی اگر مال
 زیادی داشته باشیم غنی هستیم، اگر باغ و بستان داشته باشیم، منزل کذا و
 کذا داشته باشیم، وسیله نقلیه گران قیمت داشته باشیم، اینها را نشانه غنا
 می دانیم. در عالم کثرت، وقتی می گویند: فلان کس غنی است! به معنای

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۳.

این است که او مالدار است.

أَمَّا در عالم باطن که عالم حقیقت است، حق جویان و طالبان حق وقتی می‌گویند: فلان کس غنی است! معنای دیگری را لحاظ می‌کنند و مرادشان غنای باطن و غنای دل است. پس غنا برای اهل توحید یک مصداق دارد و نسبت به اهل کثرت مصداق دیگری دارد.

تحصیل فراغت برای عبادت

خداوند در تورات می‌فرماید: **يَا بَنِي آدَمَ! تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي**. «ای فرزندان آدم! خود را برای عبادت من فارغ کن!»

فراغت برای عبادت آن است که: انسان تمام کارها و افکار خود را کنار بگذارد، همه را در صندوقچه‌ای خارج از قلب و دلش تعبیه کند، همه را از دلش بیرون بریزد تا فراغت حاصل شود؛ یعنی انسان باید به تمام معنی الکلمه در خدمت عبادت پروردگار قرار بگیرد.

تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي؛ یعنی تمام کارهای خود را کنار بگذارد، چه شغل‌های ظاهری و چه مشغولیت‌های فکری و ذهنی.

چه بسا انسان خود را برای عبادت آماده کند أَمَّا فقط جسمش برای عبادت فارغ شده و روحش آمادگی عبادت را پیدا نکرده باشد؛ مثل عباداتی که **إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ** ما انجام می‌دهیم و فکرمان جای دیگر است. این بدن مشغول است، منحنی شده و رکوع انجام می‌دهد و سجده می‌رود، أَمَّا قلب انسان جای دیگر است.

نفی خواطر که اولین دستور سلوک است برای همین است.

انسان وقتی برای عبادت فارغ می‌شود که هم جسم او آمادگی عبادت را داشته باشد و هم قلب او آماده باشد، پس باید برای عبادت تمام زوائد ذهنی و قلبی خود را دور ریخته و فاتحه‌اش را بخواند، بعد بگوید: **اللَّهُ أَكْبَرُ** و نماز خود را شروع کند.

در حین ذکر نیز باید همین‌طور باشد و **إِلَّا** اگر با یک چمدان خواطر وارد عبادت و ذکر شود، این ذکر از حیّز انتفاع افتاده، سودی برای انسان ندارد و او را جلو نمی‌برد.

این مسأله خیلی مهم است، خیلی مهم است! انسان باید به هرنحوی شده خود را فارغ کند و کلید آن دست خود انسان است؛ ببیند چه چیزهایی فکر او را مشغول کرده و سبب آن چیست؟ کار زیاد است؟ کار خود را کم کند، معاشرت با افراد است؟ این معاشرت را قطع کند. خداوند ما را به عبادت امر کرده و مقدمات آن را نیز فراهم نموده است. این گره کور را خودمان زده‌ایم و باید با دست خودمان آن را باز کنیم.

مرحوم علامه والد رضوان‌الله تعالی علیه می‌فرمودند: تمام این گره‌ها را که خودمان زدیم باید به دست خودمان باز کنیم. از اوّل سرّ تکلیف تا وقتی که از دنیا می‌رویم هر گره‌ای که زده‌ایم باید با دست خودمان باز کنیم.

خداوند که این گره‌ها را نزده است! خودمان در این عالم کثرت آمده و دائماً مشغولیات خود را زیاد کردیم و رو به تکاثر گذاشتیم.

اَللّٰهُمَّ اَلْتَكَاثُرُ. «گرایش به کثرات و زیاده‌طلبی در آنها شما را از یاد خدا و راه خدا منصرف و منحرف کرد.» آن قدر شما به دنبال زیادکردن

مال رفتید و رفتید، حَتَّى زُرْتُمْ الْمَقَابِرَ. «تا اینکه قبر خود را زیارت کردید.» یعنی تا حین موت برای دنیای خود و زیادکردن آن کار کردید. كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُونَ. «نه این طور نیست! به زودی شما خواهید دانست، اُبداً این خبرها نیست، به زودی علم پیدا خواهید کرد که با گرایش به کثرات، با خود چه کردید.» چه لطمه‌هائی به خود وارد ساختید، چه منفعی را از خود دور کرده و چه مضارّی را به خودتان چسبانید.

كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ * لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ.^۱ «هرگز چنین نیست! اگر شما از حقیقت امر مطّلع می‌شدید، به وضوح جحیم سوزان و آتش گداخته را که حقیقت و باطن کثرت‌طلبی است، می‌دیدید!»

رو به سوی خدا و آخرت، نه دنیا

این خیلی مسأله مهمّی است! ما در این عالم برای کارکردن آمده‌ایم، برای اینکه کار کنیم و برویم، اُمّا کار برای آخرت، نه برای دنیا! و این علامت دارد، می‌شود تشخیص داد که آیا برای آخرت کار می‌کنیم یا برای دنیا؟

حضرت علامتش را برای ما روشن کردند، مَحَكی است که همه ما تا به قلب خود مراجعه کنیم می‌فهمیم در کدام طرف قرار داریم؛ آیا از اصحاب یمین هستیم و یا خدای نکرده از اصحاب شمال هستیم! آن محک چیست؟ آن محک این است که: الآن که در حال زندگی

۱. آیات ۱ تا ۶، از سوره ۱۰۲: التّكَاثُر.

هستیم و خدا به ما نعمت حیات داده، ببینیم آیا قلب ما متوجه خدا و آخرت است و یا اینکه متوجه دنیا است! متوجه خانه است که خانه بگیریم و خانه را بزرگ‌تر کنیم، ماشین داریم، ولی برویم یک ماشین آخرین سیستم بخریم، یک باغ هم در کجا بگیریم! اینها همه آمال و آرزوست. اینکه به دنبال زیادکردن ثروت خود باشیم و دائم زراندوزی کنیم همه آمال است، حالا خارجاً تحقق پیدا کند یا پیدا نکند یک مسأله دیگر است و ما به آن کاری نداریم.

صرف همین آمال و آرزو انسان را می‌کشد، حالا اگر به دنبال آن نیز برود که وامصیبتا! همین آرزو داشتن رغبت به دنیا و اعراض از آخرت می‌شود!

کنده‌شدن از عالم کثرت و دار غرور

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِيَّ عَنِ الدَّارِ الْغُرُورِ وَالْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ.^۱ «خدایا! به من روزی گردان که از دار غرور کنار کشیده و پهلوی تهی کنم!»

دوری از دار غرور هم یکی از انواع رزق و روزی است که باید از خداوند طلب کرد. روزی که همه‌اش خورد و خوراک نیست! گفتیم که: غنا، غنای ظاهری نیست، روزی هم همین‌طور است؛ روزی‌های باطنی هم داریم که اگر انسان یک جرعه از آن بخورد دیگر به این عالم کثرت توجه پیدا نخواهد کرد.

۱. إقبال/الأعمال، ج ۱، ص ۴۰۲.

می‌ده که چون ریزیش در سبو برآرد سبو از دل آواز هو^۱
از آن می‌های بهشتی که اگر بوی آن به مشام ما برسد مست
می‌شویم و اگر در سبو بریزند سبو ندای «هو» می‌کند و از دل خود، کلمه
مبارکه «هو» را جاری می‌سازد.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي. «خدایا! به من روزی گردان.» چه چیزی را؟ نه مال
و نه جاه، نه عنوان و نه این چیزهائی که متعلق به عالم طبع و ظاهر است،
خدایا! به من روزی گردان: التَّجَافَى عَنِ دَارِ الْغُرُورِ. «که از این خانه
غرور کنار کشیده و پهلوی تهی کنم.»

این عالم را «دار غرور» می‌گویند، چون انسان را گول می‌زند و
خیال می‌کند که حیات و روزی اینجاست، با اینکه اینها روزی نیست،
این عالم و متعلقاتش و آنچه در حول و حوش آن است همه اعتبار و
پوچ پوچ است! روزی، روزی‌های معنوی است؛ خدایا! از آن روزی‌ها
به من کرامت کن که از این عالم غرور پهلوی تهی کنم.

«تَجَافَى جَنْبُهُ عَنِ الْفِرَاشِ» به معنای پهلوی تهی کردن و عدم استقرار
بر بستر است.^۲ خداوند درباره کسانی که برای آنها قُرَّةُ أَعْيُنٍ^۳ «روشنی
چشم» قرار داده، می‌فرماید: تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ.^۴ «ایشان
در دل شب از رختخوابهای خود پهلوی تهی کرده، آن را ترک می‌کنند.» و به
عشق خدا بلند شده نماز شب می‌خوانند.

۱. تذکره میخانه، (ساقی نامه رضی الدین آرتیمانی) ص ۹۲۶.

۲. مجمع البحرین، ج ۱، ص ۸۸.

۳. قسمتی از آیه ۱۷، از سوره ۳۲: السَّجْدَة.

۴. صدر آیه ۱۶، از سوره ۳۲: السَّجْدَة.

اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي التَّجَافِيَ عَنِ دَارِ الْغُرُورِ. «خدایا! به ما تجافی از دار غرور را عنایت کن که پهلوی تهی کرده از این دنیا اعراض کنیم.»
و الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ. «و از آن طرف هم انابه به دار خلود داشته باشیم.» و قلبمان منعطف به خدا باشد، برویم سراغ خدا و به درگاه پروردگار انابه کنیم.

پس لازم نیست انسان درجات معرفت را طی کرده باشد تا بداند در چه درجه‌ای قرار گرفته است، نه! حتی کسی که هنوز چشم بصیرتش باز نشده نیز می‌تواند امتحان کند که در چه مرحله‌ای قرار دارد؛ ببیند وجهه قلبش رو به آخرت است یا رو به دنیا!

اگر از دنیا بدش می‌آید و ارتباط با کسانی که حرف دنیا می‌زنند را خوش ندارد و دوست دارد با رفیق خدائی خود بنشیند و حرف خدا بزنند و به یاد خدا باشند، در این صورت باید خدا را شکر کند.

لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ.^۱ «اگر شکر مرا به جای آورید قطعاً به شما بیشتر می‌دهم.» یعنی رغبت‌تان را به آخرت بیشتر کرده و پیمانه شما را بزرگ‌تر می‌گردانم و این شرابه‌ای بهشتی که به شما دادم را قوی‌تر می‌کنم.
خداوند می‌فرماید: يَا بَنِي آدَمَ! تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي. «ای فرزندان آدم! در ظاهر و باطن، خودت را برای عبادت من فارغ کن.» یعنی ظاهر و باطن و قلب و سرّت را در اختیار من بگذار و در عبادت من صرف کن!

این کار را چه کسی انجام داد؟ مصداق اَتَمَّش رسول خدا و امیرالمؤمنین صلوات الله علیهما هستند. تیر را از پای امیرالمؤمنین کشیدند،

۱. قسمتی از آیه ۷، از سوره ۱۴: ابراهیم.

متوجّه نشدند! در حال غیر عبادت می خواستند تیر را بکشند حضرت اذیت می شدند، بعد در حال نماز تیر را کشیدند؛ این تفرّغ در عبادت است. امیرالمؤمنین تا کجاها سیر می کنند!

خدا روزی همه ما کند إن شاء الله و خود آن بزرگوار ما را بکشد؛ بعضی ها را باید کشید! این ماشین هائی که بنزین تمام می کنند یا پنچر می شوند یا موتورشان از کار می افتد، چگونه حرکت می کنند؟ باید آن را بکسل کرد و کشید!

در این سفر آخری که به زینبیه مشرّف شدیم و بعد خدمت مرحوم آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه رسیدیم، چون خیلی وقت بود که ایشان را زیارت نکرده بودم، بغلشان کردم و بعد از اینکه ایشان را بوسیدم همانجا نشستیم.

ایشان فرمودند: حال شما چطور است؟ عرض کردم: الحمد لله! بعد فرمودند: شما به چه مقاماتی رسیده اید؟ عرض کردم: آقا! حکم بنده، حکم آن ماشینی است که چرخهایش پنچر شده و موتورش نیز از کار افتاده است و فقط بدنه ای از آن به جا مانده است!

شروع به خندیدن کردند؛ أمّا ما حقیقت را برایشان گفتیم! حالا این ماشینی که این طور است را باید چکار کرد؟ یا باید اجزاء آن را نو کند، چرخهایش را عوض نماید و سفارش دهد مکانیک یک موتور خوب و نو برایش بیاورد و یا باید آن را بکسل کرده و به مقصدی که می خواهد برود برسانند.

قضیه ما هم همین طور است؛ إن شاء الله باید از حول و قوّه خدا مدد بگیریم و توکل به خدا کرده بگوئیم: خدایا! خودت ما را به سوی

خود حرکت بده و به لقاء خودت برسان! البتّه نه به این معنا که ما خودمان هیچ‌کاری انجام ندهیم. ماشینی را هم که بکسل می‌کنند می‌گویند: راننده پشت فرمان بنشیند! البتّه هر کاری که ما انجام دهیم آن هم از لطف و عنایت خداست.

علی‌آیّ حال، باید به هر نحوی به مقام طهارت و سر منزل مقصود رسید؛ با چه چیزی؟ با توکل بر خدا! با تفرّغ برای عبادت. انسان باید خودش را خالی کند، نفس و قلب و دلش را برای عبادت پروردگار فارغ کند و از این عالم دنیا کناره بگیرد!

خدایا! خودت ما را به‌سوی خود ببر! أمّا آیا می‌شود ما به دنبال دنیا باشیم و هواها و آرزوهایمان را داشته باشیم؟ نمی‌شود! نمی‌شود! مثل این است که عقب ماشین را به‌جائی ببندیم و ماشین جلویی بخواهد ما را بکشد! این ماشین راه نمی‌رود! ما باید خودمان را بکنیم. کار ما چیست؟ این که وجههٔ قلبمان را منعطف به خدا کنیم و به سراغ خدا برویم؛ **فَفَرُّوا إِلَى اللَّهِ**^۱. «به‌سوی خدا فرار کنید!» نه به‌سوی دنیا.

البتّه نه اینکه از امشب دست از زندگی بردارید و آن یک لقمهٔ حلالی هم که برای زن و بچه تهیّه می‌نمودید رها کنید، نه! کارتان را انجام دهید، أمّا به مقداری که آخرتتان لطمه نبیند، به مقداری که آن حال توجّه تام از بین نرود، به مقداری که بتوانید دو رکعت نماز با توجّه بخوانید و به مقداری که بتوانید تفرّغ برای عبادت تحصیل کنید، و إلّا آن قدر انسانها بودند که ناقص از دنیا رفتند!

۱. صدر آیه ۵۰، از سوره ۵۱: الذّاریات.

آقا رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمودند: نوع افراد بنی‌آدم که از دنیا می‌روند همه کال از دنیا می‌روند، میوه کال هم که قابل خوردن نیست و باید آن را بیرون بریزید!

خداوند می‌فرماید: **يَا بَنِي آدَمَ!** «ای فرزندان آدم!» ای بشر، ای انسان! **تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي**. «خود را برای عبادت من فارغ کن.» هنگامی که می‌گوئی: **اللَّهُ أَكْبَرُ** باید جسم و جان و نفس و روح و سرّت بگوید: **اللَّهُ أَكْبَرُ**.

پرشدن قلب از بی‌نیازی

که اگر این کار را بکنی، **أَمَلًا قَلْبَكَ غَنَى**. «قلبت را پر از غنا و بی‌نیازی می‌کنم!» نفرمود: جیبت را پر می‌کنم. غنای جیب همین مال دنیاست، اما غنای قلب درهم و دینار نیست؛ درون قلب که درهم و دینار نمی‌ریزند!

این قلب را پر از بی‌نیازی می‌کنند؛ قلب چطور غنی و ثروتمند می‌شود؟ خدا محبتش را درون قلب می‌ریزد، معرفت و لقاء خود را نیز درون قلب می‌ریزد؛ یعنی لازمه محبت که معرفت و لقاء باشد را هم می‌ریزد.

مرحوم آقای حدّاد رضوان‌الله‌تعالی‌علیه می‌فرمودند: «در هر لحظه علوم می‌گذرد بسیار عمیق و بسیط و کلی، و چون در لحظه ثانی بخواهم به یکی از آنها توجه کنم می‌بینم عجباً! فرسنگ‌ها دور شده است.»^۱

۱. روح‌مجرّد، ص ۷۱.

اینها برای چیست؟ برای اینکه از دنیا إعراض کردند، از اوّل به دنیا پشت پا زدند و رو به خدا کردند و به آخرت إقبال نمودند.

أَمَلًا قَلْبَكَ غَنَى. «قلبت را پر از غنا می‌کنم.» یعنی من غَنَى بالذات هستم، تو را نیز غَنَى می‌کنم؛ غَنَى به ذات خودم، نه اینکه ذات تو غَنَى باشد!

همان‌طور که در حدیث قدسی آمده است: عَبْدِي! أَطْعَنِي أَجْعَلْكَ مِثْلِي؛ أَنَا حَيٌّ لَا أَمُوتُ أَجْعَلْكَ حَيًّا لَا تَمُوتُ، أَنَا غَنِيٌّ لَا أَفْتَقِرُ أَجْعَلْكَ غَنِيًّا لَا تَفْتَقِرُ، أَنَا مَهْمَا أَشَاءُ يَكُونُ أَجْعَلْكَ مَهْمَا تَشَاءُ يَكُونُ.^۱

«ای بنده من! مرا اطاعت کن! من تو را همانند خود قرار می‌دهم؛ من حَيٌّ و زنده‌ای هستم که نمی‌میرم، تو را نیز زنده‌ای قرار می‌دهم که نمیری، من بی‌نیازی هستم که نیازمند و محتاج نمی‌شوم، تو را نیز بی‌نیازی قرار می‌دهم که نیازمند نشوی، من هرچه را بخواهم موجود می‌شود، تو را نیز چنان قرار می‌دهم که هرچه بخواهی بشود.»

در اینجا هم می‌فرماید: خود را برای عبادت من فارغ کن، قلبت را پر از غنا می‌کنم و تمام احتیاجات را برآورده می‌نمایم!

و لَا أَكِلْكَ إِلَى طَلَبِكَ؛ «و تو را در احتیاجات رها نکرده و به خودت واگذار نمی‌نمایم.» تو به طرف من بیا، من همه احتیاجات را برطرف می‌کنم. و عَلَيَّ أَنْ أَسُدَّ فَاقَتَكَ وَ أَمَلًا قَلْبَكَ خَوْفًا مِنِّي. «و بر عهده من است که نیاز تو را بر طرف کنم و قلب تو را پر از خوف از خودم نمایم.»

تبعات فارغ‌نمودن خود برای عبادت

بعد خداوند حکم عکس آن را نیز بیان کرده می‌فرماید:
وَالْأَتَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبِكَ شُغْلًا بِالدُّنْيَا. «و اگر این کار را نکنی و خود را برای عبادت من فارغ ننمائی، قلب تو را پر از مشغله دنیا می‌کنم و مشغول عالم کثرت می‌شوی.»

چقدر بدبختی است! انسانی را که خدا خلق نموده تا به طرف آخرت برود، خدا را رها کند و در همین دنیا مشغول کثرات شود.
ثُمَّ لَا أَسُدُّ فَاقَتَكَ وَ أَكِلَكَ إِلَى طَلَبِكَ. «سپس نیاز تو را سد نکرده و برآورده نمی‌سازم و تو را به خواست و طلبت وا گذاشته و رهایت می‌کنم.»

اگر خدا ما را رها کند چه خواهد شد؟ شقاوت و بدبختی است! ما صاحب داریم، صاحبان خداست! مالکمان خداست!
اگر پدر یا مادر فرزند خود را رها کند چه آثار و تبعاتی بر آن مترتب می‌شود؟ بیچارگی! بدبختی! به‌دست چه کسی بیفتد؟ کجا برود؟ دیگر مهر مادر و عطوفت پدر بر او نبوده و تأدیب پدر بالای سر او نیست! پدر و مادر بر گردن انسان حق بسیاری دارند اما مالک حقیقی ما نیستند. پدر نمی‌تواند بیش از حد ضرورت فرزند خود را تأدیب کند و بزند، بلکه حق بزرگی بر گردن فرزند دارد و این حق خیلی عظیم است، اما این حق کجا و حق خدا کجا؟ حق خدا مقدم است.
وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا.^۱ «و

۱. صدر آیه ۲۳، از سوره ۱۷: الإسراء (بنی‌اسرائیل).

پروردگار تو حکم نموده است که: هیچ موجودی را جز ذات اقدس او پرستش نکنید! و با پدر و مادر خود نیکی و احسان نمائید.» در این آیه اوّل توحید پروردگار و بعد از آن، احسان به پدر و مادر را ذکر کرده است. صاحب و مالک اصلی ما خداست و اگر خدا مملوک خود را رها کند بالاترین شقاوت نصیب انسان می‌شود، شقاوتی که از آن بالاتر نخواهد بود. اگر خدا انسان را به حال خود رها کند و بگوید: من کاری به کار این بنده ندارم! خودش می‌داند و خودش! این بدترین مصیبت و بالاترین شقاوت خواهد بود.

غنیمت شمردن فرصت، برای تقرّب به سوی خدا

پس وظیفه ما این است که: سعی کنیم در حال عبادت و نماز و ذکر، هم ظاهر و بدنمان و هم قلبمان را متوجّه و منعطف به خدا کنیم. البتّه مؤمن باید همیشه در حال عبادت خدا باشد؛ عبادت تقرّب به سوی خداست، مؤمن باید همیشه توجّه به سوی خدا داشته و خود را برای عبادت او فارغ کند.

این زمانها می‌گذرد، این ایّام می‌گذرد، جوانی می‌گذرد، اگر الآن بار سفر را نبندد، چه وقتی می‌خواهد ببندد؟! مرحوم علامه والد می‌فرمودند: این وقت نخواهد آمد، باید همین الآن دست به کار شد! شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی
دلاکی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد^۱

۱. دیوان حافظ، ص ۱۰۱، غزل ۲۲۷.

الآن که انسان جوانی دارد، الآن که می تواند یا الله بگوید، الآن که می تواند از آن شرابه‌ای بهشتی جرعه‌ای بنوشد، اگر این کار را نکند، کی می خواهد این کار را انجام دهد؟! دیگر نمی آید! چه ضمانتی هست که بنده یک سال دیگر زنده باشم؟ نه آقا! چه ضمانتی هست که یک شب دیگر زنده باشم؟! چه ضمانتی هست؟!

صوفی ابن الوقت باشد ای رفیق

نیست فردا گفتن از شرط طریق^۱

أمیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: **فَاغْتَنِمِ الْفُرْصَةَ بَيْنَ الْعَدَمَيْنِ**.^۲
«همین الآن فرصت را غنیمت بشمار، همین الآن که بین العدمین است.»
گذشته که رفته و فاتحه‌اش خوانده شده، آینده را هم که نمی دانیم می آید یا نمی آید؛ الآن را غنیمت بشمار!

إن شاء الله خدا به همه ما توفیق دهد این مطالبی که عرض کردیم به جان و دلمان بنشیند؛ اینها قول خداوند است، قول بنده که نیست.
إن شاء الله خدا توفیق دهد از باقی عمرمان استفاده کنیم و وجهه قلبمان منعطف به پروردگار شود! خدا خودش کمک کند و این ماشین وجودی ما را حرکت دهد و ببرد إن شاء الله به قرب خود برساند.
اللهم صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم وَالْعَنِ عَدُوَّهُم

۱. مثنوی معنوی، ص ۵، سطر ۷.

۲. غرر الحکم ودرر الکلم، ص ۲۲۲.

مجلس صدوسی و نهم^۹

غنا و بی نیازی حقیقی (۲)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم نقل می‌کند که آن حضرت فرمودند:

مَا أَقْبَحَ الْفَقْرَ بَعْدَ الْغِنَى وَأَقْبَحَ الْخَطِيئَةَ بَعْدَ الْمَسْكَنَةِ وَأَقْبَحُ مِنْ ذَلِكَ الْعَابِدُ لِلَّهِ ثُمَّ يَدَعُ عِبَادَتَهُ.^۱

«چقدر قبیح است فقر بعد از غنا و چقدر زشت است کم‌خردی و گناه بعد از اینکه انسان به حالت سکون و آرامش رسیده است. و از همه اینها قبیح‌تر این است که انسان پس از مدتی که خدا را عبادت کرد، عبادت پروردگار را ترک نماید.»

زشتی فقر بعد از غنا

مَا أَقْبَحَ الْفَقْرَ بَعْدَ الْغِنَى! «چقدر قبیح است فقر بعد از غنا!»

۱. الکافی، ج ۲، ص ۸۴.

اگر این فقره از روایت به تنهایی وارد شده بود بدون شک می‌گفتیم: در اینجا مراد فقر و غنای مالی نیست و حضرت نمی‌خواهند بگویند: اگر کسی ثروتمند بود بعد فقیر شد چقدر زشت است، چون این امر از نگاه الهی زشتی ندارد! خدا خواسته به ما غنا بدهد بعد هم اراده کرده فقر بدهد، خدا خواسته به ما صحت بدهد بعد هم اراده کرده مرض بدهد. لذا امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرمایند: **الْفَقْرُ بَعْدَ الْغِنَى بِاللَّهِ لَا يَضُرُّ**^۱. «بعد از اینکه مؤمن جان و قلبش با اتصال به خداوند و توکل بر او غنی شد، دیگر فقر ظاهری برای او مضر نیست.»

اگر بگوییم: مراد فقر و غنای مالی است، همین معنی در صحت و مرض هم هست و باید رسول خدا بفرمایند: **مَا أَقْبَحَ الْمَرَضَ بَعْدَ الصَّحَّةِ**. «چقدر زشت است مریضی بعد از سلامتی!» در موت و حیات هم همین معنا می‌آید؛ چقدر قبیح و زشت است موت بعد از حیات و زندگی!

اینها همه مثل هم است. اگر غنا را به معنای ثروت بگیریم لازمه‌اش این است که در صحت و مرض و موت و حیات نیز همین معنا را بگوئیم، درحالی که ائمه طاهرين صلوات الله عليهم أجمعين می‌فرمایند: باید حال انسان مؤمن در فقر و غنا یکی باشد؛ یعنی همان حالتی را که در غنا دارد در حال فقر نیز همان حالت را داشته باشد و حالتی را که در صحت دارد در مرض نیز همان حالت را باید داشته باشد؛ چرا؟ چون همه اینها دست خداست، خدا هم صحت و غنا را می‌دهد و هم مرض و فقر را.

۱. غرر الحکم و درر الکلم، ص ۵۳۴.

کسی که غنی به ولایت و محبت امیرالمؤمنین علیه‌السلام است و غنی به یقین و طاعت است، چنانچه این غنا به فقر تبدیل شود، این خیلی زشت است! یعنی ولایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام از او گرفته شود و این بذر توحید که خداوند در دل او کاشته و این معرفت و محبت نسبت به خداوند و پیغمبر و ائمه طاهرين سست و ضعیف گردد؛ حقیقت فقر اینهاست.

همان‌طور که حقیقت غنا، داشتن معرفت به خداست و هیچ نعمتی بالاتر از نعمت معرفت نیست. معرفت همان توحید است، همان ولایت است. در روایت است که: هیچ نعمتی بالاتر از نعمت ولایت نیست.^۱ پس معرفت پروردگار غناست! معرفت سرمایه ماست و اگر معرفت نداشته باشیم فقیر هستیم. منتها یک وقت کسی از اول معرفت ندارد باید تحصیل کند و یک وقت کسی دارد اما با دست خود این محبت و ولایت و تمام اصول و فروع دین را کنار می‌گذارد، حالا در هر مقطعی که باشد، اگر آن را کنار بگذارد، می‌شود فقیر!

پس بنابراین، اگر این فقره از حدیث به تنهایی وارد شده بود - ما أَقْبَحَ الْفَقْرِ بَعْدَ الْغِنَى! - بلاشک می‌گفتیم: مراد فقر ظاهر نیست، بلکه فقر معنوی است، فقر دین و معرفت است، فقر محبت پروردگار است و قس علی ذلك فَعَلَّلَ وَ تَفَعَّلَ.

ولی با توجه به اینکه در ذیل حدیث، به فقر معنوی و دوری از

۱. شیخ کلینی (ره) روایت کرده است که: تَلَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ الْآيَةَ: فَادْكُرُوا آلاءَ اللَّهِ. قَالَ: أَتَدْرِي مَا آلاءُ اللَّهِ؟ قُلْتُ: لَا. قَالَ: هِيَ أَعْظَمُ نِعَمِ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ هِيَ وَلَا يَتَنَاهَا. (الكافي، ج ۱، ص ۲۱۷)

خداوند اشاره کرده و آمده است که: **أَقْبَحُ مِنْ ذَلِكَ الْعَابِدُ لِلَّهِ ثُمَّ يَدَعُ عِبَادَتَهُ**. «قبیح‌تر و زشت‌تر از فقر بعد از غنی این است که انسان اهل عبادت پرودگار باشد و سپس عبادت را رها نماید.» با توجه به این ذیل معلوم می‌شود که: منظور از قبح در کلام اوّل حضرت، قبح ظاهری و در نزد اهل دنیا است.

حضرت اوّل به اصحاب خود می‌فرمایند: چقدر در نزد شما و از دید شما زشت است که کسی غنی باشد و در میان مردم با عزّت و آبروی ظاهری رفت و آمد کند و ناگهان فقیر شده و دست نیاز به سوی این و آن دراز نماید و به ذلّت بیفتد، ترک عبادت خداوند پس از عابد بودن، در منطق واقع و حقیقت، از این زشت‌تر و قبیح‌تر است؛ چون عبادت خدا غنای حقیقی و دوری و جدائی از خداوند فقر حقیقی است.

قبح گناه و ترک عبادت

سپس حضرت می‌فرمایند: **وَأَقْبَحُ الْخَطِيئَةِ بَعْدَ الْمَسْكَنَةِ**. «و چقدر زشت است خطا و نابخردی و گناه بعد از مسکنت!»

آدم جوان قدر خودش را نمی‌داند، قدر صحت روح خود و قدر باطنش را نمی‌داند، لذا با گناهای که انجام می‌دهد دائماً به خودش ضربه می‌زند؛ هر گناه پتکی است که می‌زند و عمارت وجودش را خراب می‌کند. اما کسی که جوانیش گذشته و به پیری رسیده، به مسکنت رسیده است؛ مسکنت به معنای سکون و استقرار است و به ناتوانی و پیری و فقر «مسکنت» گفته می‌شود. آدم جوان جست و خیز دارد، جوانی دارد، اما آدم پیر حالت مسکنت به خود گرفته، یعنی در سکون است.

کسی که جوان است لازمه جوانی این است که به دنبال گناه برود، اما کسی که پیر شده و حالت سکون به خود گرفته دیگر وقت کم عقلی و گناهش نیست. لذا می‌فرماید: **وَأَقْبَحَ الْخَطِيئَةِ بَعْدَ الْمَسْكَنَةِ**. چقدر زشت است گناه از آدمی که جوانی را گذرانده است.

مراد این نیست که گناه برای جوان خوب است و اشکالی ندارد، نه! برای جوان هم زشت و قبیح است، اما برای پیر اقبیح است! البته مسکنت اعم از پیری است و مراد کسی است که آن دوران جوانیش گذشته است. **وَأَقْبَحُ مِنْ ذَلِكَ الْعَابِدُ لِلَّهِ ثُمَّ يَدْعُ عِبَادَتَهُ**. «و از این دو مورد قبیح‌تر این است که انسان عبادت پروردگار را به جای آورد و مطیع پروردگار باشد، اما یک مرتبه عبادت پروردگار را زمین گذاشته رها کند.» انسان باید تا آخر عمر، حضرت حق را عبادت کند و مطیع پروردگار باشد؛ عبادت یعنی اطاعت.

شریف‌ترین غنا

در جلسه قبل عرض شد که بزرگ‌ترین و عظیم‌ترین و شریف‌ترین غنا، غنای قلب و نفس است. غنای مالی و ثروت، غنا نیست. باید نفس انسان بی‌نیاز شود. ممکن است کسی در نهایت و غایت ثروت باشد اما از همه دنی‌تر، وضعی‌تر و پست‌تر باشد! آن قدر اغنیا در جهنم قرار دارند! اغنیاء از مشرکین و مترفین که: **تَرَهُهُمْ ذُلَّةً**.^۱ «غبار ذلت روی صورت‌های ایشان نشسته و صورتشان

۱. قسمتی از آیه ۲۷، از سوره ۱۰: یونس.

را فرا گرفته است.» نه اینکه فقط در روز قیامت ذلیل باشند؛ در همین جا نیز صورتهای آنها در نهایت ذلّت و مسکنت است، متنها چشمان ما نمی بینند، ولی اولیاء خدا می بینند.

مؤمن عزّت دارد ولی کافر ذلیل است. حتّی اگر به ظاهر در نهایت عزّت باشد باز ذلیل است و این ذلّت و تاریکی در صورت او وجود دارد؛ **كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا**.^۱ «صورتهایشان مثل قطعه‌ای از شب تاریک است!» متنها چشمان ما حجاب دارد و نمی بیند، امّا برای اولیاء خدا مشهود است و تا نگاه کنند می بینند.

آن غنائی که مدّ نظر شارع مقدّس است غنای نفس است. آن غنائی که مدّ نظر ائمه بوده و در ادعیه آمده غنای نفس است؛ **اللّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي**.^۲ «خدایا غنای مرا در نفسم قرار بده تا نفس من غنی شود.» نفس با پول غنی نمی شود، پول جیب انسان را غنی می کند، امّا درون نفس که نمی رود! پس غنای نفس به چیست؟ به لقاء پروردگار! اگر خدا خودش را به کسی داد دیگر غنی می شود!

به دام و دانه عالم کجا فرود آید

دلی که گشت گرفتار زلف و خال حبیب

حبیب را نتوان یافت در دو کون مثال

اگرچه هر دو جهان هست بر مثال حبیب^۳

۱. قسمتی از آیه ۲۷، از سوره ۱۰: یونس.

۲. *إقبال الأعمال*، ج ۲، ص ۷۸. (دعای عرفه)

۳. *دیوان کامل شمس مغربی*، ص ۷۵.

خدا غنی بالذات است و او را هم به غنای خود غنی می‌کند؛ اللَّهُمَّ اجْعَلْ غِنَايَ فِي نَفْسِي. «خدایا! غنای مرا در نفس من قرار بده!» نفس که غنی شد آن قدر بزرگ می‌شود که دیگر به زخارف دنیا چشم ندارد. اول خدا نفس را بزرگ می‌کند بعد به این نفس غنا می‌دهد؛ نفس کوچک که نمی‌تواند غنی باشد، بزرگش می‌کند تا دیگر نظر به دنیا نداشته باشد.

بی‌ارزشی دنیا، در چشم اولیاء خدا

آقا وارد منزل می‌شود غذا هم می‌خورد، هنگام برگشت از او سؤال می‌کنند که: منزل چطور بود آقا؟ چند تا فرش داشت؟ اطاقهایش چطور بود؟ می‌گوید: نمی‌دانم! من اصلاً ندیدم! آقا فلان باغ که رفتید چطور بود؟ درختانش چطور بود؟ می‌گوید: نفهمیدم! من اصلاً ندیدم! اینها از اولیاء خدا نقل شده است! اما آنهایی که اهل زخارف دنیا هستند تمام خصوصیات را نقل می‌کنند که: چند تا درخت داشت، چند تا اطاق داشت، گیلاسهایش چطور بود، سیب‌ها و زردآلوهایش چطور بود و دلشان هم می‌رود و می‌گویند: ای کاش ما چنین باغی داشتیم! ای کاش ما چنین وسیله‌ای داشتیم! ای کاش قالیمان را عوض می‌کردیم! امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: كَانَ لِي فِيْمَا مَضَى أَخٌ فِي اللَّهِ وَ كَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ.^۱ «من سابقاً یک برادری داشتم (برادر معنوی و روحی، نه برادر جسمی!) این برادر در چشم من خیلی بزرگ بود و به دیدهٔ إعجاب به او نگاه می‌کردم. (چرا در

۱. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۹، ص ۵۲۶.

چشم امیرالمؤمنین علیه‌السلام بزرگ بود؟) چون دنیا در چشم او کوچک بود!»

نفس باید به این حال برسد و از دنیا عبور کند و الاً همین جا قبرستان او می‌شود! حالا دنیا، یک وقت اُمتعه دنیاست و یک وقت عناوین است؛ عناوین هم همین‌طور است و فرقی نمی‌کند. بنده عنوان «آیه‌الله» دارم و دلخوشی من این است که به من بگویند: آیه‌الله! آقا عنوان «دکتر» دارد، اگر به او دکتر نگویند ناراحت می‌شود! این بیچارگی است! وقتی به من آیه‌الله نگویند، اگر ناراحت شوم این بیچارگی است!

چون این عناوین ارزش معنوی ندارد. این احترامها همه مال دنیاست! کسی که از دنیا گذشته و به آن لگد و پشت پا زده غنا دارد، کسی که حقیقت را دارد غنا دارد و دیگر به مجاز و امور اعتباریه اعتنائی ندارد؛ احترام کردند، نکردند! نکردند، نکردند! فحش بدهند یا تعریف کنند همه در نظر او یکسان است؛ اگر این‌طور بود معلوم است که غنا دارد و الاً به هر مقداری که چنین نباشد فقیر است!

مؤمن و سالک راه خدا باید از این عالم بگذرد، از اعتبارات این عالم بگذرد و دیگر به این عالم توجهی نداشته باشد. اگر نگذرد بیچاره شده و در همین جا دفن می‌شود؛ در همین خیالات و توهمات و اعتبارات پوچ و باطل دفن می‌شود. ما به دنبال حق هستیم، باطل را که نمی‌خواهیم، پس باید از باطل عبور کنیم!

تمام ماسوی‌الله دنیاست. هرچه غیر از خداست، از این عالم گرفته تا هر مقدار که بالا بروید، همه دنیاست! باید فقط و فقط خدا را

بخواهیم؛ وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ.^۱ باید بر آن خدای حی که حیات محض بوده و موت در آن راه ندارد توکل کنیم و از غیر او عبور نمائیم.

خداوند متعال می‌فرماید: يَا بَنِي آدَمَ! تَفَرَّغْ لِعِبَادَتِي أَمَلًا قَلْبَكَ غِنًى وَلَا أَكَلِكَ إِلَى طَلَبِكَ وَ عَلَيَّ أَنْ أَسُدَّ فَاقَتَكَ.^۲ «ای پسر آدم! خودت را برای عبادت من فارغ کن و ممحض در عبادت شو.»
تا اینکه اولاً: «قلبت را پر از غنا و بی‌نیازی کنم.» بی‌نیازت کنم!
این همان غنای نفس است!

دوم اینکه: «تو را به طلب و خواست خودت وانگذارم، بلکه خودم متقبل خواست تو شده و ضمانت می‌کنم که نیازت را برآورم.» تو با من باش من کارت را درست می‌کنم!

خدایا! به همه ما توفیق بده تا إن شاء الله با عنایات خاصه‌ات از این نشئه عبور کنیم، از این عناوین و اعتبارات عبور کنیم که فرمود: از وقتی خداوند این عالم دنیا را خلق کرده یک‌بار هم به آن نظر نکرده است!^۳ خدا یک‌بار هم به این عالم نظر نکرده؛ چقدر خداوند عزیز است! چقدر عظیم است!

خدایا! به حق اولیاء خودت، به حق دلسوختگانت، به حق آن عزیزانی که به این دریا آمدند و دامنشان تر نشد، خدایا! ما را به سلامت و

۱. صدر آیه ۵۸، از سوره الفرقان: ۲۵.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۸۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۱۰.

با عافیت کامل از این نشئه ببر!

آنچه از روی لطف و کرم به اولیاء خود محبت کردی، به ما و همه

دلسوختگان عنایت فرما!

بارپرورگارا! به لطف و کرم در همین نشئه ما را به لقاء خودت

مشرّف گردان!

اللهم صلّ علی محمد و آله محمد و عجل فرجهم والعن عدوهم

مجلس صدوسی و دوم

نقطه بیداری کامل
و دید توحیدی داشتن

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ
 وَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ
 وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ

قال الله تبارك وتعالى: هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.^۱ «اوست اوّل و آخر و ظاهر و باطن و او به هر چیزی عالم و داناست.»

این عمر نسبت به مسیری که به سوی خدا داریم اندک است. در این عمر کوتاه و این مسیر طولانی باید این راه را از جهت سرعت و کیفیت سیر به گونه ای منطبق بر عمر کوتاهمان کنیم که بتوانیم کاملاً از این دنیا رخت بربندیم، و الاً اگر با این مسیر طولانی بخواهیم آهسته آهسته و لنگان لنگان حرکت کنیم، کال از دنیا می رویم.

معروف است که می گویند: از هر کجا جلوی ضرر را بگیریم منفعت است! از هر کجا و هر زمان جلوی غفلت گرفته شود و یقظه حاصل شود منفعت است.

۱. آیه ۳، از سوره ۵۷: الحديد.

معنای یقظه کامل

گرچه برای سالک راه خدا که قدم در راه سلوک گذاشته و راه پیموده است یقظه حاصل شده است، اَمّا این یقظه کفایت نمی‌کند، چون یقظه ذو مراتب است. آن یقظه‌ای مورد اهتمام و نظر اولیاء خداست که هیچ غفلتی در آن راه پیدا نکند؛ یعنی در هیچ زمانی از اُزمنه و هیچ حینی از اُحیان برای سالک غفلت حاصل نشود. این چنین بیداری و این چنین یقظه‌ای سالک را می‌برد و به خدا می‌رساند.

اَمّا چنانچه یقظه‌ای باشد و بعد از بین برود، مثل موتوری که چند صبحی روشن باشد و بعد خاموش شود، این کفایت نمی‌کند؛ مثل افرادی که وارد سیر و سلوک می‌شوند و در ابتدای امر حرارت خاصّی دارند، اَمّا بعد از مدّتی به واسطه عدم توجّه و غفلت، آن حال و حرارت عشق رو به اُفول می‌گذارد.

وقتی شما زغال را آتش می‌زنید و روشن می‌کنید، باید بادبزنی را برداشته و دائماً بادش بزنید تا این شعله بیشتر شود. اَمّا اگر بادبزنی را کنار گذاشتید این شعله رو به اُفول می‌رود. حالت یقظه نیز همین‌طور است و باید رو به ازدیاد و اشتداد باشد و این بیداری دل و محبّت پروردگار صددرصد شود و یقظه‌ای کامل حاصل گردد.

بنابراین یقظه‌ای که در آن غفلت راه پیدا کند، این یقظه مورد نظر نیست. گرچه این هم مطلوب است، اَمّا آن یقظه‌ای که رنگ غفلت روی آن را نپوشاند مورد نظر است.

یقظه به معنای بیداری است؛ انسان وقتی که سحر از خواب بیدار می‌شود دو حالت دارد: یک وقت واقعاً شاداب از رختخواب برمی‌خیزد

و یک وقت نه! بیدار می شود اما این بیداری تام نیست؛ تا سرش را بلند می کند دو مرتبه چشمانش روی هم رفته و در رختخواب می افتد؛ این را یقظه نمی گویند. این یقظه و بیداری تام نیست.

غفلت برای سالک مضر است و اصلاً نباید در وجود او راه پیدا کند و هرکجا غفلت آمد باید آن را قیچی کرده جلوی آن را بگیرد؛ راه ضرر را از هرکجا و هر زمان ببندید منفعت است!

اگر بنا باشد این غفلت ها همین طور بیاید و بیاید، دیگر انسان متوقف شده و چه بسا عقب گرد نماید. این طور عمل کردن، اصلاً با سیر الی الله سازگار نیست و انسان نمی تواند این مسیر طولانی را طی کند. علی ای حال، انسان باید این مسیر طولانی را بر این عمر کم خود به نحوی تطبیق دهد که بتواند برود و برسد و الا اگر بنا باشد امروز او مثل دیروز و فردایش مثل امروز باشد که دیگر هیچ! از دنیا می رود و دستش کوتاه است! و به آن معرفت و حقیقت الهی نرسیده است.

اصلاح دید؛ یکی دیدن

لذا برای سالک راه خدا اموری لازم است؛ اولین امر که پیش از هر چیز باید انجام شود این است که چشم دوبین خود را اصلاح کرده و فقط یکی ببیند، فقط یکی ببیند! این چشم های ما نه تنها دوبین که هزاربین است، میلیون بین است و خدا را نمی بیند!

یکی بین و یکی دان و یکی گوی

یکی خواه و یکی خوان و یکی جوی^۱

۱. مثنوی هفت/ورنگ، ج ۲، ص ۶۰۲.

چشمی تیزبین است که هر موجودی را که دید خدا ببیند، آن وقت می شود یکی بین! یعنی وحدت وجود را در تمام موجودات ساری و جاری ببیند، نه اینکه معرفت او به وحدت وجود فقط صرف خواندن باشد.

مرحوم علامه والد می فرمودند: خواندن این معارف که انسان را راه نمی برد. دانستن شکر که ذوق شیرینی نمی آورد! هرچه بخوانید و درس دهید، لایغنی مِنَ الْجُوعِ شَيْئاً! برای آدم گرسنه شما یک سره از چلوکباب تعریف کنید که: مزه اش چنان است و این خاصیت را دارد! آیا لذت می برد یا سیر می شود؟!

توحید نیز همین طور است. سالک راه خدا باید دید خود را درست کند و یکی ببیند. بر قامت خدا که نقصی وجود ندارد؛ او خورشید تابنده ای است که تمام عوالم وجود از او بهره می گیرند و استفاده می کنند. چشم های ما ضعیف است و تاب و توان دیدن خورشید را ندارد؛ باید چشم را تصحیح نمود!

چشم های ما هزاربین است و موجودات را در مقابل خدا مستقل می بینیم و عملاً نه یک شریک که هزاران هزار شریک برای خدا قائل هستیم؛ «أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ؟»^۱ «آیا ارباب و حکامی که پیوسته به تفرقه و جدائی دعوت می کنند، (برای اطاعت کردن) بهترند یا خداوند یگانه قهار؟»

سالک باید به اینجا برسد که دید خود را تصحیح نموده و در عالم

۱. قسمتی از آیه ۳۹، از سوره ۱۲: یوسف.

وجود فقط یکی ببیند! شما هرچه می بینید خدا ببینید؛ اگر ماهیت آن اسب را یا ماهیت آن انسان را از او بگیرید و به اصل وجودش نگاه کنید، آیا اصل وجودش غیر از وجود پروردگار است؟!

خورشید اگر صد میلیون سایه هم داشته باشد، باز این سایه ها برای کیست؟ عین ارتباط به خورشید است، برای خورشید است! **اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**^۱. «خداوند نور و اصل وجود آسمانها و زمین است.» حقیقت این آیه همین معنا است.

سایه و آفتاب یک چیزند دو مپندار ای برادر من^۲
پس باید دید را درست کرد. انسان باید دید خود را تصحیح کند
که فرمود: درویشی تصحیح خیال است. باید این خیال را درست کرد!

معنای صحیح وحدت وجود

مرحوم آقای حدّاد را ملامت کرده و به ایشان اشکال می گرفتند
که: شما می گوئید: این سگ هم خداست! ایشان می فرمودند: من کی
گفتم سگ خداست؟! من گفتم: در عالم وجود غیر از خدا چیزی نیست!
سگ با این جسم و این ماهیت محدودی که دارد چطور می تواند
خدا باشد؟ خدا که جسم ندارد، خدا که محدود نیست! خدا آن وجود
بسیطی است که: «لا اسمَ لَهُ و لا رَسَمَ لَهُ» این سگی که اسم دارد، رسم
دارد، جسم دارد و فضا اشغال می کند، چگونه می تواند خدا باشد؟!

۱. صدر آیه ۳۵، از سورة ۲۴: النّور.

۲. دیوان کامل شمس مغربی، ص ۷۰.

ما می‌گوئیم: غیر از خدا موجودی نیست! شما اگر سگ بودن سگ و ماهیت آن را کنار بگذارید، آیا وجودش غیر از وجود خداست؟! اگر این را بگوئید، یعنی در عالم وجود، غیر از خدا، خدای دیگری نیز هست، درحالی‌که: **وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ**^۱. «فقط اوست که در آسمان و زمین إله است و غیر از او خدای دیگری نیست، و اوست حکیم و علیم.»

اگر شما موجودی غیر از او و جدا و مستقل از او فرض کنید، آن هم می‌شود خدا؛ آن‌وقت یک خدای دیگری هم در آسمان و زمین داریم و دو تا خدا می‌شود! مرحوم حدّاد فرمودند: من گفتم: غیر از خدا موجودی نیست، نگفتم که: سگ خداست!

به قول مرحوم علامه در کتاب روح‌مجرد، اینها همه به‌خاطر دوبینی و استقلال‌بینی است.

ارزش کتاب روح‌مجرد

إن شاء الله کتاب روح‌مجرد را مطالعه بفرمائید. اگر یک‌بار خوانده‌اید دوباره بخوانید، سه‌باره بخوانید، ده‌باره بخوانید، صدباره بخوانید! باز کنید بخوانید و استفاده کنید. هر دفعه معنای تازه‌ای برایتان منکشف می‌شود و استفاده می‌برید! چرا؟ چون نور است. نور سیاهی ندارد و انسان خسته نمی‌شود. سیرابی ندارد و هربار که انسان بخواند بابتی از علم برایش گشوده می‌شود؛ چون قلم به دست کسی است که

۱. آیه ۸۴، از سوره ۴۳: الزّخرف.

عوالمش را طی کرده و از عالم توحید مدد می‌گیرد، نه از عالم کثرت! بله اگر ما برای شما چیزی بنویسیم این متعلق به عالم کثرت است. اَمّا کسی که چهار سفر خود را طی کرده و به آن طهارت کلی رسیده است، از آنجا مدد گرفته و از آنجا می‌نویسد، این دست از آنجاست! لذا سیرابی ندارد و هرچه بخوانید نورتان بیشتر می‌شود. هرچه بخوانید استفاده بیشتری می‌برید.

نگوئید: من یک‌بار روح مجرّد را خوانده‌ام و آن را کنار بگذارید. نه آقا! بخوانید! باور بفرمائید بعضی از افراد از خارج یا از داخل کشور می‌آیند می‌گویند: اصلاً زندگی ما شده این کتاب روح مجرّد! و همیشه بالای سرمان است.

نه یک نفر، دو نفر، اِلٰی ماشاءالله افرادی هستند که اصلاً اهل عرفان نیستند، ولی می‌گویند: ما با این کتاب عشق می‌کنیم، عشق‌بازی می‌کنیم و اصلاً حیات ما این کتاب شده است.

فقط روح مجرّد نیست، الله‌شناسی هم همین‌طور است، کتابهای دیگر هم همین‌طور است و فرق نمی‌کند. وقتی قلم از دست شخصی تراوش می‌کند که به مقام طهارت رسیده، همه‌اش نور است، همه‌اش عشق است! لذا انسان هرچه بیشتر بخواند بهره بیشتری می‌برد.

انقطاع اِلٰی الله

باید استفاده کرد و از حال غفلت بیرون آمد. باید آن یقظه بالکلیّه که هیچ حال غفلتی برای انسان نباشد را تحصیل کند، نه اینکه منتظر باشد جذبه‌ای از جذبات الٰهیّه و نفعه‌ای از نفعات ربوبیّه بر قلبش

خطور کند، نه! باید جذبه را تحصیل کرد. تحصیل جذبه به چیست؟ به
إعراض از دنیا! سالک باید خود را از دنیا قطع کرده و متّصل به خدا شود؛
و تَبَتَّلَ إِلَيْهِ تَبْتَلًا.^۱

باید از دنیا إعراض کرد! دنیا چیست؟ نسبت به افراد، مختلف
است و هرکسی باید خودش ببیند که دنیای او چیست؛ دنیا یعنی
غیرخدا! غیرخدا را باید کنار گذاشت. تمام این آمال و آرزوها سمومی
است که به نفس سالک ضربه می‌زند؛ مانند نیش عقرب و نیش مار
می‌ماند و دائماً او را می‌گزد.

سالک باید تمام آنچه سدّ راه اوست کنار گذاشته و منقطع به سوی
خدا شود؛ و تَبَتَّلَ إِلَيْهِ تَبْتَلًا. باید به هر نحوی شده این حال انقطاع را
تحصیل نمود تا حال یقظه برای انسان حاصل شود!

یقظه یعنی بیداری کامل به صورتی که چشمان انسان کاملاً باز
باشد و دیگر هیچ غفلتی قلب انسان را نگیرد؛ در بازار راه می‌رود با خدا
راه می‌رود، به خانه می‌رود با خدا می‌رود، از خانه خارج می‌شود با خدا
خارج می‌شود؛ در همه حال با خداست!

ذکر و توجّه محض

بعضی می‌گویند: ما ذکر می‌گوئیم ولی ذکر اثر ندارد. نه آقا! شما از
خودت خارج شو! اگر ذکر تأثیر نداشت! مگر امکان دارد؟! کسی که
غیرخدا در وجودش نیست اصلاً همه وجودش ذکر است. کسی که از

۱. ذیل آیه ۸، از سوره ۷۳: المزمّل.

خود خارج می شود و توجّه تام پیدا کرده و دائماً به یاد خداست و از خدا خارج نمی شود همه وجودش ذکر می شود.

آقای حدّاد رضوان الله تعالی علیه فرمودند: وقتی کسی با من صحبت می کند من کلام او را نمی فهمم؛ باید یکی دوبار بگویند و من هم خودم را جمع کنم تا متوجّه شوم که طرف چه می گویند.

ایشان ذکر محض بودند، توجّه محض بودند! شما چگونه می توانید با کسی که چنین است صحبت کنید؟ متوجّه صحبت شما نمی شود! لذا واقعاً برایشان سخت است که خود را پائین آورده، ببینند شما چه می گوئید و متوجّه کلام شما شوند.

خلاصه کلام اینکه: عمر ما کوتاه است و راه طولانی! اگر بخواهیم با این غفلت ها راه را طی کنیم این راه طی نخواهد شد! تمام آن اموری که گفتیم لازم است، مضافاً به اینکه بیداری شب نیز لازم است؛ تهجد در شب حتمی است.

خدای خیالی و خدای حقیقی

توجّه تام در همه جا لازم است و باید خیال را تصحیح نمود و چشم را درست کرد که این چشم فقط خدا را ببیند.

دلی کز معرفت نور و صفا دید

ز هر چیزی که دید اوّل خدا دید^۱

خدا اصل است و اینها همه فرع اند. آیا هیچ عاقلی اصل را

رها می‌کند و به فرع توجّه نماید؟! اَمّا ما تمام موجودات را اصل گرفته و خدا را پندار می‌دانیم و همیشه در عالم خیال به دنبال خدا می‌گردیم که آن خدای خیالی را در ذهنمان بیاوریم و بگوئیم: **اللَّهُ أَكْبَرُ!**

خدای خیالی خدائی است که ساخته و پرداخته ذهن ماست و خدای حقیقی نیست! وقتی شما خدا را در محدوده ذهن خود آورده و برای آن قد و قامت درست می‌کنید، حالا هر چقدر هم که این قد و قامت بزرگ باشد، به اندازه کره زمین باشد، بالاتر از جمیع کرات سماوی باشد، وقتی متشکّل به شکل شد، خدای ساختگی می‌شود و خدای حقیقی نیست!

وقتی نیت می‌کنید، باید خدای حقیقی را در نظر بگیرید؛ خدایا! من به‌سوی تو نماز می‌خوانم، تو آن خدائی هستی که نه اسمی داری و نه رسمی! نه شکلی داری و نه جهتی! هیچ حدّی نداری و همه‌جا هستی؛ **اللَّهُ أَكْبَرُ!**

پس نباید در ذهن خود خدائی خیالی و پنداری بسازیم، بلکه باید به نحو اجمال به آن خدائی که خالق آسمان و زمین است توجّه کنیم، آن خدائی که همه‌جا هست و آن خدائی که اوّل و آخر است و ظاهر و باطن است، و بگوئیم: **اللَّهُ أَكْبَرُ** و وارد نماز شویم.

نباید نسبت به موجودات دید استقلال‌ی داشته باشیم، بلکه باید آنها را تبعی دیده و خدا را اصل بینیم.

جنبش جمله سوی اصل خود است

چون یکی اصل جمله عدد است

چون ز یک جز یکی نشد صادر

پس یکی بیش نیست آنچه صداست^۱

این صداها و هزارها و میلیونها، اینها خدایانی شدند در مقابل خدا؛

ءَاَرْبَابٌ مُّتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ اَمْ اَللّٰهُ اَلْوَحِدُ الْقَهَّارُ؟^۲

باید تکانی بخوریم! و از این اعتبارات بیرون آمده و توجّه مان را

فقط منعطف به سوی خدا کنیم و منقطع به سوی خدا شویم، تا بلکه

إِنْ شَاءَ اللّٰه این مسیر طی شود.

این دستوراتی که اولیاءِ الهی فرموده اند همه مُمَدّ و مُعَدّ و کمکی

برای سیرمان است. صَمَت و سکوت را باید رعایت کنیم. جوع و

گرسنگی، سَهَر و بیداری شب، خلوت و ذکر مدام را باید ملازم باشیم!

اگر نقصانی در هریک از این امور باشد سیر ما ضربه می بیند!

خدایا! به برکت مُحَمَّد و آل مُحَمَّد به همه ما توفیق بده و اوّل

چشمانمان را اصلاح کن تا فقط تو را ببینیم و قلب های ما را اصلاح کن

و به لطف و کرم یقظه مدام را برای ما ایجاد فرما!

به لطف و کرم ما را منقطع به سوی خودت بگردان تا باقیمانده

عمرمان را با تو باشیم و با تو عشق بازی کنیم و به عشق تو زندگی کنیم.

به عشق تو بخوابیم، به عشق تو بیدار شویم، به عشق تو در تهجّد باشیم،

به عشق تو راه برویم و به عشق تو بنشینیم؛ همه امور را به عشق تو انجام

دهیم.

۱. دیوان کامل شمس مغربی، ص ۸۱.

۲. قسمتی از آیه ۳۹، از سوره ۱۲: یوسف.

خدایا! به حقِّ محمد و آلِ محمد همهٔ امورِ ظاهری و باطنی ما را با
 عافیت اصلاح فرما!
 رَبَّنَا لَا تَكِلْنَا إِلَىٰ أَنْفُسِنَا طَرَفَةً عَيْنٍ أَبَدًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ
 أَصْلِحْ لَنَا شَأْنَنَا كُلَّهُ.
 اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُم وَالْعَنِ عَدُوَّهُم



فهرست منابع و مصاد

فهرست منابع و مصادر

۱. القرآن الكريم، مصحف المدينة النبوية، به خط عثمان طه.
۲. نهج البلاغة، سيد رضى، تحقيق دكتور صبحى صالح، هجرت، قم، طبع اول، ۱۴۱۴ هـ.ق.
- ***
۳. إرشاد القلوب إلى الصواب، حسن بن محمد ديلمى، الشريف الرضى، قم، طبع اول، ۱۴۱۲ هـ.ق.
۴. الإقبال بالأعمال الحسنة (إقبال الأعمال)، سيد ابن طاووس، دفتر تبليغات اسلامى، قم، طبع اول، ۱۳۷۶ هـ.ش.
۵. الأمالى، شيخ صدوق، كتابچى، طهران، طبع ششم، ۱۳۷۶ هـ.ش.
۶. الأمالى، شيخ مفيد، دفتر انتشارات اسلامى، قم، طبع اول، ۱۴۱۳ هـ.ق.
۷. الله شناسى، علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، علامه طباطبائى، مشهد.
۸. امام شناسى، علامه آية الله حاج سيد محمد حسين حسيني طهرانى، علامه طباطبائى، مشهد.
۹. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، علامه ملا محمد باقر مجلسى، دار إحياء التراث العربى، بيروت، طبع دوم، ۱۴۰۳ هـ.ق.
۱۰. بحر المعارف، ملا عبد الصمد همدانى، حكمت، طهران، طبع دوم، ۱۴۳۲ هـ.ق.
۱۱. بصائر الدرجات فى فضائل آل محمد صلى الله عليهم، محمد بن حسن صفار، مكتبة آية الله المرعشى النجفى، قم، طبع دوم، ۱۴۰۴ هـ.ق.

١٢. البلد الأمين والدردع الحصين، إبراهيم بن علي كفعمي، مؤسسة الأعلمي، بيروت، طبع أول، ١٤١٨ هـ ق.
١٣. تحف العقول عن آل الرسول صلى الله عليهم، ابن شعبه حرّاني، دفتر انتشارات اسلامي، قم، طبع دوم، ١٤٠٤ هـ ق.
١٤. تذكرة ميخانه، عبد النبي قزويني، اقبال، طهران، طبع سوم، ١٣٦٣ هـ ش.
١٥. تذكرة الخواص، سبط ابن جوزي، نينوي، طهران.
١٦. تفسير الصافي، ملا محمد محسن فيض كاشاني، مكتبة الصدر، طهران، طبع دوم، ١٤١٥ هـ ق.
١٧. تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، شيخ حرّ عاملي، مؤسسة آل البيت عليهم السلام، قم، طبع أول، ١٤٠٩ هـ ق.
١٨. تمهيدات، عين القضاة همداني، دانشگاه طهران، طبع أول، ١٣٤١ هـ ش.
١٩. تنبيه المغترين، عبد الوهاب شعراني، الثقافة الدينية، قاهره، طبع أول، ١٤٢٥ هـ ق.
٢٠. تهذيب الأحكام، شيخ طوسي، دار الكتب الإسلامية، طهران، طبع چهارم، ١٤٠٧ هـ ق.
٢١. ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، شيخ صدوق، الشريف الرضي، قم، طبع دوم، ١٤٠٦ هـ ق.
٢٢. جنة الأمان الواقية وجنة الإيمان الباقية (مصباح كفعمي)، شيخ إبراهيم كفعمي، دار الرضي زاهدي، قم، طبع دوم، ١٤٠٥ هـ ق.
٢٣. الجواهر السننية في الأحاديث القدسية، شيخ حرّ عاملي، دهقان، طهران، طبع سوم، ١٣٨٠ هـ ش.
٢٤. الخصال، شيخ صدوق، تصحيح علي أكبر غفّاري، دفتر انتشارات اسلامي، قم، طبع أول، ١٣٦٣ هـ ش.
٢٥. ديوان ابن الفارض،، عمر بن فارض مصري، دار الكتب العلمية، بيروت، طبع أول، ١٤١٠ هـ ق.

۲۶. دیوان حافظ، خواجه حافظ شیرازی، پژمان بختیاری، فروغی، طهران، طبع سوم، ۱۳۶۶ ه.ش.
۲۷. دیوان کامل شمس مغربی، شمس الدین محمد تبریزی مغربی، زوار، طهران، طبع اول، ۱۳۵۸ ه.ش.
۲۸. دیوان هاتف/صفهانی، سید احمد اصفهانی، مشکوة بهاران، طهران، طبع اول، ۱۳۷۱ ه.ش.
۲۹. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم، مقدمه و شرح علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع دوازدهم، ۱۴۳۷ ه.ق.
۳۰. روح مجرد، علامه آیه الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد، طبع هشتم، ۱۴۲۵ ه.ق.
۳۱. روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات، سید محمد باقر خوانساری، اسماعیلیان، طهران، طبع اول، ۱۳۹۰ ه.ق.
۳۲. ریاض السالکین فی شرح صحیفه سید الساجدین، سید علیخان مدنی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع اول، ۱۴۰۹ ه.ق.
- دانشگاه طهران، طبع چهارم، ۱۳۶۶ ه.ش.
۳۳. زهر التریع، سید نعمت الله جزائری، طبع سنگی.
۳۴. شرح اصول الکافی، صدر المتألهین شیرازی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، طهران، طبع اول، ۱۳۸۳ ه.ش.
۳۵. شرح الکافی، ملا محمد صالح مازندرانی، تعلیق حاج میرزا ابوالحسن شعرانی، اسلامیة، طهران، طبع اول، ۱۳۸۲ ه.ق.
۳۶. شرح المنظومه، حاج ملا هادی سبزواری، تصحیح و تعلیق علامه حسن زاده آملی، نشر ناب، طهران.
۳۷. شرح گلشن راز، ابن ترکه، آفرینش، طهران، طبع اول، ۱۳۷۵ ه.ش.

٣٨. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، مكتبة آية الله المرعشي النجفي، قم، طبع أول، ١٤٠٤ هـ ق.
٣٩. علة الداعى ونجاح الساعى، ابن فهد حلى، تحقيق موحىدى قمى، دارالكتب الإسلامى، طبع أول، ١٤٠٧ هـ ق.
٤٠. عوارف المعارف، شهاب الدين سهروردى، المكتبة الثقافة الدينية، قاهره، طبع أول، ١٤٢٧ هـ ق.
٤١. عوالى اللئالى العزيريه فى الأحاديث الدينية، ابن أبى جمهور أحسانى، دار سيد الشهداء، قم، طبع أول، ١٤٠٥ هـ ق.
٤٢. عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، نشر جهان، طهران، طبع أول، ١٣٧٨ هـ ق.
٤٣. غرر الحكم ودرر الكلم، عبدالواحد تميمى آمدى، دارالكتاب الإسلامى، قم، طبع دوم، ١٤١٠ هـ ق.
٤٤. الكافى، ثقة الإسلام كلينى، تحقيق على اكبر غفارى، دارالكتب الإسلامية، طهران، طبع چهارم، ١٤٠٧ هـ ق.
٤٥. كشف الغمة فى معرفة الأئمة، على بن عيسى إربلى، بنى هاشمى، تبريز، طبع أول، ١٣٨١ هـ ق.
٤٦. الكشكول، شيخ بهائى، مؤسسة الأعلمى، بيروت، طبع ششم، ١٤٠٣ هـ ق.
٤٧. گلشن راز، شيخ محمود شبستري، انتشارات خدمات فرهنگى كرمان، كرمان، طبع أول، ١٣٨٢ هـ ش.
٤٨. لسان العرب، ابن منظور، دارالفكر، بيروت، طبع سوم، ١٤١٤ هـ ق.
٤٩. اللهوف على قتلى الطائف، سيد ابن طاووس، جهان، طهران، طبع أول، ١٣٦٨ هـ ق.
٥٠. مثنوى معنوى، ملا جلال الدين بلخى رومى، به خط سيد حسن ميرخانى، تاريخ كتابت ١٣٧٤ هـ ق.

۵۱. مثنوی هفت/ورنگ، عبدالرحمن جامی، میراث مکتوب، طهران، طبع اول، ۱۳۷۸ ه.ق.
۵۲. مجمع البحرین، فخرالدین طریحی، مرتضوی، طهران، طبع سوم، ۱۳۵۷ ه.ش.
۵۳. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، علی بن ابوبکر هیشمی، مکتبة القدسی، قاهره، ۱۴۱۴ ه.ق.
۵۴. المحاسن، أحمد بن محمد برقی، دارالکتب الإسلامیة، قم، طبع دوم، ۱۳۷۱ ه.ق.
۵۵. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ملا محمد باقر مجلسی، دارالکتب الإسلامیة، طهران، طبع دوم، ۱۴۰۴ ه.ق.
۵۶. المراقبات، میرزا جواد آقا ملکی تبریزی، دارالاعتصام، قم، طبع اول، ۱۴۱۶ ه.ق.
۵۷. مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، میرزا حسین نوری، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، طبع اول، ۱۴۰۸ ه.ق.
۵۸. مصباح الشریعة ومفتاح الحقیقة، منسوب به امام جعفر صادق علیه السلام، مؤسسه الأعلی، بیروت، طبع اول، ۱۴۰۰ ه.ق.
- مصباح کفعمی - جنة الأمان الواقية وجنة ایمان الباقية
۵۹. معادشناسی، علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی، علامه طباطبائی، مشهد.
۶۰. مفاتیح الإعجاز فی شرح گلشن راز، شیخ محمد لاهیجی، بمبئی، ۱۳۱۲ ه.ش.
۶۱. مفاتیح الجنان، محدث قمی، به خط طاهر خوشنویس، اسلامیه، طهران، تاریخ کتابت ۱۳۵۹ ه.ق.
۶۲. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ابن شهر آشوب، علامه، قم، طبع اول، ۱۳۷۹ ه.ق.
۶۳. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، تحقیق علی اکبر غفاری، دفتر انتشارات اسلامی، قم، طبع دوم، ۱۴۱۳ ه.ق.

٦٤. نور مجرّد، آية الله حاج سيّد محمّد صادق حسيني طهراني، علامة طباطبائي،
مشهد.

- وسائل الشّيعه ➔ تفصيل وسائل الشّيعه إلى تحصيل مسائل الشّريعة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
مؤسسه ترجمه و نشر «دوره علوم و معارف اسلام»
آثار و آثار
حضرت علامه آية الله حاج سيد محمد حسين نوري قمي قدس الله نفسه الزكية

الف: دوره علوم و معارف اسلام

۱. الله شناسی «سه جلد»
۲. امام شناسی «هجده جلد»
۳. معاد شناسی «ده جلد»
۴. رساله سیر و سلوک منسوب به بحر العلوم
۵. رساله لُبُّ اللُّبَاب در سیر و سلوک اُولی الألباب
۶. توحید علمی و عینی در مکاتیب حکمی و عرفانی
۷. مهتر تابان یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه عالم ربانی علامه سید محمد حسین طباطبائی تبریزی أفاض الله علينا من بركات تربيته
۸. روح مجرد یادنامه موحد عظیم و عارف کبیر حاج سید هاشم حداد أفاض الله علينا من بركات تربيته

۹. رسالۃ بدیعة فی تفسیر آیه: الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء... «به زبان عربی و ترجمه آن به زبان فارسی»
۱۰. رسالۃ نوین دربارهٔ بناء اسلام بر سال و ماه قمری
۱۱. رسالۃ حول مسألة رُؤية الهالک
۱۲. وظیفهٔ فرد مسلمان در احیای حکومت اسلام، به انضمام: رسالۃ دولت اسلام و خطبۃ عید فطر سال ۱۳۹۹ هجری قمری
۱۳. ولایت فقیه در حکومت اسلام «چهار جلد»
۱۴. نور ملکوت قرآن «چهار جلد»
۱۵. نگرشی بر مقاله بسط و قبض تنویر یک شریعت دکتر عبدالکریم سروش
۱۶. رسالۃ نکاحیہ: کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین
۱۷. نامهٔ نقد و اصلاح پیش نویس قانون اساسی طبع شده به ضمیمهٔ کتاب وظیفهٔ فرد مسلمان
۱۸. کمعات الحسین برخی از کلمات و مواعظ و خطب حضرت سید الشہداء ابی عبدالله الحسین علیہ السلام
۱۹. ہدیۃ غدیریہ: دو نامہ سیاه و سپید

ب: سائر مکتوبات

۲۰. تفسیر آیہ مودت: قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ و نخستین قربانی (حضرت زهرا و فرزندشان حضرت محسن سلام الله علیہما)
۲۱. أنوار الملکوت نور ملکوت روزہ، نماز، مسجد، قرآن، دعا (خلاصۂ مواعظ ماه مبارک رمضان سال ۱۳۹۰ هجری قمری)
۲۲. سرالفتوح ناظر بر پرواز روح

۲۳. رساله فقهای حکیم طبع شده به ضمیمه کتاب سرالفتوح
۲۴. رساله فی الاجتهاد و التقليد تقریرات درس خارج اصول محقق مدقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلی رحمه الله علیه در مبحث اجتهاد و تقلید
۲۵. الخیارات تقریرات درس خارج فقه مکاسب مرحوم حضرت آیه الله حاج شیخ حسین حلی رحمه الله علیه در مبحث مبحث خیارات
۲۶. القطع و الظن تقریرات درس خارج اصول علامه محقق فقیه اصولی مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید ابوالقاسم خوئی رحمه الله علیه در مبحث قطع و ظن

ج: سائر منشورات

۲۷. آیت نور یادنامه عارف بالله و بامرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض الله علينا من بركات تربته
- این کتاب توسط چند تن از فضلاء تدوین شده و به جمع آوری گوشه هائی از زندگی و شخصیت ایشان که در لابلای کتب و آثارشان بیان شده، پرداخته است.
۲۸. نور مجرد «سه جلد» یادنامه عارف بالله و بامرالله، سید الطائفتین حضرت علامه آیه الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی أفاض الله علينا من بركات تربته
- این کتاب مجموعه ای از نوشتجات و فرمایشات حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّ ظلّه العالی است که در لجنه علمی مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام تحریر و تدوین گردیده است.
۲۹. جذبه عشق تفسیر آیه شریفه: وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ
- تقریرات قسمتی از دروس تفسیری عرفانی حضرت آیه الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّ ظلّه العالی و بررسی ارزش و ضرورت عشق پروردگار و راههای تحصیل محبت الهی.

۳۰. **گلشن احباب در کیفیت سیر و سلوک اولی الالباب** مجموعه‌ای از مواعظ اخلاقی عرفانی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّظله‌العالی در جلسات انس و ذکر خداوند

۳۱. **باده توحید در کربلای عشق** مجموعه‌ای از مواعظ اخلاقی عرفانی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی در دهه اول ماه محرم الحرام سنه ۱۴۱۵ هجریه قمریه

۳۲. **لیالی نور** مجموعه‌ای از مواعظ اخلاقی عرفانی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی در شبهای قدر سنوات ۱۴۱۹، ۱۴۲۲ و ۱۴۲۵ هجریه قمریه

۳۳. **هناک الولاية** تفسیر آیه شریفه: هُنَالِكَ الْوَلَايَةُ لِلَّهِ الْحَقُّ
تقریرات قسمتی از دروس تفسیری عرفانی حضرت آیه‌الله حاج سید محمدصادق حسینی طهرانی مدّظله‌العالی درباره موضوع ولایت الهی و حقیقت و عظمت ولایت و همچنین راه وصول به ولایت.

اکثر این کتب تحت إشراف این مؤسسه به عربی و برخی از آنها به انگلیسی ترجمه و طبع شده است. مؤسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلام